فهرست خیرات حسان

کتاب
تذکرة الخواتین در شرح حال
مشاهیر نسوان عالم از عرب و روم
و هند و عجم از صدر اسلام تا کنون مشتمل
بر اوصاف حمیده و صفات
پسندیده آنها و اشعاری که در عربی و فارسی
و ترکی گفته اند و حکایات و عجایبی
که از آنها روایت شده که ارباب
تصانیف و مصنفین تراجم ذکری از آنها
نکرده اند بترتیب حروف تهجی
تصنیف و انطباع یافت

هو المنصور فی الدارین

فهرست کتاب تذکرة الخواتین

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحہ

صفحہ

بسم الله الرحمن الرحیم

خامهٔ صنع که اوراق جهان آراید | خلد را نیز بخیرات حسان آراید

زهی نگارندهٔ قادر و برازندهٔ قاهر که در شیمهٔ امهات صورت بنات را جمال معنی داد و در عصار
بسیاری از ربات حجال ودیعهٔ کامل از معرفت و کمال نهاد از دودمان رسالت بتول عذرا
آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد رابعه و خنسا کرد از اختتش پرده نشینان را در فنون
فضایل و معارف اشیاخ معارف و مشایخ نمود و ابواب حکمت و از بسیار بر روی مخدرات
عقایل گشود مستورهٔ عصمت از و طلب کرد معصومهٔ نامی گشت و جاریهٔ بزم آرائی و دلربائی
خواست محبوبهٔ گرامی شد بترنم و ترانه مغنیه طبعهای خامد را مشتعل ساخت و بشعلهٔ عشق جانهٔ قلبهای
جامد را گرم و نرم نموده بگداخت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشانید و مردان روزگار را محکوم حکم
او گردانید تا بدانند که امر آن اوست و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان است و عطیتش نسبت
بزنان و مردان یکسان حق این است که باید غافل نبود که در این جهان زنان بوده اند که در زیر مقنعه
کله داری نموده اند در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیق انیق آورده لشکر شکسته اند
کشور گرفته اند صد کار کرده اند صد در راه رفته اند و ارباب سیر از آنها بدرستی ذکری نکرده اند
مصمم شدم که در حالات نساء مشهوره استقصا کنم و به استمداد رجال اهل حق طرحی برای این بنا ریزم
از حسن اتفاق کتاب مشاهیر النساء از مؤلفات ادیب محمد ذهنی افندی بدست آمد ترجمهٔ آنرا
اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر فاتر درست میامد بر آن افزودم و
بنگارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم تو مردی و واقف او باش ز حال زنان نیز آگاه
باش زن از فضل محمود عالم بود چه مردی بود کز زنی کم بود

حرف الالف

آمنه بنت وهب مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر میباشد زهره از اشراف قریش و برادر قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود پس سلسله نسب آمنه چون سه بطن بالا رفت بحضرت فخر کائنات نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می پیوندد مادر آمنه بره دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار بن قصی است و مادر بره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب بره دختر عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حسب و نسب و ملکه مکرمت و ادب اشرف زنان عرب بود بلکه در علو شان بر تمام مخدرات عالم مقدم و مهر کو به فضل و فضیلتی او را مسلم و کدام شرف از این فزونتر که صدف گوهر رسالت و مطلع خورشید جهانفروز نبوت گردیده است بالجمله جمال صورت و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازدواج جناب عبد الله در آورد و این مرتبت را مخصوص و مزید سایر مزایای او کرد و ولادت عبد الله بیست و پنج سال قبل از عام الفیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد الله بسن شباب رسید علاوه بر صباحت و حسن منظر و ملاحت و لطف مخبر و شان عالی و نژاد متعالی نوری در جبین او ظاهر بوده هویدا می نمود که حضرت خاتم پیغمبران از صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون و مکان را زینت خواهد داد از این رو بسیاری از زنان عرب و نسوان قریش بهمسری و مزاوجت او رغبت و وصل و مواصلت او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را نصیب آمنه خواسته و این جمله سعادت را برای او بیاراست و بنا بر مسطورات بعضی از مورخین در شب جمعه که روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از مواقعه نوری که در جبین عبد الله بود به پیشانی آمنه انتقال نمود و شیفتگان حسن و جمال عبد الله در آتش حرمان خویش محزون بودند و تلخی روز می نمودند بلکه بعضی بستری و بیمار شدند و بانواع اسقام گرفتار گردیدند گویند رقیقه یا قتیله بنت نوفل بن اسد معروف بام قتال از برادر خود ورقه شنیده بود که در این اوان پیغمبر آخر الزمان عرصه وجود را بقدوم ذیجود خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشنده و لامع و سنای رسالت از غره غرای او ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد الله با پدر فرخنده گوهر خود در احیای عرب گردش مینمود

مشاراليها آن نور را در ناصیهٔ عبدالله بدید و مفتون مواصلت او گردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر آن خجسته ظهور شود بجناب عبدالله عرض حال نمود و استدعای وصال از ابواب نمود و عید گشاد و مال کثیری وعده داد اما آنخواهش و مسئول مقرون بقبول ننمود و عبدالله او را بمضمون جواب گفت و در این مفاد این دو بیت گفت

أمّا الحرام فالحمام دونه	والحل لا حل فاستبينه
فكيف بالأمر الذي تبغينه	يحمي الكريم عرضه ودينه

غیاث الدین خواندمیر در حبیب السیر می‌نویسد که خواهش را فاطمهٔ خثعمیه از جناب عبدالله نمود و فاطمه دختر مر خثعمیه از بنات کرام جمالی جمیل داشت و نسبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه براو معلوم شده بود که خاتم انبیاء از صلب شریف عبدالله بن عبدالمطلب بدنیا خواهد آمد لهذا روزی سر راه بر عبدالله گرفت و گفت چه شود که مرا اجابت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر کوه پیکر از من را او مالک آئی عبدالله در جواب فرمود بعد از حصول اجازه از پدر اینکار میسر است اما در همان شب آمنه بآن فیض نایل گشت و آن نور را حامل و شامل روز دیگر که فاطمهٔ خثعمیه عبدالله را ملاقات نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی او نبود تفتیش و معلوم کرد که آمنه آنرا دارا گردیده و این موهبت باو رسیده مهموم شد و بشدت متغیر و مغموم به عبدالله گفت من آن نور را خواهان بودم و آن سعادت را طلب می‌نمودم حال که آن با دیگری است مرا با تو کاری نیست برخی این حکایت را بفاطمهٔ شامیه و جماعتی بلیلی عدویه نسبت داده اند بعضی از مورخین نوشته اند چون خبر مزاوجت آمنه و عبدالله منتشر شد دویست نفر زن ماهروی مشکین موی از ملالت و رشک در گذشتند و راه آخرت نبشتند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عام الفیل و سال چهل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شده و بسیط زمین را بمیلاد مبارک خود غیرت بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را بآسانی حل نمودند و از آنجا که نوشته اند در شب اول مزاوجت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از آن ناحیهٔ مقدسه گذشت تاریخ این زواج نیز تقریبا بدست میآید و چهره در آئینهٔ مطلوب مینماید اما دقتی در اینجا هست و آن این است که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا هفدهم ان علی الاختلاف بار حمل حامل نبوت فرو نهاد و از اینجهت آنرا ماه ربیع المولود میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصهٔ کلام ایشان آنکه انتقال نبوت از صلب عبدالله و انعقاد

نطفه شریفه حضرت رسالت پناه مشهور علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست
از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجة الحرام و چون طلوع جمال آن آفتاب سپهر رسالت را در ماه ربیع
الاول بپذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر شهر
ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است و اگر
ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و هیچیک موافق مذهب جعفری نیست
و در رفع این اشکال سخنان گفته اند زبده آنها این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در اینباب
اخبار و آثار بدان تصریح میکنند ایام تشریق از موسم حجی است و ذیحجه وضعی که اهل جاهلیت بسبیل
نسیئی این تصرف را در شهور عربیه میکردند و اسلام این آئین زشت را نسخ نمود قال الله تعالی
إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا
لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ بعبارة اخری ماه
انعقاد نطفه شریفه فی الواقع و نفس الامر رجب الفرد بوده است که قبایل عرب از راه نسیئی ذیحجة
الحرام قرار داده بودند و مناسک حج بجای میآورده اند تحقیق مسئله و رفع اشکال و معنی نسیئی و
کیفیت آن و رسومی که در اینباب داشته اند و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این آئین کرده اند
در جای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه
در سال ششم ولادت باسعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ابیات را
در مرثیه او روحانیان سروده و از خصایل حمیده و خوی زکی او انها نموده اند بیت

تبکی الفتاة البرة الأمینه	ذات الجمال العفة الرزینه
زوجة عبد الله والقرینه	ام نبی الله ذی السکینه
وصاحب المنبر بالمدینه	صارت لذی حفرتها رهینه

صاحب کتاب مواهب اللدنیه می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله
علیه و آله وسلم نظر می نمود و این ابیات می سرود

بارك فيك الله من غلام	یا بن الذی من حومة الحمام
نجا بعون الملك المنعام	فودی غداة الضرب بالسهام

بمائة من ابل سوام — ان صح ما ابصرت فی المنام
فانت مبعوث الی الانام — تبعث فی الحل وفی الحرام
تبعث فی التحقیق والاسلام — دین ابیك البر ابراهام
فالله انهاك عن الاصنام — ان لا توالیها مع الاقوام

اما خلاصه شرح قرعه انداختن با تیر و سر بها یافتن حضرت عبد الله بیکصد شتر اینست که حضرت عبد المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاه زمزم را که مدتی مسدود بود در خواب دید خواست آنرا باز نماید قریش بممانعت جنگ برخواستند او گفت پروردگارا اگر ده نفر فرزند من عطا فرمائی که مرا در اینکار خیر امداد و توانائی نمودیکی از آنها را در راه تو قربانی کنم خداوندبا و ده پسر کرامت فرمود و هنگام ادای نذر در رسید با تیرهائی که عرب آنها را اقداح و ازلام مینامند قرعه کشیدند و بنام عزیزترین پسران عبد الله در آمد بصوابدید عقلا میان ده نفر شتر که خونبهای یکنفر بود و عبد الله قرعه زدند باز باسم عبد الله در آمد عملرا ده مرتبه مکرر نمودند و در هر دفعه ده شتر افزودند بار دهم قرعه بر شتران افتاد و عبد الله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت و از آن روز خونبهای یکنفر یکصد شتر گردید و نظیر این مقدمه و داستان حضرت اسمعیل علیه السلام است که شیخین حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابن الذبیحین خطاب کرده و بنا بر عقیده او ذبیح الله اسمعیل بوده است نه اسحق بر خلاف معتقد محیی الدین عربی و جماعتی که اسحق را ذبیح الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت، کل حی میت و کل جدید بال و کل کبیر یفنی
وانا میتة و ذکری باق وقد ترکت خیرا و ولدت طهرا

گویند این آخر کلام آمنه بود و پس از این گفته راه سرای دیگر پیمود و از اشعار آمنه ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر بزرگوار خود عبد الله بنظم در آورده

عفا جانب البطحاء من ال هاشم — وجاور لحدا خارجا فی الغماغم
دعته المنایا دعوة فاجابها — وما ترکت فی الناس مثل ابن هاشم
عشیة راحوا یحملون سریره — تعاوره اصحابه فی التزاحم
فان تك غالته المنون وریبها — فقد کان معطاء کثیر التراحم

بطحای مکه عبارتست از اراضی مابین کوه ابوقبیس و جبل احمر که آن دو را اخشبان گفته اند و اشراف قریش در این اراضی سکنی داشته و معروف بقریش البطاح بوده اند و بعضی ازین قبیله که در خارج مابین جبلین ساکن بوده اینها قریش الظواهر مینامیده اند و شهاب خفاجی در جلالت شان و علو مقام و مرتبت والدین حضرت رسول گفته است

لو الذی طه مقام علت	فی جنة الخلد و دار الثواب
فقطرة من فضلات له	فی الجوف تنجی من الیم العذاب
فکیف ارحام له قد غدت	حاملة تصلی بنار العقاب

آزاد زوجه شهر بن باذان و عم زاده فیروز دیلمی است که از نجبای اصحاب بوده در اواخر زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسود عنسی با دعای نبوت برخواست این زن چون منشا اثری گردید اسم او در تواریخ بماند در بعضی کتب بجای آزاد مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر آزاد مینگارد در اینجا هم همان اسم اختیار شد عاصم در سیره حلبی آزاد را زوجه نفس باذان نوشته ولی اینقول خالی از صحت است اما فیروز دیلمی و شهر بن باذان اصلاً از مشاهیر عجم بودند وقتی که اهالی حبشه بر یمن استیلا یافتند کسری شهریار ایران لشکری مامور یمن نمود که حبشیها را طرد نمایند و این دو نفر را سرداری سپاه عجم داد و اینها در یمن بماندند و یمنیها آنها را ابنا مینامیدند و مقصودشان ابناء فرس متولد شده دران مملکت بود و در زمان حضرت ختمی مآب هم فیروز و شهر بن باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند تبیین اینمقال آنکه باذان پدر شهر از جانب کسری حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نامه باسلاطین اطراف نوشته اینها را بدین مبین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه هم بخسرو پرویز مسطور داشتند و خسرو بی احترامی کرده نامه را درید و بباذان نوشت آنشخص را که در حجاز دعوی پیغمبری مینماید نزد من فرست باذان عریضه بحضرت رسول ص نوشت و عرض کرد که عاجلاً بطرف خسرو عزیمت فرمائید و آن عریضه را با دو نفر مامور بمدینه منوره فرستاد چون مامورین بحضور مبارک آنحضرت تشرف جستند و مکتوب را تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیرویه پسر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را نابود ساخت و عنقریب دولت اسلام همان نواحی را که در تحت تبعیت خسرو بوده مسخر مینماید شما بباذان بگوئید دین اسلام را قبول نماید مامورین همین بازگشته آنچه شنیده بودند گفتند چندروز بعد از ورود اینها همین فرمانی از شیرویه بباذان رسید و دران هلاکت خسرو را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض پیغمبر

حجازی بناشید باذان بیقین بمعجزهٔ حضرت نبوی صلی الله علیه وآله حاصل نموده بشرف اسلام مستسعد و از جانب آنحضرت بولایت یمن منصوب گردید و آنها که از اهالی ایران با او همراه بودند بسعادت ایمان فایز آمدند باذان تا زنده بود ولایت یمن داشت و بعد از ارتحال او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او والی شهر صنعا بود اما فیروز دیلمی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشارهٔ کسری برای استعلام احوال سید انام علیه الصلوة والسلام بمدینه منوره رفت قبول اسلام کرد گویند وقتی که دو نفر مأمور باذان چنانکه پیش ذکر شد بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیدهٔ اکراه در آنها دیده فرمودند بامر که ریش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند بامر رب خود یعنی خسرو پرویز حضرت فرمودند رب من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و سبیل خود را بتراشم

اما اسود عنسی اسمش عبهله و پسر کعب بن عوف از قبایل یمن و از عشایر بنی مذحج و منسوب بطایفهٔ ایست معروف به عنس و او مردی مشعبذ بوده ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجة الوداع مرتد گردید و بسبب مهارتی که در شعبده داشت با طلاقت لسان کارها کرده چیزها گفت و دعوی نبوت نموده با ضلال و فریب عوام پرداخت و از آنجا که همواره با نقاب بود او را ذو الخمار مینامیدند چه خمار در عربی پارچه ایست که سر را بدان پوشند گویند اسود عنسی را حماری بود معلم هر وقت باو میگفتند سجده کن سر بزمین میگذاشت و چون میگفتند سرگین بینداز اطاعت میکرد و بدین جهت او را ذو الحمار هم گفته اند و از عجایب آنکه زنهای گمراه که به اسود معتقد شده بودند سرگین حمار اسود را بسر و صورت و لباس خود بجای عطریات میمالیدند بالجمله در باره امر قبیله مذحج به اسود گرویدند و او قوتی گرفت و با اهالی نجران حمله نموده عمرو بن حازم را که از جانب حضرت رسول صلی الله علیه وآله بران قبایه حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعا شده آنجا بتصرف درآورد و شهر بن باذان والی صنعا را با پدر زن او هلاک نموده مأمورین اسلامی یمن آشفته حال گردیدند و معاذ بن جبل که بامر حضرت رسول اهل یمن را احکام و فرایض دین مبین اسلام میآموخت از یمن حرکت کرده در بلدهٔ مأرب با بوموسی اشعری پیوست و هر دو باهم بحضرموت فرار کردند اسود عنسی بعد از آنکه شهر بن باذان را در صنعا بکشت آزاد زوجهٔ او را قهراً در تحت ازدواج خود درآورد اما الفتی فیما بین حاصل نشد چه آزاد نمیتوانست بقاتل پدر و شوهر خود رغبت و مهری بهم رساند خلاصه چون طغیان اسود عنسی در مدینه بسمع مبارک حضرت نبوی رسید بقتل او امر فرمودند و بدلالت آزاد و مساعدت

فیروز دیلمی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد و از اینجا که شرح حال او مفصل در کتب
سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض نشدیم بینند گان را بتحقیق آنکه بنی مذحج قبیله از کاهن بوده اند تا اینجا
آمده و در اواخر عهد حضرت رسول صلعم و بعد از آن بارتداد رفتند و لفساد بر داختند یازده فرقه بوده اند
در کشاف در تفسیر آیه ارتداد که در سوره مبارکه مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی و قاضی
بیضاوی و ابو السعود عمادی نیز در تفاسیر خود از کشاف نقل کرده اند چون خالی از آنجی نیست
در این محل نگاشته میشود

از یازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول صلعم بودند و آنها بنی مذحج و بنی حنیفه و بنی
اسد میباشند رئیس بنی مذحج اسود عنسی بود که تمام خطه یمن را تملک نمود و اجمالی از احوال او نگاشته
شد و شبی که مقتول شد رسول صلعم اهالی مدینه را از هلاکت او خبر دادند و اصحاب خوشنود گردیدند و بعد
از آن حضرت نبوی انتقال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینه منوره شایع شد
یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه مسیلمه کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بخاتم پیغمبران نوشت من مسیلمة رسول الله
الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک حضرت در جواب او مرقوم فرمودند
من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین
مسیلمه با عساکری که خلیفه اول بدفع او مامور کرده بود مشهور و مقتول شدند و قاتل او همان شخص وحشی
نام بود که حمزه را در غزوه احد شهید کرده و از این رو وحشی گفته است من در زمان جاهلیت خود بهترین
مردم را کشتم و در دوالی که مسلمان بودم شرالناس را بقتل رسانیدم

رئیس بنی اسد طلحه بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفه اول خالد بن ولید را بدفع او مامور
کرد طلحه پس از قتال بشام گریخت و بعد نادم و تائب و مومنی صالح شد هفت فرقه از مرتدین
در خلافت خلیفه اول راه ارتداد پیش گرفتند و آنها طایفه عیینه بن حصن فزاری بودند و طایفه
قره بن سلمة القشیری از قبیله غطفان و طایفه فجاة بن عبد یالیل از قبیله بنی سلیم و طایفه مالک
بن نویره از قبیله بنی یربوع و طایفه سجاح دختر منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفه
اشعث بن قیس کنده و طایفه بنی بکر بن وائل که حطم بن زید ریاست آنها داشت شر این عنت

طایفه در زمان خلیفه اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفه ثانی طریق ارتداد پیمودند وآن طایفه جبلة بن ایهم از قبیله غسان بودند جبله با آن که بشرف اسلام مشرف شده بود مرتد شده بروم رفت پوشیده نباشد که بعضی از ارباب سیر تمرد طلیحه رئیس قبیله بنی اسد را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه وآله ماموریت خالد بن ولید دانسته اند واین وهم است وبتحقیق خالد از جانب خلیفه اول باینکار مامور شد اما شرح حال سجاح دختر منذر در حرف سین بتفصیل بیاید و در احوال جبلة بن ایهم بعضی را عقیده اینکه او آخرین ملوک غسان بوده این طایفه را بنی جفنه میگفتند لاکن اهل تحقیق گویند این سلسله پادشاهی نداشته بلکه تابع قیاصره روم بوده واز جانب آنها ولایت یافته در حوالی شام حکومت کرده وجبله آخر شخص ایشانست وقصبه جبله که فیما بین اذقیه وطرابلس شام واقع است باسم او موسوم وبدو منسوبست وبلادی که در تحت حکومت جبله بود در زمان خلافت خلیفه ثانی ضمیمه ممالک اسلام شد وجبله خود قبول اسلام نمود وبمدینه منوره آمد وبا خلیفه ثانی عزیمت حج کرد در اثنای طواف شخصی از قبیله بنی فزاره سهوا ازار جبله را کشیده جبله غضبناک شد وسیلی بصورت آن شخص زد ودهان وبینی اورا خون آلود ساخت آن شخص بخلیفه ثانی تظلم نمود خلیفه جبله را گفت مدعی خود را راضی کن وگرنه قصاص خواهم کرد جبله گفت من از ابنای ملوکم وخصم من از رعاع چگونه ما را در یک رتبه قرار میدهید خلیفه گفت اسلام شما را در یک درجه قرار داده جبله گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام بر عزتم بیفزاید خلیفه گفت همین طور است واسلام اعز میباشد جبله تمکین این حکم نکرده بمماطله گذرانید واز خلیفه جدا شده همان شب با دویست وپنجاه نفر از کسان خود از راه شام بقسطنطنیه رفت ومرتد شد

ولی بعدها پشیمان شده این ابیات را انشاد نمود

تنصرت بعد الحق عارا للطمة	ولم یک فیها لو صبرت لها ضرر	وادرکنی فیها لجاج حمیة
فبعت بها العین الصحیحة بالعور	فیا لیت امی لم تلدنی ولیتنی	صبرت علی القول الذی قال لی عمر
ویا لیتنی ارعی المخاض بقفرة	وکنت اسیرا فی ربیعة او مضر	ویا لیت لی بالشام ادنی معیشة
اجالس قومی ذاهب السمع والبصر	ادین بما دانوا به من شریعة	وقد یجلس العود الضحوک علی الدبر

نیز جبله گفته است

اخذت بالجمة رأسا ازعرا	وبالثنایا الواضحات الدردرا
وبالطویل العمر عمرا حیدرا	کما اشتری المسلم اذ تنصرا

در شواهد کشاف در تفسیر کریمهٔ اشتروا الضلالة بالهدی وَلا تشتروا بآیاتِ الله ثمناً قلیلاً مسطور است
که اشتراء بمعنی استبدال است و مقصود جبلّه میباشد که باین امر شنیع پرداخته است
آسیه خانم معظمه مفخمه جلیل الشأن مادر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از نساء محترمهٔ
طایفهٔ یوخاری باش و بزرگی و بذل خیرات مشهور و معروفست در تمام عمر باعمال حسنه و عبادات و بذل
عطیات مشغول بوده و در اواخر زندگانی یعنی در سال هزار و دویست و سیزده در غرهٔ ذی حجه عزیمت عتبات
نموده و در اواسط همان ماه موکب خاقانی بسمت خراسان حرکت کرد فوت معظمه رضوان الله علیها در سال
هزار و دویست و هفده در طهران اتفاق افتاده و نعش او را بنجف اشرف حمل نمودند پدر مشار الیها محمد خان عز الدینلو است
آسیه دختر جار الله بن صالح بن ابی المنصور ظهیره محدثه و از اشیاخ علامهٔ سیوطی میباشد یعنی علامه
مشار الیه از او اخذ حدیث نموده است ولادت او در سال هفتصد و نود و هفت هجری در مکهٔ معظمه زادها
الله شرفاً و تعظیماً اتفاق افتاده و مادر قاضی مکه جمال محمد بن الشیبا بوده است
آسیه خانم از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معقودات دائمی حضرت
خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و دختر فتحعلی خان قاجار دولو بوده در جلالت و بزرگواری همال
و نظیر نداشت و از این بطن طاهر گوهر تابناک وجود نواب غفران مآب عباس میرزای نایب السلطنه طیب الله
مضجعه قدم بعرصهٔ عالم نهاده فروغ بخش این مملکت گردید مشار الیها بانواع خیرات طبعاً راغب و مایل
و اعمال خیریه را در هر حال طالب و فاعل بود تا بدرود زندگانی نمود رضوان الله علیها تولد حضرت
نایب السلطنه عباس میرزا روز چهارشنبه چهارم ذی حجه سنهٔ هزار و دویست و سه هجری بوده
آغا کوچک صبیهٔ مرحوم شاهزاده سیف الله میرزا مفخمه ایست با ذوق و کمال طبعی موزون و در نظم فنون
شعر مهارتی دارد مادر مشار الیها مسماة به آغا صبیهٔ مرحوم میرزا عبد الکریم بن میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله
متخلص بنشاط و مادر میرزا عبد الکریم از سلسلهٔ جلیلهٔ وهویه بوده پس نسب این شاهزاده خانم از طرفی بخاقان
مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از طرف دیگر بمرحوم معتمد الدوله نشاط و خانوادهٔ صفویه میرسد این رباعی از وست

گویند بهشت و حور و کوثر باقی است ... در روز جزا دوزخ و محشر باقی است
دوزخ چه بود بغض علی و آتش ... جنت به محبت پیمبر باقی است

آغا باجی از زوجات محترمهٔ خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور و دختر مرحوم

ابراهیم خان جوانشیر شوشی بود و همه خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت باین زن مرعی
و منظور میداشتند چه این زن با کمال تجمل و شکوه بحرم حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دویست نفر
خادم و نوکر با خود آورده بود که همه مردمان رشید و نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرگان قراباغ
سمت وزارت المخدره داشت و نهایت مقید بود که خلاف ادبی جزئی از کسی نسبت باو سر نزند
و بنابرین قصری در حوالی امامزاده قاسم بنا کرده و غالبًا در انجا اقامت مینمود و العجب که این زن با کمال
لیاقت و شایستگی و بزرگی که داشت بمضاجعت حضرت خاقان نایل نگردید و تا آخر عمر بکر بود گویند
شب زفاف چون فقط بچند کلمه سؤال و جواب گذشت صبح اغا باجی این شعر ترکی غیر موزون را بطور کنایه بخاقان نوشت
یارم گیجه کلدی گیجه قالدی نیجه گیتدی — عمرم نیجه کلدی (هیچ بیلمدیم) نیجه قالدی نیجه گیتدی
خلاصه مبلغی از عایدات قم و توابع بطور سیورغال به اغا باجی و بستگان او مرحمت شد و در قم بماند و از انجا
که خود فرزندی نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس میرزا و مرصع خانم را برسم پسری و دختری باو دادند
یعنی خواهرزاده اغا باجی را در حبالهٔ مناکحت کیکاوس میرزا در آوردند و مرصع خانم را به عباسقلیخان معتمد
الدوله جوانشیر نوادهٔ ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس اغا باجی شدند معروفست
که حضرت خاقان مکرر میفرمودند از خوشی با این زن خوشوقت و مشعوفم و نتیجهٔ این گفته بعدها بظهور رسید
و اقوام اغا باجی خدمات عمده ببعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعدها در میان سلسلهٔ جوانشیر و
شاهزادگان آل خاقان وصلتها شد که هنوز آن رشته مستحکم و استدامت دارد خلاصه اغا باجی
صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطوره در ذیل از نتایج افکار او نست

خرم آن کو بسر کوی تو جایی دارد — که سر کوی تو خوش آب و هوایی دارد
بسفر رفت و دلم شد جرس ناقهٔ او — رسم این است که هر ناقه درایی دارد

ولها

سوختم از آتش غم ناصحا تا کی ز منع — سیزلی بر آتشم دامن برو خاموش باش

ولها

تا حشر نویسند اگر می نشود سطری — نه دفتر حسن تو نه طومار فراقم

آفاقی عاشق چلبی در تذکرهٔ خود می نویسد آفاقی زنی صاحب طبع بوده و از فصحا و بلغا شمرده میشود
ولی شرح حال و شعری از آن در میان نیست **آمنه** زوجهٔ ابن دمینه است و ابن دمینه از شعرای
صدر اسلام و نام او عبداللّه بن عبیداللّه بوده و دمینه اسم مادر او ست گویند دمینه را ابتدا زنی بود کا

بوده مسماة بجماء پس از رنجش ازاو آمنه را خواست و درحبالهٔ نکاح خود درآورد و آخر الامر جماء ابن دمینه را مقتول ساخت اما آمنه صاحب طبع و شاعره و از فصحا بوده و زیاده از حد متعارف با ابن دمینه مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین زوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این ابیات را خطاب با ابن دمینه وانشاد کرده است

وانت الذی اخلفتنی ما وعدتنی ··· واشمت بی من کان فیک یلوم

وابرزتنی للناس ثم ترکتنی ··· لهم غرضاً اُرمی وانت سلیم

فلو کان قول یکلم الجسم قد بدا ··· بجسمی من قول الوشاد کلوم

وبعضی ابیات رائقهٔ دیگر ازین زن در کتاب اغانی و تزیین الاسواق نگاشته شده و این شعر عاشقانه از جمله آنست

تجاهلت وصلی حین لاحت عمایتی ··· فهلا صرمت الحبل اذ انا ابصر

ولی من قوی الحبل الذی قد قطعته ··· نصیب ولی رای وعقل موفر

ولکنما آذنت بالصرم بغتة ··· ولست علی مثل الذی جئت اقدر

اغا بیکی دختر میرزا امیرانشاه کورکانی و زوجه سعد وقاص از امرای کورکانیه بود در سال هشتصد و هجده که قره یوسف ترکمان نامه سلطان یعقوب بگرفت امیر بسطام جاکیر که از طرف شاهرخ کوتوال قلعه بود فرار اختیار نمود و خود را بسعد وقاص رسانید سعد او را حبس کرد میرزا شاهرخ متغیر شد حکم باستخلاص او داد سعد اطاعت ننمود و از خوف میرزا شاهرخ بسطام را با خود بتبریز برد قره یوسف چون مستتم عراق عجم بود بسطام را از بند نجات داد و پسرش را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمان بقم فرستاد که اغا بیکی را به تبریز آرد اغا بیکی چون زنی عاقله بود و میدانست قره یوسف دشمن خاندان اوست با غلامان خود مسلح شده ترکمانان را بکرفت و سرهای ایشانرا بریده نزد میرزا شاهرخ فرستاد میرزا شاهرخ کاغذی به اغا بیکی نوشته در عنوان این شعر را مسطور داشت

ولو کان النساء بمثل هدی ··· لفضلت النساء علی الرجال

اغا بیکم از نساء عالی درجات هرات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از افکار اوست

آه ازان دامی که دارد رشته جان تاب ازو ··· وای ازان لعلی که هر دم میخورد خوناب ازو

آمنه بنت الدمهوجی المحلی دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدمهوجی المحلی است پدرا و از اعیان علماء و خود آمنه محدثه و از اشیاخ علامه سیوطی است و علامه مشار الیه از وا خبار

کرده و محاله که مشار الیها بدان منسوبست از بلاد مصر میباشد و از انجاست جلال الدین محلی مفسر رحمة الله علیه
آمنه رملیه زنی عارفه و تقریبا در سال دویست هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات
میدانستند گاه گاه بزیارت بشر بن حارث که از معاریف اولیا میباشد میرفته و در یکی از تذکره ها می
نویسند احمد بن حنبل وقتی بعیادت بشر بن حارث رفته با آمنه در انجا ملاقات کرده است و تمنای
دعای خیر ازو نموده است رمله که آمنه مشار الیها بدان منسوبست یکی از بلاد شام میباشد علاوه بر
این چند زن که مسماة بآمنه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهمین اسم نامبرده شده از جمله آمنه بنت الارقم
و آمنة بنت الخلف الاسلمیه و آمنة بنت قریش و آمنة بنت سعد و آمنة بنت ابی الصلت و
آمنة بنت عفان و آمنة بنت قیس میباشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی را عقیده اینکه
حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نیز مسماة بآمنه بوده اند آمنه بنت علی از نساء محدثه و دختر
علی بن عبد العزیز دمشقی است که در عداد اسامی مذکوره در کتاب انباء الغمر و ابناء العمر از تصنیفات ابن حجر
معدود و مذکور است محدثه مشار الیها در مجلس اسماء بنت صصران و عبد الله بن ابی التائب و بعض دیگر
از محدثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود بتعلیم علم حدیث پرداخته در اوایل سال هفتصد و نود و
هشت هجری در گذشته است آنی فاطمه خانم از نسوان دار السعاده اسلامبول و دارای علوم ادب
و جمیع شعر بوده از آل حسن جان یعنی از نسل خواجه سعد الدین حسنجانی صاحب تاج التواریخ است امیر آغا نام
او را در سلک ازدواج در آورده و پسری ازو بوجود آمده امیر اغازاده که دارای مقامات علمیه
گردید ابتدا بخدمت دولت مشغول و بتدریس اشتغال داشته و بعد با ترک این شغل کرده بقضاوت
یکی شهر مامور شد و مادرش آنی فاطمه خانم در سال هزار و صد و بیست و دو در انجا وفات کرد خلاصه
مشار الیها بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است در تذکره ها منتخب اشعار او درج و ثبت
شده این دو بیت ازوست که نوشته میشود

آچلمش شرحه لر سینه ده گل ارغوان مدر	خیال عارضکله دیده صحن گلستان مدر
خیال تیر غمزک اینا خاطر نشان مدر	امید وصلتک ای قاشلری یای سینه دن چیقمز

آی ملک دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود
و همشیره شیخ جمال الدین بن الشرایحی مشهور است از زنان محدثه و معاصر ابن حجر عسقلانی بوده و با ابن حجر
ملاقات و محادثه نموده در ربیع الآخر هشتصد و پانزده هجری بوده است آمنه عقیل

دختر عقیل بن ابیطالب برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم بفصاحت شهرتی داشته مع ذالک اسم او بدرستی معلوم نیست روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره معاودت نمودند ابنه عقیل با جمعی باستقبال اینها آمده و در وقت ملاقات که بنوحه و زاری پرداختند ابیات ذیل را که منبی از کمال فصاحت اوست انشا کرد

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم	ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی	منهم اساری و صرعی ضرجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم	ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

نیز از قرار مسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و تتمة المختصر و بعضی از کتب معتبره دیگر شعر مشهور و مسطور در اینجا از ابنه عقیل است شعر

اترجو امة قتلت حسینا	شفاعة جده یوم الحساب

اما صاحب تاریخ طبری این شعر را بام کلثوم بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و در طبقات شعرانی بحضرت زینب خواهر آنحضرت منسوب داشته و بعضی هم از جناب سکینه دانسته اند ابنه غیلان دختر غیلان بن سلمه و مسماة به بادیه و از قبیله بنی ثقیف است این زن صحابیه بوده و بواسطه سمن و میل بزینت شهرت یافته و در آنزمان در میان زنان احدی نبود که از ابنه غیلان و از فارعه دختر عقیل ثقفیه مزین تر باشد و همه نسوان بر آرایش و زینت ایندو زن غبطه و حسد میبردند و بجهة فربهی که ابنه غیلان داشت در حق او میگفتند اذا جلست تبنت یعنی هر وقت این زن می نشیند مثل اینست که خیمه و چادری برپا کرده باشد وقتی که عبد الله بن امیه برادر ام سلمه در خدمت حضرت رسول صلعم عزیمت فتح طائف نمود هیت نام مخنث او را بگرفتن ابنه غیلان تشویق و تحریص کرده گفت اذا فتحتم الطائف فعلیک بابنه غیلان فانها اذا اقبلت اقبلت باربع و اذا ادبرت ادبرت بثمان یعنی وقتی که طائف را فتح کردید تو البته دختر غیلان را بخواه چه او هر وقت رو بطرف شخص آید چهار شکن از شکم خود بنماید و چون پشت کند هشت چین از خاصرتین آشکار سازد گویند زنان قبل از آنکه هیت اینکلمات را بر زبان آرد او را از غیر اولی الاربه میدانستند یعنی در او شائبه شهوت و میل بزنان فرض نمیکردند لهذا از او اجتناب نمینمودند پس از آن در حالت او ریب و تردیدی حاصل کرده و هیت از حرمها مطرود شد کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطوره در فوق

عبارت ذیل را از هیت خطاب بعبداللہ بن امیہ نقل نماید آن فتح اللہ علیکم الطائف فسل رسول اللہ ان ینفلک بادیہ بنت غیلان فانها هیفا شموع نجلاء ان تکلمت تغنت وان قامت تثنت وان مشت ارتجت وان قعدت تبنت تقبل باربع وتدبر بثمان بثغر کالاقحوان بین جلیها کالقعب المکفاء یعنی اگر خدا و ند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ درخواست کن که از غنایم بادیہ دختر غیلان را حصهٔ تو قرار دهد چه او باریک میانی است شگفته طبع وخوش چشم چون تکلم کند آوازی مطبوع از و مسموع شود چون برخیزد سر و را ماند که متمایل گردد و وقت خرامیدن بر زمین حراج شبیه است درگاه نشستن مانند خیمهٔ قبه دار و بنیانی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم نماید واگر پشت کند هشت چنین در خاصرتین او پدیدار آید دندانش بگل اقحوان شباهت دارد و میان دو رانش کاهی واژگون است باید دانست که هیت مخنثی ضرب المثل است و در مجمع الامثال میدانی در میان امثال مسطور است که (اخنث من هیت) **اخت المزنی** مزن بضم میم و فتح زا میباشد و اخت المزنی همشیرهٔ ابو ابراهیم المزنی است که از اصحاب شافعی بوده در مختصر طبقات سبکی چند نفر زن شافعیه را نام ببرد که در علم فقه دارای مرتبتی بوده اند از جمله اخت المزنی است که درمسئلهٔ زکات معدن در فتوای شافعی شرطی افزوده و تصرفی کرده است بروایتی این زن در مجلس شافعی حاضر میشده **ارسلان خاتون** خدیجه سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیک سلجوقی از سلاجقهٔ ایران بوده و در سال چهارصد و چهل و هشت در سلک ازواج القائم بامر اللہ ابن القادر باللہ بیست و ششمین خلیفهٔ عباسی منسلک گردیده وانشاء اللہ در حرف خا شرح حالش و بیاید ارهم بائی ملقب بممتاز محل و مسماة بقدسیه بیگم زوجهٔ ابو الفتح محمد شاه ابن جهانشاه ابن بهادر شاه پادشاه هندوستان زنی صاحب حسن و طالب عیش و نوش بوده بعد از فوت شوهر خود محمد شاه باغ باصفائی در بیرون شهر دهلی بنا نموده وانرا قدسیه نامیده واکنون در خارج شهر دهلی در نزدیکی دروازهٔ معروف بکشمیری دروازه آن باغ برقرار و باقی است در این باغ مسجد خوبی هم ساخته شده قدسیه بیگم طبعی موزون داشته و رعنائی تخلص میکرده این شعر بزبان هندی از اوست

هم جانتی تهی بکهه لکی و لکو سکهه هو	کمبخت کیسی انکهه لکی اور دکهه هو

ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل اولین منکوحهٔ شهاب الدین محمد شاه جهان ابن نور الدین جهانگیر

جهانگیر شاه پادشاه هندوستان بود و از فرط جمال و آگاهی و هوشمندی که داشت هر روز تعلق خاطر پادشاه با وی میافزود و از این زن چهار پسر و چهار دختر آورد چهار پسر او دارا شکوه و شاه شجاع و میرزا مراد و اورنگ زیب نام داشتند و چهار دختر به انجمن آرا و دهر آرا و گیتی آرا و جهان آرا مسماة بودند چون ارجمند بانو بیگم درگذشت شوهرش بقعه عالی یادگار او در شهر اگره یا اکبرآباد بنا نمود و آن را روضه تاج محل نامید. و اکنون قبه تاج بی بی معروفست شهاب الدین محمد شاه جهان از سال هزار و سی و هفت هجری تا هزار و پنجاه و هفت سلطنت کرده **اروی بنت الحارث** اروی بروزن دعوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر مطلب بن ابی وداعة السهمی از صحابیات و از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادرش غزیه دختر قیس بن طریف از نژاد حارث بن فهر بن مالک میباشد در تاریخ ابو الفدا در بیان حلم معاویه حکایتی از این زن مسطور است (روزی اروی بحضور معاویه آمد و در آن وقت زیاد پیر شده بود معاویه اظهار ملاطفت کرده با وی گفت مرحبا بک یا خاله حال تو چگونه است اروی در جواب گفت ای برادرزاده حالم خوبست اما از آنجا که تو کفران نعمت کردی و با ابن عم خود بد رفتاری نمودی بخلافت برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی و غصب این حق روا داشتی ما که از این خانواده ایم بیشتر از همه کس به بلیات مبتلا گشتیم از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ارتحال فرمودند تیم و عدی و امیه بغصب حق ما پرداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما را شد و ما در میان شما شدیم مثل بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند هرون شد پس از حضرت موسی عمرو بن العاص از مقاله اروی متغیر شده گفت ای عجوزه کوتاه کن عقل تو تمام شده است اروی گفت یا ابن النابغه تو چه رو سخن میگوئی و حال آنکه مادرت در مکه فاجره بوده مشهوره که با اجرت قلیلی مردان از او تمتع میساخت در وقتی که تو متولد شدی پنج نفر مدعی پدری تو شدند چون از مادرت حقیقت حال را پرسیدند گفت این پنج نفر همه با من مقاربت کرده اند این مولود بهر کدام شبیه تر است از وست و از آنجا که تو بعاص بیشتر شباهت داشتی ترا باو الحاق نمودند معاویه گفت عفی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو اروی گفت دو هزار دینار میخواهم که با آن برای فقرای بنی الحارث در دشت هموار آبی جاری ابتیاع نمایم و دو هزار دینار دیگر برای تهیه مزاوجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو هزار دینار هم برای رفع بعضی شداید و تنخواها معاویه شش هزار دینار را باو تقدیم نمود اینست آنچه در تاریخ ابو الفدا نوشته شد. و اما لبیب افندی در کتاب موسوم بجواهر ملتقطه این داستان را مشروح تر بیان کرده گویند وقتی که اروی در مجلس معاویه بود و

بکلمات مسطوره در فوق تکلم مینمود مروان بن حکم نیز دران مجلس حضور داشت وازمقاله که اروی بعمرو بن العاص خطاب کرد مروان متغیر شده گفت ای پیره زن ساکت باش وفقط کلام خود را معطوف بمقصود دار که ترا بمجلس کشانیده است اروی روبمروان کرده گفت یا ابن الزرقا تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن میگوئی بهمانا در کبودی چشم وسرخی موو کوتاهی قد واندام نامتناسب بغلام حارث بن کلده مانی واصلا شباهتی بپدر خود حکم که ادعای فرزندی ان مینمائی نداری چه من حکم را میشناسم او مردی مبسوط الشعر وبلند قامت بود وظاهرا وبرزرگی او دلالت مینمود پس از مادر خود بپرس تا تو را گوید که پدرت کیست آنگاه اروی روبمعاویه کرده گفت والله تو اسباب جرأت این اشخاص شدی که با من مواجهه سخن گویند ای معاویه روزی که عمم حمزه شهید شد هند مادر تو این ابیات را برخواند بیت

نحن جزیناکم بیوم بدر	والحرب بعد الحرب ذات سعر
ماکان عن عتبة لی من صبر	ولا اخی وعمه وبکر
شفیت نفسی وقضیت نذری	شفیت وحشی غلیل صدری
فشکر وحشی علی دهری	حتی ترم اعظمی فی قبری

وعمه من اروی دختر عبد المطلب نیز در جواب او این ابیات هند بنت اثاثه را قرائت کرد

خزیت فی بدر وغیر بدر	یا ابنة وقاع عظیم الکفر
صبحک الله قبیل الفجر	بالهاشمیین الطوال الزهر
حمزة لیثی وعلی صقری	اذ رام شیب وابوک غدری
فخضبا منه نواحی النحر	بکل قطاع حسام یفری

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای خاله حاجتی که داری بخواه اروی ابتدا گفت حاجتی ندارم بر خاسته از مجلس رفت معاویه بمروان وعمرو بن عاص گفت اف بر شما با دشما سبب شدید که من این حرفها را بشنوم پس ازان فرستاده اروی را بمجلس برگردانیدند وازو درخواست نمود که حاجت خود اظهار دارد اروی بوجهی که در فوق مسطور شد شش هزار دینار از معاویه خواست معاویه المبلغ را مبذول داشت وگفت اگر پسر عمت علی علیه السلام بجای من بودی این وجه را بتو عطا نمینمود اروی از استماع این سخن بشدت گریست وگفت از علی علیه السلام گفتی ومرا متذکر ساختی آنگاه این ابیات را بوالاسود

ابیاتی را که در مرثیهٔ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام انشاد کرده است اروی برخواند

الا یا عین ویحک اسعدینا — الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه — بعبرتها وقد رات الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا — فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا — بخیر الناس طرا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا — فذ للها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها — ومن قرأ المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه — وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا — بانک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین — رایت البدر راق الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر — نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحق لا یرتاب فیه — ویعدل فی العدا والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه — ولم یخلق من المتجبرینا
کان الناس اذ فقدوا علیا — نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب — فان بقیة الخلفاء فینا

بعد از شنیدن این ابیات معاویه گفت والله علی ع از آنچه تو سرودی او را بدان ستودی افضلست بالجمله اروی آنچه خواست معاویه بداد و پوشیده نباشد که ابیاتی که در فوق به بنت بنت اثاثه نسبت دادیم پیروی مسطورات کتاب اسد الغابه را نمودیم اما بعضی از مصنفین این اشعار را از اروی بنت عبد المطلب دانسته اند اروی بنت عبد المطلب دختر جناب عبد المطلب جد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد مشار الیها عمهٔ حضرت رسالت پناهی و دارای طبع شعر و فصاحت بیان بوده و اشعار ذیل را در مرثیهٔ پدر خود گفته

بکت عینی وحق لها البکاء — علی سمح سجیته الحیاء
علی سهل الخلیقة ابطحی — کریم الخیم نیته العلاء
علی الفیاض شیبة ذی المعالی

ابوه الخير ليس له كفاء
اعز كأن غرته ضياء
له المجد المقدم والثناء
قديم المجد ليس له خفاء
وفاضلها اذا التمس القضاء
وبأسا حين تنسكب الدماء
كأن قلوب اكثرهم هواء
عليه حين تبصره البهاء

طويل الباع املس شيظمي
اقب لكشح اروع ذي فضول
انى الضيم ابلج هبرزي
ومعقل مالك وربيع فهر
وكان هو الفتى كرما وجودا
اذا هاب الكماة الموت حتى
مضى قد ما بذي رأي حسيب

در سیرهٔ ابن ہشام و مسامرات محی الدین حسین مسطور است که مراثی مزبور در فوق را اروی قبل از فوت پدر خود گفته باینمعنی که جناب عبد المطلب در مرض موت خود اروی وام حکیم البیضاء و امیمه و برّه و صفیه و عاتکه را که دختران او بودند نزد خود خواند و فرمود مرثیه ہائی که بعد از فوت من خواہید گفت قبل از مرگ من بگوئید و ہر یک از انها برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را اروی در انوقت نظم کرد و مراثی خواہران او نیز در محل خود مذکور خواہد شد. ابن اثیر گوید چہار نفر زن صحابیه باسم اروی مشہوره بوده دو نفر از انها اروی بنت حارث و اروی بنت عبد المطلب میباشند که شرح حال انها نگاشته شد دو نفر دیگر یکی اروی بنت کریز مادر عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و بہمین ملاحظه عفان و ولید را انها اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبد المطلب است دیگر اروی بنت الانیس که بجهتی سعید بن زید که یکی از عشرهٔ مبشره است ادرا نفرین نموده و او ابتدا کور رشد و عاقبت بچاہی افتاد و درگذشت علاوه برین چہار زن یکنفر زن دیگر مسماة باروی بوده چون بمعروف بام موسی میباشد در حرف الف و میم ذکر او بباید اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابوبکر و خواہر عائشه است مادرش قیله یا قتیله دختر عبد العزا بوده اسما از زبیر بن عوام که یکی از عشرهٔ مبشره است در سلک ازدواج در آورد و عبد الله بن زبیر که در سن ہفتاد و سه سالگی در خانه کعبه اجلها الله تعالی بظلم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد الله بعد از یزید بن معاویه نه سال در مکه معظمه خلافت کرد و حجاج بامر عبد الملک بن مروان اموی آن بلدهٔ مقدسه

محاصره نمودو از بالای کوه ابوقبیس منجنیقها بخانه خدا انداخت و شهر را بگرفت و عبدالله بدرجه شهادت رسید و قبل از شهادت مشاوره با مادر خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایده نیست (بعد از انکه عبدالله بن زبیر با دوازده هزار نفر از همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه در مکه معظمه محصور ماند از طول محاصره و سختی و عدم آذوقه همراهان او بجان رسیدند و از حجاج امان خواسته ازین بلده مقدسه خارج شدند حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشته رفتند و با او نماند مگر پسرش زبیر نام و مادرش اسماء و معدودی از اصدقاء او و در انوقت ابن زبیر نزد ذات النطاقین آمده گفت ای مادر همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان درین سختی ترک من گفتند اینک قلیلی که مانده اند که آنها هم بیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج دنیای او هر مطلبی که اظهار نمایم رد نخواهند کرد رای تو درینباب چیست اسماء گفت ای فرزند تو خود تکلیف خویش را بهتر میدانی اگر در حقیقت خود تردیدی نداری و بر یقینی که طلب الحق دعوت مینمائی مقاومت کن و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب تو بدرجه رفیعه شهادت فایز شده اند خود را مقهور بنی امیه مساز و مجبور و مطیع آنها مشو اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بد بنده بوده که جمعی از بندگان خدا را بهوای نفس بهلاکت داده اگر گوئی من محقم ولی بسبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز تمکین و تسلیم ندارم گویم اینکار از آزادگان نیست مگر تو تاکی زنده خواهی ماند چون عنقریب بر یداجل میرسد پس همان به که حالا با نام نیک براه آخرت روی و از دو روزه زندگانی دنیا نیندیشی عبدالله گفت ای مادر میترسم شامیان مرا شکنجه و عذاب کنند و بدار زنند ذات النطاقین گفت ای فرزند گوسفند که کشته شد اگر پوست از او بر کنند متألم نمیشود از باری تعالی یاری خواه و در عزم خود راسخ باش عبدالله سر مادر خود بوسیده گفت ای مادر من هم بهمین عقیده هستم و از اول عمر حیات عاریت و سرای ناپایدار دل نبسته ام و در اینکار که در آن میباشم داخل نشده ام مگر برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام کنند و دست از دوستی خداوند بدارند تو تشدید و تایید برای من نمودی من امروز کشته خواهم شد مبادا از مرگ من متاسف شوی کار خود را بخدا باز گذار پسر تو تاکنون ارتکاب منکری نموده و بر او فسق و فجور نرفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری نجسته و هر وقت بکسی امان داده با او غدر و مکر نکرده و عمداً بمسلمانی و معاهدی جور و ظلم روا نداشته بستمکاری عمال خود رضا

نداده و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست بار الها آنچه گفتم برای تزکیهٔ نفس خود نیست محض تسلیت
مادر گفته ام که در اینحال متانت نباشد اسماء گفت ای فرزند امید دارم که صبر من در حق تو جمیل باشد اگر
مغلوب گردیده پیش از من درگذشتی ثواب اسباب اجر من خواهد بود و اگر غالب آمدی سرور شوم
قدم پیش نه تا مآل کار معلوم گردد ابن زبیر گفت ایما در خدا را جزای خیر دهد از دعا فرو مگذار اسماء
گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بباطل قتال نمود تو حقاً جهاد نمائی آنگاه دست
بدعا برداشت گفت خدایا بقیام لیل و صوم نهار عبد الله و باطاعتی که بمن و پدرش کرده رحمت
خود را شامل حال او دار من او را بتو سپردم و هر چه برای او مقدر کرده بدان راضی شده ام و در اینحال امر
باجر و صواب و شاکرین نایل دار پس ابن زبیر دستهای مادر خود را گرفته بوسید مادرش گفت وداع میکنی
عبد الله گفت بلی برای وداع آمده ام چه گمان میکنم که امروز بدرود زندگانی نمایم اسماء گفت برو از روی
بصیرت برو و آما بیا تا من نیز با تو وداع کنم این بگفت و فرزند را در آغوش کشید و هنگام معانقه دست
ذات النطاقین بزرهی که عبد الله پوشیده بود خورد گفت این کار آنکه آرزوی شهادت دارد چوشن بر تن نمی
میکند ابن زبیر گفت من این را محض اطمینان قلب تو پوشیده ام اسماء گفت زره مرا اطمینان نخواهد ساخت زره
برکن عبد الله زره خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دامنها را بر کمر زد و در بهتر که خدا و ند

حالتی که این شعر را می خواند بیت	انی اذا اعرف یومی اصبر
وانما یعرف یومه الحر	اذ بعضهم یعرف ثم ینکر

اسماء چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابو بکر و زبیر بودند و جده
تو صفیه است بالجمله ابن زبیر مثل شیر حمله بر لشکر حجاج نمود و پس از قدری مقاتله برگشته دو رکعت نماز در مقام
ابراهیم کرد و باز متوجه قتال شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه هفدهم بود از ماه جمادی الاخری از
سال هفتاد و سیم هجرت و عبد الله نیز در اینسال در سن هشتاد و سه سالگی بود همینکه عبد الله بقتل رسید
شامیان از فرط مسرت تکبیر گفتند عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله ابن زبیر متولد شد مومنین تکبیر گفتند
و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده تکبیر میگویند و اینکلام ناظر است بمطلبی و آن اینست که یهود گفتند
ما مسلمین را مسحور ساخته ایم و دیگر طفلی از ایشان بوجود نخواهد آمد باری پروردگار کذب ایشانرا ظاهر نمود و در نخستین
سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این رو تکبیر گفتند خلاصه حجاج سر عبد الله را بشام

نزد عبد الملک فرستاد و جسد او را در حجون یعنی در قبرستان مکه معظمه در محلی که در طرف راست کوه ابوقبیس
واقع بود بدار کشید اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه نداد اسماء خواست از حجاج درخواست
نماید لهذا امر راجع بعبد الملک گردیده و حجاج امر کرد جسد عبد الله را بمادرش تسلیم کند و پس از تسلیم بتغسیل
و تکفین او پرداخته الجسد را در حجون مدفون ساخت بنا بر این جسد عبد الله القدر بر سر دار بود که از مکه خبر بشام
رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زنده نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود
در گذشت (و نیز مرحوم در حواشی خود گوید جسد ابن زبیر دو سال تمام بر سر دار بود ولی این خبر ضعیف است
در صحیح مسلم مسطور است که جسد عبد الله بن زبیر را بمقبره یهود انداختند و مادرش هم بزودی در گذشت
ابن اثیر در کامل گوید پس از قتل عبد الله حجاج ذات النطاقین را خواست که بمجلس او حاضر شود او قبول نکرد
ثانیاً با تهدید امر باحضار او داد مشار الیها باز تمکین ننمود دفعه سیم ذات النطاقین خود بحضور حجاج با و گفت در بن بلیه
که عبد الله را با آن هیبت ملاک کردم مرا چگونه یافتی اسماء گفت ترا چنان یافتم که دنیای پسرم را خراب کردی و
آخرت خود را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ان فی ثقیف کذاباً و مبیراً یعنی در طایفه بنی
ثقیف یکنفر کذاب و یکنفر هلاک کننده است و آن هلاک کننده توئی این حدیث را مسلم در صحیح خود ذکر کرده
است و در اسد الغابه در ترجمه حال ابن زبیر چنین مسطور است که او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش
رفت و او را بحال شکایت گفت باید مرد و رهائی یافت مادرش در جواب گفت گویا میگشت تمایل شده
اما من تا تو را در یکی از دو حال نبینیم راضی بمردن نیستم یا باید تو بسعادت شهادت فایز شوی و من فقره مرا
عند الله ذخیره باشد یا بالغلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبد الله از استماع این سخن تبسم نمود و روزیکه عبد الله
مقتول میشد نزد مادر رفت اسماء با و گفت الفرزند با دا از بیم هلاک بقبول امری راضی شوی که خواری برای
تو در آن باشد و الله العظیم ضربت شمشیر با وجود عزت بهتر از تازیانه خوردن با مذلت است اسماء به ذات
النطاقین در حرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنت عبد الله از نسوان قبیله بنی عذره است
مثل معروف لا عطر بعد عروس را او گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابو الفضل میدانی
در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیله بنی عذره در سلک ازدواج عمزادهٔ خود که عروس نام داشت
منسلک گردید ولی پس از چندی عروس در گذشت و پس از فوت شخصی از قبیله دیگر اسماء را در حباله نکاح
خود در آورد و این شخص زشت روی بود و از دهنش رایحه کریهه استشمام میشد وقتیکه شوهر دوم اسما او را

تشییع خود سپرد و اسماء گفت اذن بده بر سر قبر عمرو خود عروس بدی گریه کنم آن شخص او را اجازه داد و اسماء بر سر تربت عروس رفته این عبارات را اظهار نمود

ابکیک یا عروس الأعراس
یا ثعلباً فی أهله وأسداً عند الباس
مع أشیاء لا یعلمها الناس

یعنی گریه میکنم بر تو ای عروس عروسها ای کسیکه در میان کسان خود در حلم و بردباری بمنزلۀ روباه بودی و در معرکۀ جنگ و دلیری بمنزلۀ شیر شجاعت داشتی و در توصیفات حمیدۀ دیگر بود که مردم از آن بیخبر بودند شوهر ثانی اسماء گفت آن صفاتی که عروس داشت و مردم خبر ندارند چه بود گفت

کان عن الهمّة غیر نعاس
ویعمل السیف صبیحات باس

یعنی در وقت اقدام بر او تغافل و تسامح میسر نشد و بهنگام فرار از شر باستعمال شمشیر میپرداخت بعد از آن باز اسماء بمدح عروس پرداخته گفت

یا عروس الأغرّ الأزهر
الطیّب الخیم الکریم المحضر
مع أشیاء له لا تذکر

یعنی ای عروس تو جبهۀ درخشانی داشتی و خلق تو پاکیزه بود و محاسن دیگر داشتی که بزبان نمیآید باز شوهر اسماء پرسید که آن صفاتیکه عروس داشت و بزبان نیامد چه بود گفت

کان عزوفاً للخنا والمنکر
طیّب النکهة غیر أبخر
أیسر غیر أعسر

یعنی عروس از کارهای بد کراهت داشت و خوشبوی بود و از دهنش رایحۀ کریهه استشمام نمیشد شوهر تمام دانست که فقره آخری کنایه باو است آخر الامر چون خواستند حرکت کنند اسماء عطردان خود را برنداشت و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را برنمیداری اسماء گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شد یعنی بجای مثل مشهور لا مخبأ لعطر بعد عروس گفته و شرح آنرا اینطور دانسته که شخصی در شب زفاف از زوجۀ خود رایحۀ کریهه استشمام نمود از او پرسید از عطریات چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و پنهان کرده ام شوهر گفت لا مخبأ لعطر بعد عروس یعنی عطر را پس از عروسی کردن معنی ندارد این گفته مثل شده و در موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف و استعمال آن بشود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء بنت عمیس زنی صحابیه و دختر عمیس بن معد و زوجۀ جناب جعفر طیار بوده و عمیس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از این زن و نه نفر زن دیگر مدح فرموده و آنها را اخوات مؤمنات خوانده و این تصدیق حضرت به ایمان ایشان فی الحقیقه شان عمده برای ایشان ثابت مینماید و این نه نفر خواهر بودند از یک مادر و مادر ایشان

هند بنت عوف است که در این انها است و شرح حال آن در حرف ها بیاید و بعضی گفته اند اخوات مومنات نه نفر اند هشت خواهر و یک مادر که همان هند بنت عوف باشد. بالجمله اسماء بنت عمیس در ابتدای اسلام با شوهر خود جناب جعفر طیار بحبشه رفت و در آنجا عبد الله و عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمدند پس از آن بمدینه منوره آمدند بعد از شهادت جعفر طیار با ابی بکر شوهر کرد و محمد بن ابوبکر را مادر شد و پس از ابوبکر در حباله نکاح علی امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام داخل شد و یحیی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عمیس را شرف دیگر نیز حاصل آمد و آن این بود که خواهر امی او میمونه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم صلعم گردید و خواهر دیگر او ام الفضل لبابه زوجه جناب عباس بن عبد المطلب بود و خواهر صلبی و بطنی او سلمی بنت عمیس همسری حمزه سید الشهدا تشرف جست و بملاحظات مزبوره است که در وصف اسما بنت عمیس گفته اند وهی اکرم الناس اصهارا یعنی اسماء از حیثیت داماد ها که بهم رسانیده اشرف ناس است (عمیس بضم عین بروزن زبیر است)

اسماء بنت محمد محدثه ایست جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد بن اسماء که از معارف است از بطن او بوجود آمده محدثه مزبوره چند کتاب حدیث بر مکی بن علان محدث قرائت کرده و بعد از آن آنها را بکرات تدریس نموده است و در فن خود متفرد بوده و فیوض و فضایل و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بارها بزیارت خانه خدا مشرف شده ولادت او در آخر سال ششصد و سی و هشت هجری و وفات او در ذیحجه سنه هفتصد و سی و سه و در آن زمان از نسا روایت حدیث احدی از او معمرتر نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او یعنی در ربیع الاول سال هفتصد و بیست و سه درگذشته ابن وردی در تتمة المختصر در مدح او شعری گوید

كذلك فلتكن اخت ابن صصرى		تفوق على النساء صبي وشيئا
طراز القوم انثى مثل هذا		وما التانيث لاسم الشمس عيبا

و مقصود از ابن صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت یزید الانصاریه دختر یزید بن السکن الاشهلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابیه بوده بفصاحت بیان موصوف و معروف روزی از طرف سایر زنان صحابیه مامور و بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد بابی انت وامی یا رسول الله انا وافدة النساء الیک ان الله عز وجل بعثک الی الرجال والنساء کافة فامنا بک وبالهک وانا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بیوتکم ومقضی شهواتکم

وحاملات اولادکم وانکم معشر الرجال فضلتم علینا بالجمع والجماعات وعیادة المرضی وحضور الجنائز والحج بعد الحج وافضل ذلک الجهاد فی سبیل الله عزوجل وان الرجل اذا خرج حاجا او معتمرا او مجاهدا حفظنا لکم اموالکم وغزلنا اثوابکم وربینا لکم اولادکم نشارکم فی هذا الاجر والخیر (یعنی پدر ومادرم بفدای تو بادای پیمبر خدا من از جانب جمعی نسوان بحضور مبارک تو آمده ام تراخدای عزوجل مبعوث بر کافهٔ زنان و مردان فرموده و ما بتو و خدای تو ایمان آورده ایم و ما جلس نسوان در پس پردهٔ محبوس و در خانه های شوهرها خانه نشین هستیم و محل شهوت میباشیم و فرزندان شما از ما بوجود میآیند و شما جماعت مردان بواسطهٔ حضور در جوامع و گذاردن نمازهای جمعه و عیادت بیماران و تشییع جنازه ها و حجهای مکرر بر ما فضل و برتری دارید و افضل از همه این اعمال که مخصوص است بشما مردان جهاد فی سبیل الله میباشد و چون شما مردان برای حج و عمره یا بعزم جهاد حرکت کنید ما اموال شما را حفظ کنیم و برای لباس شما ریسمان بریسیم و فرزندان شما را نگاهداری و تربیت مینمائیم در اینصورت آیا ما با اجر و عمل خیر شما شرکتی داریم یا نه حضرت رسول صلی الله علیه وآله پس از استماع این عرایض روی مبارک را باصحاب کرده فرمودند در امثال این مقامات مقاله بهتر از آنکه این زن بیان نمود شنیده اید اصحاب عرض کردند گمان نمیکنیم هیچ زنی باین حسن محاضره و مفاوضه رسیده باشد بعد از آن سید انام علیه الصلوة والسلام باسماء بنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بزنهائی که از جانب آنها نزد من آمده بفهمان که اگر نسوان با ازواج خود خوش رفتاری کنند و انها را از خود خوشنود دارند همین عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل میباشد اسماء بنت یزید بنا بر مسطورات ابن اثیر اسماء بنت یزید زنی صحابیه و خاله زادهٔ معاذ بن جبل که از کبار صحابه میباشد بوده و شجاعت و قوت قلب مردان داشته در غزوهٔ یرموک با ستون چادر خود نه نفر از کفار را براه عدم فرستاده است اسماء بنت شمس الدین دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن محدث و مادر شیخ التقی الدین بوده و بخیال قبل از ابن حجر عسقلانی متولد گردیده و در کتاب ابناء الغمر ذکر او شده است در ماه رجب سال هشتصد و چهل و هفت قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا بشخص ربلی نام شوهر کرده و بعد ها در سلک ازدواج علاء الدین مقریزی منسلک گشته است در هر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و متنسک بوده و آیة الرحیم که شرح حال او بیاید خواهر این میباشد اسماء العامریه ادیبه بوده است از بنی عامر از اهالی اندلس ساکن بلدهٔ اشبیلیه و در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته قصیدهٔ برای صیانت خانه و اموال خود بامیر

الموحدین عبد المؤمن علی نگاشته که دو بیت اول آن اینست

لسیدنا امیر المؤمنینا — عرفنا النصر والفتح المبینا
رایت حدیثکم فیها شجونا — اذا کان الحدیث عن المعالی

در اواخر این قصیده اسماء عامریه بوضعی خوب و مناسب حسب و نسب خود را با امیر الموحدین معلوم ساخته و اینکار را بوجهی احسن پرداخته است

اسماء عبرت از نسوان اسلامبول و دختر احمد اقا سر خاصه کیان خاصه و زوجه محمود جلال الدین خطاط مشهور است و در حسن خط با درجه شوهر خود اشتهار دارد این زن چون از شوهر خود تعلیم خط گرفته و جلال الدین میل و رغبتی تمام نکات خط را باو آموخته طوری برای او ترقی حاصل شد که خط اسما با خطوط او و خط عمر جلال الدین یکدرجه و پایه بوده است و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین باسم خود رقم کرده است و از خطوط ممتاز اسما که رقم کرده و دیده شده است لوحه ایست که تاریخ ان هزار و دویست و بیست و دو میباشد عطا و برزنالی که اسم اسما مسما بوده و در این کتاب شرح حال انها درج شد ابن اثیر یازده نفر زن اسما نام ذکر مینماید و میگوید که همه صحابیه بوده اند و از آنها است اسماء بنت عوف معشوقه عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شعرای عرب است و معروف بمرقش و اسماء بنت عوف عمزاده او است و ماجرای این عاشق و معشوق در تزیین الاسواق مسطور است و چون ترقیش در لغت عرب بمعنی تزیین است و عمرو بن سعد بنابر جودت طبعی که داشته اشعار خود را بمحاسن و انواع تزیین مزین میساخته معروف بمرقش شده و مهلهل را نیز مرقش میگفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و مهلهل در چند موضع و محل ذکر شده اند و حرمله برادرزاده او هر چون با او شباهت داشته ملقب بمرقش اصغر گردیده و بعضی گفته اند چون عمرو این بیت را گفته

الدار قفر والرسوم کما — رقش فی ظهر الادیم قلم

معروف بمرقش شده و این نیز بعید نیست چه در شعرای عرب اشخاصی هستند که بتعبیری از تعبیرات خود ملقب گردیده اند و سیوطی در اخر کتاب مزهر فصل مخصوصی در احوال انها نگاشته است و عجب انکه در عرب بعضی از مردها بوده موسوم باسماء ابن الحارثه و اسماء ابن ریان که از صحابه بوده اند و اسماء ابن خارجه الفزاری که جوانمردی مشهور و از تابعین بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخیل بوده اعتما و از جواری معتمد بن عباد سلطان بدبخت اشبیلیه بوده است و بثینه دختر المعتمد از بطن او بوجود آمده و شرح حال

بقیه بعدها بیاید و اعتماد چون در ادبیات مهارتی داشته اشتهاری حاصل نموده است اعرابیت
در مسامرات شیخ محی الدین بن عربی اعرابیه را از زنان بادیه نجد نوشته و خدیجه بنت عبدالوهاب بن عبدالله گوید
یکی از خلفای بنی عباس با عرابیه عاشق شد و او را در حباله نکاح خود در آورد اما هوای دار الخلافه او را مناسب
نیامد و زندگانی حضاره را پسند نکرد و هر روز ضعف و هزال او زیاد شد و با غمی فراوان دلتنگ و مکدر بود روزی
خلیفه از وی سؤال کرد که چرا بشاش نیستی و لبت بخنده آشنا نمیشود و خود را مشغول نمیداری و روز بروز زرد و ضعیف
میشوی اعرابیه گفت مرا بصحراها و خیمه های صحرانشینان و شیری که شبانان میدوشند و صدای انهار جاری
میل مفرطی است خلیفه در آخر نقطه شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان گوسفندان
خود را در حوالی قصر چرا دهند و القصر را معشوق نامید و اعرابیه را در ان ساکن ساخت اعرابیه چون وضعی
شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متأثر گردیده و یاد نجد او را بیشتر افسرده و محزون ساخت روزی خلیفه
بنای القصر معشوق رفته دید اعرابیه بگریه و زاری مشغول است و این ابیات می خواند بیت

وما ذنب اعرابية قذفت بها	صروف النوى من حيث لم تك ظنت
تمنت احاليب الرعاة وخيمة	بنجد فلا يقضى لها ما تمنت
اذا ذكرت ماء العذيب وطيبه	وبرد حصاة آخر الليل انت
لها انة عند العشاء وانة	سحيرا ولولا انتاه لجنت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرده با عرابیه گفت غم مخور که بمراد خود نایل شدی در نکاح من باش
و نزد قوم و قبیله خود برو و او را با جمله اسباب و اثاث البیتی که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعد
هر وقت بشکار میرفت با اعرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شد شش بیت ان بالتغییر جزئی
در دیوان منسوب بقیس عامری مسطور است و فقط ابیات چهارمی را مشار الیها بران افزوده است بنظیر
داستان اعرابیه بعدها بیاید امامه بنت خزروج از زنهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته
و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قنان که از جوانمردان عرب است برشته نظم کشیده بیت

اذا شئت ان تلقى فتى لو وزنته	بكل معدى وكل يمان
وفى حبا فضلا وجودا وسوددا	وزنا فذاك الاسود بن قنان
فتى لا يرى فى ساحة الارض مثله	ليوم ضراب وليوم طعان

محی الدین اعرابی در مسامرات از قول وهب یا از محمد بن ناجیه الرضا فی حکایت کرده که من در ایام خلافت
الواثق بالله بواسطهٔ مالیات مصر متهم شدم و خلیفه جدا در جستجوی من بود و مرا طلب میکرد بنابرین من نتوانستم
در رصافه و سایر اماکن نزد مکیث بوطن خود بمانم ناچار سر بصحرا گذاشتم و در برابری میگشتم که جوانمردی کریم
الطبع را بجنبات آرم و در پناه او چندگاهی بامینی بسر برم در اثنای گردش خیمه دیدم بطرف آنجا
شتافتم در جلو چادری منزلی دیدم بر زمین نصب کرده و افسار مادیانی بران بسته اند داخل چادر شده سلام
کردم خاتونی از ورای پرده جواب سلام داد و گفت اطمئن یا حضری فنعم مناخ الضیفان تواکن القدر
و مهدکن التفر پس ازین گفته حرفهای سماحت آمیز بمیان آورد و بترحیب قدوم من پرداخت و با استراحت
و اطمینان امر کرد من گفتم والی الطلبن المطلوب و یامن المرغوب من دونان یاوی الی حبل العصمة و مامن و
منزع منیعه فلما یخوص من السلطان طالبه و الخوف غالبه آن خاتون چون کلمات مرا شنید دانست که مرا
تشویش خاطر است و از خلیفه مجتبی خائف هستم بر من رحمت آورد و گفت لقد ترجم لسانک عن ذنب کبیر
و قلب صغیر یعنی همانا زبان تو از گناهی بزرگ و دلی خورد ترجمانی کرد البته مرتکب خطائی شده و از ان
دلت را هراسی است پس از ان گفت وایم الله لقد حالت بفناء رجل لا یضام بفنائه احد و لا یجوع بساحة
کبد هذا الاسود بن قنان اخواله کعب و اعمامه شیبان صعلوک الحی فی ماله و سیدهم فی فعاله صدوق الجوار
و قود النار خلاصه باین عبارات اشاره نمود که این منزل همان اسود بن قنان است که امامه بنت خرج
او را بابیات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است امامه بنت ابی العاص دختر ابی العاص
بن الربیع بن عبد العزی است و ابو العاص بشرف دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف و
شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمده نوادهٔ دختری نبی اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم میباشد در زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت
که گاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد بالجمله حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمه سلام الله علیها که
خالهٔ امامه بودند بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بزنی
اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنابرین بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را تزویج
کرده بعد از شهادت آنحضرت مشار الیها مغیرة بن نوفل شوهر نمود بروایتی امامه قبل از آنکه در حبالهٔ نکاح
امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است امامة الحربیه امامه یا اسامه از نساء صحابیه است

و مرثیه اسم قبیله او میثا در نظم اشعار دستی داشته از جمله دو شعر مسطور در ذیل را در کشته شدن ابو عفک یهودی گفته و ابو عفک مردی منافق و یکصد و بیست سال عمر داشت و از خباثت اعمال و دشمنی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خودداری نمیکرد سالم بن عمیر از صحابه او را بقتل رسانید و امامه مریدیه گفت

تکذب دین الله والمرء احمدا	لعمر الذی امناك اذ بئس ما یمنی
حباك حنیف آخر الدهر طعنة	اباعفك خذها علی کبر السن

صاحب کتاب مواهب لدنیه گوید شش نفر زن صحابیه دیگر باسم امامه مسمی بوده اند که یکی از آنها امامه دختر حضرت حمزه است امة الله زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته و در الهیات سخن میگفته دیوان مرتب دارد و معروف بصدقی امة الله میباشد چه در اشعار خود صدقی تخلص کرده در هر حال معاصر سلطان محمد خان رابع و دختر قامتی زاده بوده و در سال هزار و صد وفات نموده

در گذشته بیتین مسطور در ذیل از نتایج افکار اوست	هفته گیجه گوندیله مهمان ایدن سن سین بنی
بلکه هر شب صبحه دک نالان ایدن سن سین بنی	دست تدبیر ایله چاک اولسونمی دامان فراق
آفتاب حسنکه حیران ایدن سن سین بنی	امة الجلیل از صلحای زنان عرب و دارای

مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند ارباب سلوک و صلاح معاصر او وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند آخر الامر در رفع خلاف را قرار داد که از امة الجلیل این معنی را سؤال کنند مشار الیها در جواب آنها گفت ولی آنست که در هر آن بحق مشغول باشد و از یاد خلق منصرف و مطلقاً تعلقی بدنیا و زخارف آن نداشته باشد و آنی از خدا بغیر نپردازد امة الجلیل پس از این تقریر و تحقیق حال ولی و معنی ولایت بیکی از حضار رو کرد و گفت هر کس یکی از شما گوید شخصی از اولیا بوده است که وقتی از حق بچیز دیگر اشتغال داشته باور ننمائید و بدانید که دروغ گفته است امة الخالق دختر عبد اللطیف بن صدقة بن عوض المناوی العقبی است که از محدثه های معروفه بشمار میآید ولادت او در هشتصد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین حنبلی پدر الف بنت الجمال که پیش ذکر او شد حاضر میشده و قدری از مسند احمدی و معجم صغیر طبرانی را براو قرائت کرده و نیز از سیرهٔ ابن هشام کسب فواید نموده اکثر محدثین باو اجازه داده اند الفیة بن مالک و منهاج العابدین را از بر داشته و علیه نوشته است عمری طولانی کرده و از اسانید محدثین بعد از آنها نقل روایت میکرده

در سال نهصد و بیست هجری در سیم ماه ذی القعده درگذشته است از برتریهای امة الخالق آنکه از اشیاخ سیوطی میباشد و مشار الیه در کتاب منجم ذکری از او نموده و ابیات ماتیه را از او ثبت کرده

امة العزیز شریفیه زنی بوده است اندلسی که در شعر و ابیات مهارتی داشته است دو بیت مسطور در ذیل که از ابیات رائقه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در نفح الطیب باین زن نسبت داده شده

لحاظکم تجرحنا فی الحشا — ولحظنا یجرحکم فی الخدود
جرح بجرح فاجعلوا ذا بذا — فما الذی اوجب جرح الصدود

اما در سایر کتب ادبیه حتی در کتاب سرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون دو بیت مسطور را باسم ولّاده دختر المستکفی معشوقه ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب بیتین فوق بوزنین گفته است

اوجبه منی یا سیدی — جرح بخدّ لیس فیه الجحود
وانت فیما قلته مدّع — فاین ما قلت واین الشهود

ام ابان بنت بتیمه پسرش مزاحم بن عمرو شاعری بوده است قادر و ام ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بیان دارای مهارتی وافر و از اشعار معروفه او ابیاتی است که بعد از قتل پسر خود گفته مبین آنکه وقتی ابن دمینه شاعر مزاحم بن عمرو را نزد زوجه خود دیده سنگی به پهلوی او زده او را بکشت ام ابان چون آگاه شده گفت

باهلی ومالی بل بجلّ عشیرتی — قتیل بنی تیم بغیر سلاح
فهلا قتلتم بالسلاح ابن اختکم — فتظهر فیه للشهود جراح
فلا تطمعوا فی الصلح ما دمت حیّة — وما دام حیا مصعب جناح
الم تعلموا انّ الدوائر بیننا — تدور وانّ الطالبین شحاح

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن دمینه قاتل پسرش از اولاد عامر بن تیم اللات ابن الشمر بوده و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته پوشیده نباشد که قافیه بیت اول از ابیات مسطوره در فوق را با قوافی لبعد مناسبتی درستی نیست و این عیب را علمای علم قافیه اکفا گویند اگرچه بعضی از اشخاص کم بصیرت وقعی باین معایب نگذاشته و نمیگذارند اما هرجا که نظیر این قوافی دیده شود شاعر بیوقوف شمرده میشود گو بیا. دعبل شاعر آشنائی صاحب طبع و بیعلم داشت و قوافی اشعار او غالبا مغلوط بوده روزی بیت مسطور در ذیل را نظم کرده بدعبل عرضه داشت

ان ذا الحب شدید لیس ینجیه الفرار	ویحا من کان لا یبقی من ذل المخازی

دعبل گفت برادر این شعر قافیه ندارد زیرا که در مصرع اول روی را است و در ثانی زا متشاعر گفت روی مصرع ثانی را نقطه نگذارد درست میشود دعبل گفت بسیار خوب اما بعلاوه آخر مصرع اول مرفوع و ثانی مجرور است و این نیز عیب خواهد بود متشاعر گفت تو عجب مرد احمقی هستی چه لازم است اعراب کنی تا رفع و جر آن معلوم شود و این لطیفه در اوقیانوس مسطور است ام ایمن مادر اسامة بن زید و دایهٔ حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابیات بشمار میآید و جلالت قدر او معلوم است و محتاج ببیان نیست اسم ام ایمن برکه و دختر ثعلبه و در اصل از جواری حبشیهٔ جناب عبد الله پدر فرخنده گوهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجهٔ عبید الحبشی بوده چون اول پسری که از بطن او بوجود آمده موسوم بایمن شده او را ام ایمن گفته اند بعضی بهم ورا ام الظباء نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث که او را بخدیجه بخشیده بودند بعد از عبید ام ایمن را بزنی بزید بن حارثه دادند و اسامة بن زید از وجود با مرحمتی گویند ام ایمن را جناب عبد الله آزاد کرده و جماعتی بر آنند که او آزاد کردهٔ حضرت رسول ص است وقتی آمنه وهب بعزم ملاقات ابن خال خود عزیمت مدینهٔ منوره نمود و در معاودت در محل موسوم به ابواء بدار البقاء ارتحال فرمود و از آنجا نبی اکرم ص تا مکهٔ مکرمه در آغوش ام ایمن بود و نیز بنا بر این آن بزرگوار میفرمایند ام ایمن امی بعد امی و مشار الیها را کاملا حرمت و رعایت میفرمودند و مخصوصا بدین او تشریف میبرده اند ام ایمن هنگام رحلت سید انبیاء ص در قید حیات بود و از اوصاف دران هنگام گریه و زاری مینمود از جهة بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر ص بیخبر نبودم و میدانستم که آن بزرگوار بدار البقا عازم است گریهٔ من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه بخانهٔ ما نازل میشد ام ایوب انصاری زوجهٔ ابو ایوب انصاری است که از مشاهیر صحابه میباشد و دختر قیس بن عمرو بن امرء القیس خزرجی است از جماعت انصار که ایشان از متوطنین اهل مدینه گفته اند ابو ایوب در زمان معاویه باسلامبول بعزم غزا رفت و در آنجا بمرض اسهال در گذشت و بقعهٔ ابو ایوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحایف الاخبار مسطور است که از دیرگاهی عیسویان آن سرزمین هنگام استسقا بدان بقعه میرفته و دعا مینموده اند در

جلالت شان ابوایوب همین بس که چون حضرت نبوی صلعم بمدینهٔ منوره هجرت فرمودند در خانهٔ ابوایوب منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانهٔ حضرت بنا شد ابوایوب گفته است خانهٔ ما دو طبقه بود تحتانی و فوقانی چون حضرت رسول صلعم بان خانه شرف ورود فرمودند در طبقهٔ تحتانی منزل نمودند شب که شد ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت مهبط وحی الهی است بنا برین از ادب دور است که حضرت در طبقهٔ تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را بهمسر خود ام ایوب گفتم و او تصدیق من کرد و تا صبح ازین اندیشه خواب نرفتیم و بسیار متوحش و پریشان خاطر بودیم صبح بحضور پرنور حضرت پیغمبر تشرف جسته شرح خیال و بیخوابی شب را عرضه داشتم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرمود و از طبقهٔ زیرین به بالا تشریف فرما گردیدند ام البنین بنت عبد العزیز دختر عبد العزیز اموی و زوجهٔ ولید بن عبد الملک بود و بصلاح و سداد معروف و بوصف ذکا و رشاد موصوف شبها قائم و روزها صائم در بذل خیرات و بث مبرات جاهد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و برده آزاد میکرد و هر روز خاطر فقیر دو شاد مینمود و لعلاوه فصاحت بیان و طلاقت لسان مشهور است روزی عزه معشوقهٔ کثیر شاعر معروف عرب نزد او آمده بود از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

قضی کل ذی دین فوفّی غریمه

وعزّة ممطول معنّی غریمها

معلوم میشود تو چیزی با و وعده کرده و در ادای آن مماطله و مسامحه نموده که از مطال تو شکوه میکند گفت بلی بوسه با و وعده کرده ام و از وفای این وعده ابا دارم ام البنین گفت ادراز اسطا بیرون آر کنا و آن بکردن من پس از آن ام البنین ازین گفته پشیمان شد و بکفارهٔ این حرف چهل غلام آزاد کرد و بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و این کلمه را بر زبان نمیآوردم و عجب اینست که با این ورع و عفت در کتاب اغانی و فوات الوفیات در ترجمهٔ حال عبد الرحمن بن اسمعیل شاعر مشهور به وضاح الیمن چیزی با ام البنین نسبت داده اند و آن اینست که در سالی مشار الیها بزیارت بیت الله الحرام رفت ولید بن عبد الملک شعرای عصر را اعلام و قدغن نمود که در این سفر از ام البنین و کنیزانی که با او همراه اند مدحی نگویند و در اشعار نامی از ایشان نبرند و در اینباب تاکید اکید نمود چون ام البنین بمکهٔ مکرمه رسید بنمایش اندام خود پرداخت و پیکر خود را مطمح نظرها ساخت تا ادبا و شعرا بوصف او پردازند و قصاید و قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصا بوضاح الیمن مفتون گردید و باو و کثیر پیام داد که در تغزلات خود از او ذکری نمایند و لیکن از آنجائیکه کثیر از ولید بترسید و از ام البنین چیزی نگفت بلکه شعری چند

بنام غاضره جاریهٔ ام البنین نظم کرد اما وضاح الیمن جرم را بر گناه خود افزوده تصریحاً گفت شعر

صدع البین والتفرق قلبی	وتولت ام البنین بلبی

ولید این بیت شنید و قتل وضاح الیمن فرمان داد بعضی گفته‌اند بعد از موسم حج ام البنین وضاح الیمن را دعوت کرد و او در صندوقی رفت و صندوق را بسرای ولید بردند و پس از چندی امر غلب آشکار شده وضاح الیمن مقتول گردید اما وجه اینکه عبد الرحمن بن اسمعیل را وضاح الیمن گفته‌اند اینست که سفید چهره و یمنی بوده و جمالی بکمال داشته گویند او و مقنع الکندی از فرط خوبروئی همیشه از اصابت عین اندیشه مینمودند و هر وقت قصد مجلس و محفلی میکردند نقاب میانداختند ما در گفتهٔ ابو الفرج و ابن خلکان مشاجره نیست اما کثیر را میدانیم که قصیر القامه و کریه منظر بوده و اگر گفتهٔ مشار الیهما صحیح است و ام البنین بکثیر و وضاح الیمن عشق نموده و پیغامی داده باید بگوئیم از خواهان کمال شده و از مفتونان جمال والله اعلم بحقیقة الحال

ام البنین بنت حزام الکلابیه زوجهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و آنحضرت پس از صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها اول زنی را که بمزاوجت و همسری اختیار فرمودند او بود و چهار پسر امیر المؤمنین یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کربلا در رکاب مستطاب حضرت ابی عبد الله الحسین علیه آلاف التحیة والثناء بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نایل گردیدند ام البنین کنیهٔ ام ولدی از جواری حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام بود و این ام البنین روی یا سمانه نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی الکاظم او را بوالدهٔ معظمهٔ خود حمیده بخشیده بود و ذکر حمیده در حرف حاء بیاید

ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن گل آدمیان سرشته شده و بیرقی را گویند که دسته جات عساکر دارند و عبد الرؤف المناوی در کتاب موجبات خود که موسوم است بعجائب البلاغه حاشیه این دو معنی را ذکر کرده بلکه گوید شعری که در ذیل نگاشته شود ام البنین در معنی بیرق وارد است از مصنفات

بام بنین مرجعهم الیها	وما ولدت وما حملت جنینا

ام جعفر از زنان انصار و از قبیلهٔ بنی خطمه بوده و بعفت و صلاح و درایت و عقل اشتهار داشت و احوص ابن محمد الانصاری از شعرای اسلام با حق در حق او این شعر گفته است

لقد منعت معروفها ام جعفر	وانی الی معروفها لفقیر

گویند روزی ام جعفر نزد احوص آمد و گفت قیمت گوسفندان مرا بده احوص گفت من از تو چیزی

نگرفته‌ام و ترا نمی‌شناسم مشار الیها اصرار و احوص انکار کرد و قسم خورد که معرفتی بحال تو ندارم ام جعفر گفت ای دشمن خدا اگر مرا نمی‌شناسی پس چرا در اشعار خود مرا ام جعفر می‌بری و میگوئی من با ام جعفر اینها در گفتم و ام جعفر اینطور بمن جواب داد اینک من همان ام جعفرم بالجمله ام جعفر در محضر عامه احوص را شرمسار و خود را بری الذمه کرد ام جمیل بنا بر قول ابو الفضل میدانی از اقوام ابی هریره و بوفا در عرب مشهور و قول آنکه اوفی من ام جمیل سبب شهرت او اینکه شخصی موسوم بضرار بن الخطاب بمشار الیها ملتجی شد ام جمیل او را از دشمنان حفظ کرد و گمان مینمود که او برادر خلیفهٔ ثانی است چه اینواقعه در همان زمان بود وقتی در مدینه منوره نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت بلی قادر که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت و مهربانی که با او کرده ممنون میباشم و از آنجا که ام جمیل از ابنای سبیل بود خلیفه از بیت المال چیزی باو عطا نمود و او معاودت داد بنا بر مسطورات ابن اثیر ام جمیل کنیهٔ هشت نفر زن صحابیه است که یکی از آنها فاطمه بنت الخطاب خواهر عمر است و زوجهٔ ابی لهب که در حق او حمالة الحطب گفته شده و نیز همین کنیه را دارا بوده و ام جمیل از نساء مشهورهٔ بصره است که در خلافت خلیفهٔ ثانی مغیرة بن شعبه والی البصره بمخالطت با او متهم و مشتهر شد و از منصب خود معزول گردید و برین ریبه مولی النبی ابو بکرة الثقفی صحابی و برادران امی او زیاد بن ابیه و نافع بن کلده و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرائط مقرره نبود مغیره از رجم معاف گردید و شرح اینواقعه در تواریخ مذکور است ام حبیبه بنت ابی سفیان از زوجات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی موسوم بعبید الله بن جحش او را بزنی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشرف اسلام مشرف گردیدند و بحبشه که هجرتگاه اولیه مسلمین بود مهاجرت نمودند و در آنجا حبیبه دختر عبید الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبه گفتند و اسم او رمله بود عبید الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجهٔ خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبه قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه درگذشت و ام حبیبه بواسطه ثبات در دین اسلام بمزاوجت رسول اکرم مفتخر گردید تفصیل این اجمال بعد از فوت عبید الله ام حبیبه در حبشه غریب و تنها ماند و بنا بر نجابت و شانی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجری آگاه بودند در سال هفتم هجرت که بملوک اطراف سفرا مامور و آنها را از بعثت خود مستحضر میفرمودند عمرو بن امیة الضمری را بنامه نزد اصحمة بن ابجر سلطان حبشه فرستادند و ضمناً سفارش فرمودند که سلطان مشار الیه ام حبیبه را در حباله

نکاح حضرت نبوی صلی الله علیه وآله درآورد چون نامهٔ حضرت بسلطان حبشه رسید در حضور جعفر طیار قبول اسلام کرد وامر تزویج ام حبیبه انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهارصد درهم از طرف حضرت بام حبیبه داده شد وام حبیبه را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه به یثرب فرستاد از خود ام حبیبه منقولست که گفته ام در حبشه بودم واز جانی خبر نداشتم روزی جاریه نجاشی مسماة بابرهه آمده مژده داد که نجاشی از جانب پیغمبر مامور و وکیلست که تو را ازواجت آنحضرت سربلند سازد من بحکایت مسرور شده دو دست بند نقره که در دست داشتم با حلقه های نقرهٔ انگشتان خود بمژدگانی باو دادم بالجمله ام حبیبه را در دین صلابتی بوده گویند قبل از فتح مکه هنگامیکه پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیلهٔ بنی خزاعه و رفع تعدیات و نقض عهد انها بمدینه منوره آمده بود بخانه حضرت رسول صلی الله علیه وآله رفت که با دختر خود ام حبیبه ملاقات نماید و در انجا خواست که در فراش حضرت بنشیند ام حبیبه بدون هیچ ملاحظه او را منع کرد و گفت تو مشرک هستی و در بفراش نبوی قدم گذاشت نمیتوانی **ام حسان** در نفحات الانس ام حسان را دارای مقام ولایت نوشته این زن از اهالی کوفه و بزهد و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان سرفراز بوده با سفیان ثوری معاصر و سفیان بزیارت او میرفته روزی بخانه اش آمد بیت ام حسان سیدکی کرده جز کهنه حصیری نیافت باو گفت اگر به عم خود چیزی بنویسی از تو رعایتی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان آنچه قدر ترا نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا نمیخواهم نما یم تا چه رسد از مخلوقی ضعیف و نمیخواهم آنی بر من بگذرد که جز بیاد خدا باشم بیکنفر زن صحابیه هم مکنی بام حسان میباشد **ام حکیم البیضاء** دختر عبدالمطلب و عمهٔ حضرت رسالت پناهی ۳ میباشد بواسطه نفوست بدن او را بیضا و قبة الدیباج میگفتند اند در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل را در مرثیه پدرش انشاد کرده

الا یا عین جودی واستهلی	وبکی ذا الندی والمکرمات
الا یا عین ویحک اسعدینی	بدمع من دموع هاطلات
وبکی خیر من رکب المطایا	اباک الخیر تیار الفرات
طویل الباع شیبة ذی المعالی	کریم الخیم محمود الهبات
وصولا للقرابة هبرزیا	وغیثا فی السنین الممحلات
ولیثا حین تشتجر العوالی	تروق له عیون الناظرات

عقیل بنی کنانة والمرجی | اذا ما الدهر اقبل بالهنات
ومفزعها اذا ما هاج هیج | بداهیة وخصم المعضلات
فبکیه ولا تسمی بحزن | وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیه زنی صحابیه و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای قریش بوده جسری که بقنطرة ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز واقعست منسوب بنام ایشان میباشد ام حکیم المخزومیه ابتدا در مزاوجت پسر عموی خود عکرمة بن ابی جهل بوده در یوم فتح مکه قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول صلعم امان گرفت اما عکرمه از انجا که عداوت سخت با دین اسلام داشت چون مکه فتح شد بسمت یمن گریخت زوجه اش ام حکیم از عقب او رفته در ساحل یمن در وقتی که میخواست بکشتی نشیند باو رسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان آورده ام و او را مراجعت داده بحضور حضرت نبوی صلعم مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او گردید عکرمه در غزوهٔ یرموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نامزد گردیده و در آن اوان وقعهٔ اجنادین پیش آمد و خالد منکوحهٔ خود را همراه برداشته و زفاف را بالعرض راه قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمودند خالد خواست عمل زفاف را بانجام رساند ام حکیم گفت خوبست بعد از پراکنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در این جنگ مقتول میشوم بنابراین ام حکیم موافقت رای خالد نموده در همانجا در نزدیکی جسر خیمه برپا کرده زفاف بعمل آمد و بدینجهت جسر مذکور معروف بقنطرة ام حکیم گردید بالجمله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آن روز ام حکیم المخزومیه با ستون خیمه هفت نفر از دشمنان را مقتول ساخت

ام حکیم الواصله بنابر مسطورات صاحب اغانی ام حکیم الواصله زوجهٔ عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال حسن و جمال را باهم وصل کرده معروف بواصله شد و دختر او زینب الواصله را نیز الواصلة بنت الواصله گفته اند چنانکه ذکر آن در محل خود بیاید عقد مزاوجت ام حکیم واصله با عبد العزیز در حیات و حضور جد او عبد الملک بن مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جریر و عدی بن رقاع برحسب دعوت حضور

بهم رسانیدند و شعرها در تهنیت و تبریک انجزاوجت نظم آوردند و دو هزار درهم صله گرفتند و نیز صاحب اغانی گوید ام حکیم الواصلیه بشرب خمر معتاد بوده و قدح گرانبهائی داشت که با آن شراب میخورد و کاس ام حکیم نزد ادبا مشهور و از هشتاد مثقال طلا ترتیب یافته و اشعاری در باب این کاس گفته اند که در جلد یازدهم اغانی مسطور و از انجمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید بشاهجیت

علّلانی بعاتقات الکروم	واسقیانی بکاس امّ حکیم
انها تشرب المدامة صرفا	فی اناء من الزجاج عظیم

و پنج نفر زن صحابیه دیگر باین اسم نامیده شده اند امّ خارجه دو نفر زن صحابیه باین اسم معروف بوده اند و ام خارجه زنی بوده است از نساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که ذکر شرح حال او از ما نحن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس گوئیم این ام خارجه چون بزودی آسانی قبول نکاح هر مردی مینموده نکاح او ضرب المثل شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیر بگیرد میگفته اند اسرع من نکاح ام خارجه پس مشتبه نماند که ام خارجه جاهلیه موضوع مثل است لاغیر ام الخیار این زن زوجه ابو النجم شاعر مشهور خلفهای اموی است که میگوید (انا ابو النجم و شعری شعری) چون در حق زوجه خود گفته است شعر

قد اصبحت امّ الخیار تدعی
علی ذنبا کله لم اصنع

و این شعر در شواهد تلخیص ایراد شده همینقدر لازم بود از ام الخیار ذکر شود ام الخیر البغدادیه از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی مینموده از معاریف علمای زمان خود که هجری کامل داشته و با فاضت و تدریس طلبه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المظفر الکاغذی و شجاع الحربی را دیده و بطور استماع اخذ علم حدیث نموده بعد با نتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عساکر و تقی الدین سلیمان و ابن شحنه و ابن سعده و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از متبحرین اشتهار اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بمکه معظمه رفته و حج نموده در سال ششصد و چهل هجری درگذشته است ام الخیر بنت الحریش زنی است تابعیه از اهل کوفه معروف بذکاوت و در سخن سرائی قادر و توانا در ک حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ننموده ولی با اصحاب معاصر بوده در اوان حرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفداری

میگردد در کتب محاضرات در جائی که از حلم معاویه سخن میگویند حکایتی از زن ام الخیر نقل مینمایند و آن اینست که معاویه مکتوبی بوالی کوفه نوشت باینمضمون که ام الخیر دختر حریش را نزد من فرست تا از وضع رفتار و سلوک تو در کوفه از او سؤال کنم و اگر از تو خیر گوید مزد اجر دهم و اگر شر بجزا رسانم چون مکتوب معاویه بوالی رسید بخانه ام الخیر رفت و برای او بخواند ام الخیر گفت من از راه اطاعت معاویه خارج نشده ام و راه خلافی نرفته بهانه نمیجویم و دروغ نمیگویم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی معاویه را ملاقات کنم بالجمله ام الخیر عزیمت نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای ام الخیر معاویه همانطور که نوشته رفتار مرا از تو جویا خواهد شد و طوریکه تو اظهار کنی از خوب و بد مرا اجر خواهد داد تو چه درحق من خواهی گفت ام الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت ام الخیر با آسایش و راحت طی مسافت نموده تا بدار خلافت رسید و معاویه او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که ندما و اصحاب حاضر بودند ام الخیر را احضار کرد ام الخیر حضور بهم رسانیده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته معاویه گفت علیک السلام یا ام الخیر آیا در عرض راه بتو خوش گذشت و آسوده بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و بسلامت و خوشی باینجا حضرت عزت رسیدم معاویه گفت ای ام الخیر بواسطه حسن نیت خود بر تو دست یافتم حالا باید حرفهائی که در واقعه صفین و قتل عمار بن یاسر میگفتی باز گوئی ام الخیر گفت چون بعد از آنروز آن گفته ها را مکرر نکرده ام از خاطرم رفته و از وهم بعلت صدمه و ضجرتی که بدان دوچار بودم آنچه را بر زبان آوردم اکنون گفتن آنها بی کم و کاست اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نمایم معاویه رو باهل مجلس کرده گفت از شما کدام حرفهای آنروز ام الخیر را بخاطر دارید هر که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من ام الخیر را دیدم سوار شتری بود و تازیانه بدست داشت و میگفت یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکار نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده در ظلمت جهل وانگذاشته و عقل را بر شما دیده بان گماشته خدا شما را رحمت کند کجا میروید آیا از امیر المؤمنین علی فرار میکنید یا از قتال میگریزید یا از اسلام اعراض مینمائید نشنیده اید خدا تعالی فرموده است ولنبلونکم حتی نعلم

المجاهدین منکم والصابرین بعد از آن سر بسمیان بلند کرد و گفت اللّهم قد عیل الصبر ضعف الیقین و بیدک
یا ربّ ازمّة القلوب فاجمع اللّهمّ بها الکلمة علی التقوی و الّف بین قلوب علی الهدی
پس از آنکه ام الخیر کلبانی چند عساکر حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با تحریص سکرد معاویه بعد از استماع
این کلمات گفت یا ام الخیر از این حرف قصدی نداشتی جز اینکه خواستی مرا بکشتن دهی پس اگر من ترا بقتل
رسانم بر من ایرادی نیست ام الخیر گفت مرا اندوهی نیست و کسی مرا خواهد کشت که بسبب شقاوت او من
بسعادتی فایز گردم معاویه گفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میگوئی ام الخیر گفت من در حق عثمان
چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس از آن با او میل شدند و او را بقتل رسانیدند معاویه گفت آیا در حق عثمان
بهمینقدر مدح تو کافی خواهد بود ام الخیر گفت یشهد اللّه که من باین حرف نقصی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان
سابق الخیرات و در روز جزا رفیع الدرجات است معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول ص
او را بهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول ص چه توانم
گفت او را هم با آنحضرت بجنت مژده داده اند آنگاه ام الخیر گفت ای معاویه ترا بخدای تعالی قسم
میدهم که مرا ازین سؤالها معاف داری قریش از حلم تو سخنها میگویند معاویه گفت ترا معاف کردم و بخشیدم
بعد از آن باو جوایز و عطایا داده مرخص نمود که معاودت نماید ام الخیر بنت صخر مادر ابوبکر صدیق
و از صحابیات است اسم او سلمی بوده و عمر زیادی نمود و از ابو قحافه و ابوبکر میراث برد و گویند چون ابوبکر متولد
شد ام الخیر او را در آغوش گرفته ببیت عتیق که خانه کعبه باشد برد و دعا کرده گفت یا ربّ اعتق هذا
من الموت و طول زندگانی ابوبکر را از خدا خواست رکنی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار بسخن در آمد
این ارجوزه را خواند یا امّ الرحمن بالتحقیق قرت بحمل الولد العتیق
یعرف فی التوراة بالصدّیق اشخاصی که در آنجا حاضر بودند این ارجوزه را
شنیدند و یکی از وجوهی که ملقب بود ابوبکر بعتیق نوشته اند همین حکایت است ام الدرداء زنی
بوده است صحابیه مسماة بخیره و شوهر او ابو الدرداء از اکابر اصحاب بشمار میاید ام الدرداء احادیث
کثیره از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و از شوهر خود شنیده و آن احادیث را حفظ و روایت نموده
ابن کثیر او را زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الدرداء را نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویمر
میباشد و حضرت رسول ص فرموده اند عویمر حکیم امت منست چون شام فتح شد ابتدا قضاوت انجا را

باوداد و بنابر اصح اقوال در سال سی و دو هجری درگذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و
بعضی گفته اند ابوالدرداء در مدینه طیبه بازگشته و قبری که در اسکدار است و مرقد ابوالدرداء میگویند منسوب به
ابوالدرداء دیگر است یا اصلا قبر ابوالدرداء نام نیست و غیر ازین قبر قبور دیگر در اسلامبول است که منسوب
بصحابه میدانند لکن جز مرقد ابوایوب باقی بثبوت نپیوسته ابوالدرداء زوجهٔ دیگر داشته که او نیز مکناة
بام الدرداء بوده ولی این زن را بعد از رحلت حضرت رسول صلعم در حبالهٔ نکاح در آورده و درک شرف
حضور حضرت رسول صلعم ننموده است ام الدرداء خیره را ام الدرداء کبری میگفته اند و دختر ابی حدرد الاسلمیه
بوده و ام الدرداء که بعد ها بمناکحت ابوالدرداء رسیده و معروف بصغری است هجیمه نام
داشته است ام رعلة القشیریه زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان
فصیح و امام مستغفری او را از صحابیات دانسته و گفته اند روزی این زن بحضور حضرت رسالت پناهی صلعم
آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته انا ذوات الخدود
ومحال ازد البعول ومربیات الاولاد وممهدات المهاد ولاحظ لنا فی الجیش فعلمنا شیئاً
یقربنا الی الله عز و جل این عبارت رعله شلبیه بیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بحضور حضرت
رسول صلعم معروض داشته و پیش در شرح حال اسماء نگاشته ایم و معنی آن اینست که ما زنان پرده نشین میباشیم
و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود هستیم و بامور خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت آنها مشغولیم و از اجر
و ثواب جهاد بی بهره ایم چیزی بما بیاموزید که وسیلهٔ تقرب ما بحضرت پروردگار گردد سید انبیاء فرمودند
شما زنان از ذکر خدا غافل مشوید و چشم خود را از دیدن نامحرم ببندید و طوری تکلم نکنید که بیگانه صدای شما را
بشنود تا اجر و ثواب خواهید بود در کتاب اصابه مسطور است که بعد از ارتحال حضرت نبوی ام رعلة
القشیریه حسنین علیهما السلام را در بر گرفته در کوچه های مدینه می گشت و اشک میریخت چون بدر خانهٔ حضرت

فاطمه رسید با اسف تمام این بیت انشا نمود	یا دار فاطمة المعمور ساحتها
هیجت لی حزناً حییت من دار	ام رومان زوجهٔ خلیفهٔ اول ابوبکر میباشد

و عایشه و عبدالرحمن از بطن ام رومان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و اله برای این زن
شرف بزرگی داشته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است ام سعید دختر عصام
حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علم ادبیه شده و چون اسمش سعدویه بوده در حرف سین

ترجمه حال او بیاید و ام سعد کنیه هفت نفر از صحابیات است که یکی از انها مادر سعد ابن معاذ است که او

برای پسر خود نوحه کرده و گفته است ویل ام سعد سعدا صرامة وجدا

وسؤددا ومسددا وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده اند کل نائحة تکذب الا ام سعد و مناقب

در تیسیر گوید و من خصایص المصطفی ان یخص من شاء بما شاء ام سلمه از زوجات مطهرات

حضرت رسول صلی الله علیه وآله و دختر ابی امیة ابن المغیرة المخزومیه میباشد ام سلمه را ابتدا ابو سلمه بن

عبد الاسد المخزومی تزویج نموده و فرزندی آورده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا ام سلمه باین کنیه مکناه

گردیده و ازانجا که دارای فصاحت بیان و حصافت عقل بوده بعد ازانکه بشرف مناکحت سید

انام علیه الصلوة والسلام مشرف شد سیصد و هفتاد و هشت حدیث از انحضرت فرا گرفته حفظ

و روایت نمود در فترت خلافت عثمان ام سلمه بعبارت مسطوره ذیل او را پند داده و نصیحت

کرده یا بنی مالی اری رعیتک عنک نافرین وعن جناحک نافرین لا تعف

طریقا کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لحبها ولا تقتدح بزند کان علیه السلام اکباه و توخ

حیث توخی صاحباک فانهما ثکما الامر ثکما ولم یظلما هذا حق امومتی قضیته الیک وان علیک حق الطاعة

یعنی ای پسرک من سبب چیست که رعایای ترا از تو متنفر و از زیر بال تو خارج می بینم راهی را که حضرت

رسول سپرده نمی پیمودند محو مکن و آتشی را که پیغمبر خاموش نموده بود روشن منما و همانطور که یاران تو ابوبکر و عمر رفتار کردند

رفتار کن چه آنها امر را محکم داشتند و از راه منحرف نگردیدند این حق مادری من بود که نسبت بتو ادا کردم

و حق تو اینست که اطاعت کنی و جوابی که عثمان باین کلمات داد در ضمن مثل معروف هو کابی الزند و

صلود الزند در مجمع الامثال مسطور است چون ام سلمه عمزاده ولید صحابی پسر ولید بن مغیره بوده

در مرثیه او این اشعار را انشاد نموده است

یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیره

قد کان غیثا فی السنین ورحمة فینا و میره

ضخم الدسیعه ماجدا یسمو الی طلب الوتیره

مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشیره

ام سلیم دختر ملحان ابن خالد و از قبیله بنی خزرج

و مادر انس بن مالک است ایشان از نامیات صحابیات بشمار آمده و از ارباب درایت و دانش بوده

شوهر اول او مالک ابن النضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت از او مکدر شده بشام رفته در انجا درگذشت

و ام سلیم مدتی بی شوهر زیست بعد ازانکه بشرف اسلام مشرف شده بود از اهل قبیله او ابو طلحه

انصار ابو طلحهٔ انصاری او را خواستگار شد و ابو طلحه اگرچه مردی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قبول
اسلام نکرده و از مشرکین شمرده میشد ام سلیم از قبول وصلت متعذر میشد بنابراین ام سلیم در جواب گفت من مثل تو
شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو تبرا نمایم اما مانعی که در پیش است اینست که من مسلم و تو مشرکی آیا ملتفت
نیستی که خدائی را که پرستش مینمائی از زمین میروید و بعد سوخته میشود شرم نمیکنی که تخته چوبی سجده میبری این سخن
در ابو طلحه اثر کرد انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود هنگامیکه سید انبیاء بمدینه منوره
هجرت فرمودند و در منزل ابو ایوب جای گرفتند هر یک از مسلمین بقدر وسع و استطاعت هدیه بآنحضرت
تقدیم کردند و در آنزمان ام سلیم تنگدست بود و چیزی نداشت که هدیهٔ آنجناب نماید ناچار پسر خود انس را
که دوازده ساله بود بحضور حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این پسر را برای خدمت
گذاری شما آورده ام قابل آنحضرت نیست اما خادم شما و فرزند منست دعائی در حق او بفرمائید حضرت
نبوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول فیض و برکت دعا کردند و از اثر آن دعا انس
یکصد و سه سال زندگانی کرد هشتاد فرزند از او بوجود آمد که هفتاد و هشت نفر پسر بود و فقط دو
دختر و اموال و مکنت انس نیز از اندازه حساب و تحدید بیرون شد و انس در خلافت عمر ببصره رفت
که مردم علم فقه آموزد و در سال نود و یک هجری در آنجا بدار البقا رفت ام سلیم خواهری داشت
ملقب بام حرام که او نیز در حضرت نبوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله
بعضی اوقات بخانهٔ آنمخدره تشریف میبردند در اوان گرمی هوا در آنخانه خواب قیلوله و استراحت
مینمودند و حضرت بخواب قیلوله معتاد بودند روزی در خانه ام حرام از خواب بیدار شده چشم گشودند و تبسم
و اهتزازی فرمودند و بام حرام گفتند در عالم رؤیا بعضی از امتانم را دیدم مثل پادشاهان که بر روی
تخت قرار میگیرند بحر اخضر (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول
الله دعا کنید که منهم با آنجماعت باشم و در آن غزا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از آنها خواهی
بود و این مژدهٔ فتح جزیرهٔ قبرس بود که پیغمبر دادند بالجمله چون خلافت بعثمان رسید عساکر اسلام بتحریص
و ترغیب معاویه برای فتح جزیره قبرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عبادة بن الصامت
با آن اردو همراه شد چون بآنجزیره داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده راه سرای باقی گرفت و ام
سلیم بنت سحیم نیز زنی صحابیه بوده است ام عاصم مادر عمر بن عبد العزیز از خلفای

بنی امیه است که بعدل و صلاح مشهور میباشد اکثر ارباب سیر ام عاصم را دختر پسر ام عاصم سابق الذکر دانند که نواده عمر میشود و شیخ اکبر در مسامرات گوید ام عاصم حفیده و قرینه عمر است گویند عمر در ایام خلافت خود شبی در کوچه های مدینه منوره میگشت از درون خانه شنید مادری بدختری میگفت در شیر آب داخل کن عمر درست گوش داد دید دختر بمادر میگوید تقلب کار زشتی است و عمر ما را از این عمل منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود گفت و عمر از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دختر تن در نداد جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت این دختر خوشنود شده او را در حباله نکاح پسر خود عاصم در آورد و از او ام عاصم مادر عمر بن عبد العزیز بوجود آمد ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لیت حفصة من الرجال ام عاصم گوید ام عاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این ام عاصم درگذشت عبد العزیز اموی خواهر او حفصه را بزنی بگرفت اما چون حفصه دارای اخلاق ام عاصم نبود کسان عبد العزیز چندان از او خوشوقت نبودند گفتند لیت حفصة من رجال ام عاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق ام عاصم میبود

ام عباس مادر عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بالله فاطمی از خلفای مصر رسید و مسجد ام عباس در مصر که در خطط مقریزی ذکری از آن شده از آثار اینزن میباشد و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعدها خراب شده است مقریزی میگوید ام عباس زنی بود مغربیه مسماة به بلاده و ابو الفدا مینویسد بعد از ابو الفتوح شخص معتبری معروف بعادل بن سالار ام عباس را تزویج نمود و بوزارت الظاهر بالله قائل آمد بعد از عباس پسر مشار الیها او را از این رتبه محروم و خود وزیر شد پس ام عباس ام الوزیر گردید **ام عقیل** فاطمه بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمه حال او بیاید و بیتی که در کتب نحو در باب کان ذکر و ایراد میشود از مشار الیها میباشد این بیت

اذا تهب شمال بلیل ‌ ‌ ‌ انت تکون ماجد نبیل

و این بیت را ام عقیل در هنگام مشغول کردن عقیل میخوانده است **ام العلا** دختر یوسف نام تاجر اندلسی بوده صاحب طبع و عالم بادبیات در حدود سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره میزیسته و بفطانت و فصاحت اشعار داشته در نفح الطیب اشعار مسطور در ذیل را باسم ام العلا نوشته و از این ابیات خانه آن را تاریخ گفته است

کل ما یبعد عنکم حسن	و بعلیاکم تحلی الزمن
تعطف العین علی منظرکم	و بذکراکم تلذ الأذن
من یعش دونکم فی عمره	فهو فی نیل الأمانی یغبن

ابن اثیر گوید ام العلا ام دو نفر زن صحابیه بوده است ام علی زنی است عارفه که او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته شده زوجهٔ احمد خضرویه که از نقباست بوده و از شیخ ابوحفص روایت نموده اند که گفته است تا روزی که ام علی زوجهٔ احمد خضرویه را ندیده بودم چنین زنان را حقیر میشمردم و گفتار ایشان را اظهار انکار و میداشتم چون با ایشان ملاقات کردم دانستم که باری تعالی نعمت معرفت را بهر کس خواهد عطا میفرماید و ترجمهٔ حال ام علی النقیة الارمنازیه در حرف تا نگاشته خواهد شد ام علیی کنیهٔ سه نفر از نساء معروفه بوده یکی صحابیه و دیگری دختر هادی خلیفه عباسی که مأمون او را تزویج نموده و سیمی دختر ابراهیم بن اسحق الحربی است که در علم فقه او را با مهارت و صاحب فتوی و محل استناد و اعتماد دانسته اند و ایشان در سال سیصد و بیست و هشت هجری درگذشته است ام الفتح مادر الحجاج است که در جنگ جمل از جانب حضرت امیرالمؤمنین علی ع قرآن کریم را بمیدان جدال برده و چون اینکار کرد دست راست او را قطع نمودند او قرآن را بدست چپ گرفت دست چپ او را نیز انداختند آن وقت با سینه بحفظ قرآن کوشید تا جان بداد و مادر او ام الفتح این ارجوزه بخواند

لاهم ان مسلماً دعاهم	یتلو کتاب الله لا یخشاهم
و امهم قائمة تراهم	تامرهم بالقتل لا تنهاهم
قد خضبت من علق لحاهم	

ام الفتح دختر احمد بن کامل بن خلف بن شجرة بن منظور الشجری البغدادی محدثهٔ مشهوره بوده است که او را ابنة السلام میگفته اند عمری طولانی کرده و دیر گاهی بتعلیم احادیث پرداخته در سال ششصد و هشتاد هجری وفات نموده ام الفضل اسمش لبابه است چنانچه در ترجمهٔ حال اسماء بنت عمیس ذکری از او شده و مشار الیها زوجهٔ جناب عباس عم حضرت رسول الله و خواهر صلبی و بطنی میمونه بنت الحارث است که از زوجات مطهرهٔ نبی اکرم صلی الله علیه و آله میباشد و از صحابیات رفیع الدرجات بشمار میآید و جناب عباس را شش پسر از بطن او بوجود آمد فضل و عبدالله و معبد و قثم و عبیدالله و عبدالرحمن و چون اکبر ایشان فضل بوده لبابه معظمه کنیهٔ

بام الفضل شد و جناب عباس را هم مناسبت به فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبد الله صاحب
التفسیر معروف بتفسیر ابن عباس است و اورا ابو الخلفاء و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام الفضل را
برانیکه از صلب شخصی مثل جناب عباس و از این شش نفر فرزند نجیب کم دیده اورا النجیبه شمرده و ابیات
مشهوری را در حق مثالیها نظم در آورده اند

ما ولدت نجیبة من فحل
کستة من بطن ام الفضل
اکرم بها من کهلة و کهل
عم النبی المصطفی ذی الفضل
وخاتم الرسل وخیر الرسل

جناب عباس را از این بطن غیر ام الفضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند
و بنابراین عدد فرزندان عباس بده نفر رسیده گویند تمام که کهترین این چهار پسر بود و عباس اورا
میگردانید و این سه مصرع را میخواند

تمّوا بتمّام فصاروا عشرة
یا رب فاجعلهم کراما بررة
واجعل لهم ذکرا وانم الثمرة

ام الفضل دختر مامون خلیفه عباسی است که خلیفه با کمال میل اورا با امام محمد تقی جواد سلام الله
علیه تزویج داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال دویستم از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات
الله الاکبر گوید اینسال را سنة العرس گویند چه در اینسال مامون دختر خود ام الفضل را با امام محمد تقی جواد بن
امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود در آورد و مترجم منظوره از کشف
الغمه نقل کرده مینویسد چون مامون اراده کرد دختر خود ام الفضل را به پسر امام رضا علیه السلام دهد
عباسیان از اینمعنی باخبر شده ابا و امتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس در دولتخواهان این
سلسله اتفاق نموده نزد مامون آمدند و اورا منع از این اراده کردند و گفتند ایها الخلیفه اگر این کار
کنی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میانه ما و اینخانواده دشمنی قدیم
است و خلفاء راشدین که قبل از تو بودند اینطایفه را تمکین و قدرت نمیدادند بلکه در قمع و اهانت
آنها میکوشیدند و ما بهزار دعا و مناجات شر رضا را از خود دفع کردیم این زمان باز خلیفه اندیشه
پیدا شده بر تو ظاهر باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب آنست که خلیفه ام الفضل را بیکی
از اهل بیت خود مخصوص کند و تزویج نماید چون اینجماعت آرای خود را اظهار داشتند مامون
در جواب گفت اما آنچه میانه شما و آل ابوطالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیده انصاف

در آن می بینید داینید که حق بجانب ایشان می باشد و اما اینکه جماعتی قبل از من در هلاک و استیصال آنها
سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از آن افعال قبیحه و ارتکاب آن اعمال شنیعه خصوصاً از قطع
رحم و قسم بذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از ولیعهد ساختن علی بن موسی
الرضا ع پشیمان نبودم بلکه خدا داناست که میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با او بیعت
کنم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا خرامید و اینکه حالا من محمد جواد را جهت تزویج
دختر خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه آن است که او با این صغر
سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فایق میباشد چون آن جماعت از مامون این سخنان شنیدند
گفتند ای خلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این
داعیه هست بهتر آنکه چندی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مامون گفت وای بر شما من باحوال
آن کودک از شما داناترم او از اهل بیتی است که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و الهام در کسب
علم از رعایای ناقصه خود مستغنی هستند و اگر خواهید حقیقت و صدق این مقال بر شما ظاهر گردد او را
امتحان کنید گفتند خدا ترا پاینده دارد ای خلیفه حالا بر سر انصاف آمدی اکنون ما شخصی از علما
قرار میدهیم که در مجلس تو از محمد تقی جواد مسئله پرسد اگر او جواب را درست داد ما را متابعت
تو واجب میشود و الا تو باید ترک این امر نموده بر سخن دولتخواهان عمل نمائی مامون گفت قرار چنین است
و همین بس آن جماعت باتفاق از نزد مامون بیرون آمده پیش یحیی بن اکثم که از فضلاء مناظرین آن
زمان بود و مامون او را دارای رتبت و مرتبتی عظیم میدانست و منصب قاضی القضاتی تمام
ممالک مامون بوی تعلق داشت آمدند و او را بر این داشتند که از محمد تقی جواد علیه السلام در
مجلس مامون مسائلی چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مامون را در حق آنجناب ظاهر
نماید و مامون از داعیه ناصواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل اینکار مال بسیار بیحیی دادند
روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یحیی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عباسیان و هواخواهان ایشان منتظر بودند
که یحیی بهم الان امام نه ساله را چنان ملزم سازد که نتواند سخن گوید مامون یحیی را بطلب امام محمد تقی ع
فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب نبوی
انتساب امام محمد جواد علیه و علی آبائه السلام در آن مجلس تشریف قدوم ارزانی فرمود عباسیان

با یکدیگر حرف‌ها میزدند و چیزها میگفتند از جمله حرف‌ها این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از عهدهٔ
این مجلس حرف تواند زد تا چه رسد بجواب مسئله یحیی بن اکثم که رئیس مناظرین است القصه بعد از ساعتی
یحیی بن اکثم روی بمأمون کرد گفت الخلیفه رخصت هست که از ابی جعفر محمد مسئله بپرسم مأمون گفت از خود
آنجناب باید اذن خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرده عرض نمود جعلت فداک اذن میدهی مسئله از
مسائل شرعیه از تو سؤال کنم حضرت فرمودند هرچه خواهی بپرس یحیی گفت فدایت شوم چه میفرمائی
در حق محرمی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یحیی این سؤال تو مجمل است اولاً تفصیل
آن را گوش کن بعد از آن هر شقی که مراد تو باشد جواب آن گفته میشود و آن تفصیل این است آیا آن صید
را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم بحرمت قتل عالم بوده یا جاهل و عمداً آن قتل را مرتکب شده یا سهواً
و خطاءً و آن محرم آزاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبه اول بوده یا نوبت دیگر اینکار
کرده و آن صید از جنس طیور یا از غیر آن و از شکارهای بزرگ بوده یا کوچک و آن شخص بر قتل آن مصر بوده یا پشیمان
و این قتل در شب واقع شده یا در روز و احرام او بعمره بود یا حج چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی متحیر و مبهوت
گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس عجز یحیی را ظاهر دیدند مأمون از روی بشاشت
و خوشحالی تمام گفت الحمد لله علی هذه النعمة راوی گوید در همین مجلس مأمون ام الفضل را بعقد امام ع
در آورد و بعضی از مورخین را عقیده آنست که مأمون در حال حیات حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف
التحیة و الثناء دختر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد در آورده بود خلاصه ذیل مجلس مزبور در فوق
را ارباب سیر چنین مسطور داشته اند که بعد از بهت و عجز یحیی مأمون از امام محمد تقی ع احکام مسئله مذکوره
در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت از آن بیان فرمایند و حضرت آن شرح را چنانکه باید و شاید تقریر کردند
و در کتب معتبره تفصیل آن مضبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد ع رو بیحیی بن اکثم
آورده فرمود ای یحیی از تو مسئله بپرسم یحیی عرض کرد یابن رسول الله بپرسید اگر دانستم عرض میکنم والا مستفید
میشوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صباح نظر کرد بر عورتی و نظرش بر وی حرام بود و
بعد از یکساعت دیدن وی برا و حلال شد و چون ظهر در رسید باز آن عورت بر وی حرام شد و چون
وقت عصر شد مجدداً برا و حلال گشت و هنگام مغرب باز بر وی حرام شد یحیی گفت والله که من جواب
این مسئله نمیدانم شما خود یابن رسول الله بیان فرمائید حضرت فرمودند آن عورت علی الصباح کنیز

مردی بود و نظر اجنبی بکنیز مردمان حرام است بعد از ساعتی آن مرد وی را خرید نظر او بران کنیز حلال شد
بعد از ساعتی او را آزاد کرد باز نظرش بروی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بروی حلال
شد ساعتی دیگر ظهار کرد باز بروی حرام شد اُمّ کحّه زوجهٔ اوس بن ثابت انصاری است
و اوس از صحابه و امّ کحّه صحابیه بود چون اوس در غزوهٔ احد کشته شد و این زن با سه دختر ازو ماند
بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جاهلیت خواستند جمیع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دختر
های او را محروم دارند چه رسم جاهلیتین این بود که بزن و فرزندان اناث میراث نمیدادند و آیهٔ شریفه
و تاکلون التراث اکلاً لمّا ناظر باین مطلب است بنا برین مورد کریمهٔ و للنساء نصیب
نازل شد و سیّد انام علیه الصلوٰة والسلام به بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست
اندازی نمائید بعد از آن آیه یوصیکم الله در باب حصص ارثیه شرف نزول ارزانی داشت
و بامّ کحّه ثمن و بدختران ثلثان و باقی ببنی اعمام اوس داده شد و این قول بر مذهب اهل التعصیب
که زائد از فرایض را بعصوبان الی میدهند و امامیه باقی را نیز رد باصحاب فرایض میرسانند امّ کلثوم
دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بزرگترین دخترهای آنحضرت زینب و کوچکتر از همه جناب
فاطمه سلام الله علیها بوده و نبیّ اکرم دختر دیگر داشته اند رقیّه نام و رقیّه و امّ کلثوم را دختران
وسطی میگفتند و ابتدا رقیّه را بمزاوجت عثمان بن عفّان دادند و پس از وفات او امّ کلثوم بهمان
سمت یافت لهذا عثمان را ذو النورین گفتند خلاصه امّ کلثوم بعد از آنکه شش سال زوجه عثمان
بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از این مزاوجت فرزندی حاصل ننمود و جماعتی از علماء اسلام
غیر فاطمه علیها السلام را ربائب رسول الله صلعم دانسته اند امّ کلثوم دختر حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهرهٔ سیّدهٔ نساء حضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن معظمه را
امّ کلثوم الکبری میگفتند و لا عمر امّ کلثوم را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر از این مزاوجت بوجود آمد و
پسر را زید نامیدند و دختر را رقیّه و زید بن عمر را بواسطهٔ دو جدّ او ذو الهلالین میگفتند امّ کلثوم بموجبی
که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب حجّة السعاده فی حجّة الشهاده شرح داده
در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر قیصر قسطنطنیه ارسال فرمود و ملکه
قیصر نیز عقدی مرصّع برای آن معظمه اهداء نمودند که بحکم عمر آن عقد در بیت المال مسلمین گذاشته

شد و سفیری که حامل این عقد مرصع بود در دمشق در مجلس یزید ام کلثوم را بدید و خود را با نخجاب معرفی نمود یزید از او پرسید که مگر این زن را میشناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالش بیش از امیر اطریس ملکه با بود باری ام کلثوم را بعد از عمر عمزاده او عون بن جعفر طیار تزویج نمود و بزرگواری آنمعظمه بدرجه اشتهار است و علماء شیعه در باطن منکرند تزویج ام کلثوم را با خلیفه ثانی **ام کلثوم** نیز دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و معروف بام کلثوم الصغری است معظمه مشار الیها را عبد الله الاصغر ابن عقیل تزویج نموده **ام کلثوم** کنیه پنج نفر از نسوان صحابیه بود که یکی از آنها ام کلثوم دختر ابی بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری ملناة باین کنیه بوده است

ام کلثوم دختر عبد الله بن عامر بن کریز زوجه یزید ابن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نموده و شرح آن از اینقرار است که در سال چهل و نه هجری معاویه بن ابی سفیان لشکری بسرداری سفیان بن عوف بمحاصره قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با آن سپاه همراه نماید یزید تعلل کرد و بعد از آن خبر ابتلای آن جیش به بعضی امراض و فقدان آذوقه و قوت رسید و یزید اظهار بیغمی از محنت آنها کرد و این دو بیت انشا نمود

و ما ابالی بما لاقت جموعهم
بالفرقدونة من حمی و من موم
اذا اتکات علی الانماط مرتفقا
بدیر مران عندی ام کلثوم

چون این اشعار را معاویه شنید گفت برای اینکه یزید از صدمه مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حتماً و حتماً باید خود شریک آن بلیه و صدمه شود و بجنگ قسطنطنیه رود و یزید مجبور برفتن شد بالجمله ام کلثوم که در این نظم یزید مشار بدو شده زن یزید بوده و بعقیده برخی اسم او هند میباشد و همین زن مسماة بهند و ملناة بام کلثوم است که در ورود خبر شهادت امام حسین ع با یزید پرخاش کرده و استیحاش نمود **ام معبد** دختر خالد خزاعی و زوجه ابو معبد الخزاعی و اسمش عاتکة الخزاعیة صحابیه ایست مشهور وقتی که حضرت رسول ص از مکه معظمه هجرت فرمودند در موضع معروف بقدید بخیمه ام معبد نزول نمودند مشار الیها در خیمه خود میش لاغری داشت که شیر و دوغی از آن عاید نمیشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود او را با گله بچراگاه بفرستند بنا براین آن گوسفند در یکطرف چادر ایستاده بود نبی اکرم ص در آن روز بدست مبارک شیر زیادی از آن میش دوشیدند از ام معبد روایت کرده اند که گفته است آن میش تا زمان خلافت عمر زنده بود و سالی خشک سالی سختی شد

وحیوانات علف دکیاهی نداشتند که بخورند مع ذالک هر صبح و شام آن میش را میدوشیدیم و از آن شیر می نوشیدیم در مواهب اللدنیه مسطور است که چون حضرت رسول صلعم از منزل ام معبد نهضت فرمودند شوهرش بر دنبال ابو معبد بخیمه خود آمد و بر خلاف معمول شیر بسیار در خیمه دید گفت ما هذا یا ام معبد انی لک هذا والشاء عازب حیال ولا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیر را از کجا حاصل شد همه گوسفندها در چراگاه دور و بی شیرند و حیوان شیر ده در اینجا نیست که دوشیده شده باشد این چه حال است ام معبد صورت حال را حکایت کرد ابو معبد گفت شمایل آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت رایت رجلا ظاهر الوضائة ملیح الوجه حسن الخلق لم تعبه ثجلة ولم تزو به صعلة وسیم قسیم فی عینه دعج و فی اشفاره وطف فی صوته صحل احوز اکحل ازج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه سطع وفی لحیته کثاثة اذا صمت فعلیه الوقار واذا تکلم سما وعلاه البهاء وکان منطقه خرزات نظم یتحدرن حلو المنطق فصل لا نزر ولا هذر اجهر الناس واجمله من بعید واحلاه واحسنه من قریب بعده لا تشناه من طول لا تقتحمه عین من قصر غصن بین غصنین فهو انضر الثلاثة واحسنهم قدرا له رفقاء یحفون به اذا قال استمعوا القوله واذا امر تبادروا الی امره محفود محشود لا عابس ولا مفند یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و کشاده رو بود و شمایل نیکو داشت نه شکمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صاحب جمال چشمش سیاه با فراخی و مژکانش انبوه صوتش صوت کلوکرفتکان از شرم سفیدی و سیاهی چشمش بکمال ابروی او پیوسته و دنباله آن باریک موی سرش منتها درجه سیاهی گردنش بلند و ریشش انبوه وقت سکوت با سکینه و وقار و هنگام تکلم علو قدر و درخشندگی و افتخار کلمات او چون در منظوم از دهن او سرازیر میشد شیرین زبان بود گفتار او نه کم که حل بر عجز شود و نه زیاد که یاوه نماید صدایش رسا و خوش آهنگ از دور جمیلتر از همه مردم و از نزدیک خوش اینده تر از همه خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید نه قصیر که در چشمها حقیر آید گویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد و خرمی او از آن دو زیاده تر و قدر او افزون تر همراهان او دور او بودند و چون سخن میگفت استماع مینمودند و چون فرمایشی میکرد در انجام آن میکوشیدند جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نکرد و چون ابو معبد اوصاف مذکوره را شنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور

نموده اگر او را امید دیدم همرا به بیعت او را اختیار میکردم و عاقبت الامر ابو معبد و ام معبد بشرف اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نباشد که عبارت ام معبد که گفته نهالی بود فیما بین دو نهال دیگر مقصود از اینده و نهال ابوبکر و آزاد کرده او عامر بن فهیره است که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند و ام معبد اسم سه نفر از صحابیات است

ام النساء دختر عبدالمؤمن تاجر فارسی است از نسوان عرب که طبعی موزون داشته و اشعار آبدار نظم و انشا کرده در مسامرات محیی الدین قصیده از او مسطور است که این دو بیت از آن میباشد

جاء البشیر بوعد کان ینتظر	فاصبح الحق ما فی صفوه کدر
من خیرها غدا بالهدی یأمرنا	وفی اوامره التسدید والنظر

از این دو بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر میآید که بعد از فتحی یا جلوسی گفته شده و ظن غالب آنکه بعد از غلبه و فتحی قصیده انشا کرده چه در مدح ممدوح او را بشجاعت و دلیری ستوده

لیث اذا اقتحم الابطال حومته	یفنی الکتائب لا یبقی ولا یذر

ام هرون در طبقات شعرانی در ترجمه حال این زن چنین مسطور است که دارای مقام ولایت و از خائفین و عابدین بوده و از خوردن تمام شبان قناعت نموده بسر و سامان اعتنائی نداشته سی سال موی سر خود را شانه نکرده با اینحال گیسوی او از گیسوی سایر زنان نیکوتر بنظر میآمده گویند در صحرا با شیر برخورده و میگفته اگر از گوشت من چیزی ترا روزی شده بیا و بخور شیر رو از او گردانیده بطرف دیگر میرفت

ام هاشم یکی از زنهای یزید بن معاویه بوده و چون پسری از یزید بهم رسانیده و او را خالد نام نهادند ام هاشم را ام خالد هم گفتند بعد از مردن یزید مروان او را بزنی گرفت تا خلافت او قوام گیرد و از شأن خالد بکاهد بعد از چندی بگیر و دار مروان به پسر او خالد دشنام داد و گفت یا ابن الرطبة الاست خالد این واقعه را با در پیش اظهار و شکایت نمود ام هاشم گفت این سخن را بکسی مگوی بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینه مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت شده وقتی که مروان خواب بود با جواری خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهن وی نهاده فشردند تا بمرد

ام هانی دختر ابوطالب عم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و او صحابیه است مشهور که در معراج حضرت رسول ص ذکر او شده در اسم او

اختلاف کرده بعضی هند و برخی فاطمه و زمره فاخته نوشته اند بهر حال زوجه هبیرة بن عمرو المخزومی بوده و پسری از هبیره آورده که او را هانی نام نهاده اند و بدین جهت او را ام هانی گفته و هبیره از مشرکین و اشخاصی است که روز فتح مکه معظمه فرار کرده و در اعتذار فرار خود گفته لعمرک ما ولیت ظهری محمدا

واصحابه جبنا ولا خيفة القتل	ولكنني قلبت امري فلم اجد
لسيفي غناء ان ضربت ولا نبلي	وقفت فلما خفت ضيقة موقفي
وجئت لعود كالهزبر الى شبل	

ام هانی همان روز ایمان آورده بشرف اسلام مشرف گردید گویند چهل و هشت حدیث ام هانی از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند در میان ادبا چنین معروف است که اعراب در اعتذار از فرار اشعار بسیار گفته اند اما هیچکس بخوبی هبیره و حارث بن هشام المخزومی نسروده و ابیات مسطور در ذیل از حارث بن هشام است و در فرار از غزوهٔ بدر انشا نموده است شعر

الله يعلم ما تركت قتالهم	حتى علوا فرسي باشقر مزبد
ووجدت ريح الموت من تلقائهم	في مازق والخيل لم تتبدد
وعلمت اني ان اقاتل واحدا	اقتل ولا ينكي عدوي مشهدي
فصددت عنهم والاحبة فيهم	طمعا لهم بعقاب يوم مرصد

ابن اثیر گوید خلف الاحمر ابیات هبیره را بر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اصمعی را عقیده آنکه از هر چه در باب اعتذار از فرار گفته و انشا کرده اند نظم حارث رشیقتر و بهتر است محمد ذهنی گوید حارث در بیت اول اشعاری که در فوق نگاشته شد اظهار جلادت و پردلی نموده چه تلویحا میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب مرا فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلیلست که خوف و هراس حال آنها را نگرفته بلکه قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که بحکم حجاج مقتول شد خون زیاد از او جاری گشت اطبا گفتند این بواسطهٔ جرات و کمال قوت قلب سعید بوده و گرنه میبایست خون او منجمد گردد ام هانی بنت فهد دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد الهاشمی است که در روز پنجشنبه هجدهم ماه ذیقعده سال هشتصد و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی از او استفاده کرده و از اساتید مشار الیه بشمار میآید ام هانی مریم دختر شیخ نورالدین

ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهورینی الشافعی و مادر علامه سیف الدین الحنفی و محدثه ایست مشهوره که نیز از اساتید امام سیوطی بوده در ماه شعبان هشتصد و نه متولد شده قرآن کریم و کتاب ملحه که منظومه ایست در نحو و مختصر ابی شجاع را که از کتب فقه شافعی است حفظ کرده فخر الدین القایاتی که جد مادری مشار الیها بود تفهیم او نموده از سن هشت سالگی تحصیل پرداخته و از اکثر مشاهیر محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده شب شنبه سلخ ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و یک بدرود زندگانی نموده است امام سیوطی از مشار الیها و از ام هانی بنت فهد و ام هانی بنت ابو الفوارس در کتاب المنجم فی المعجم که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده ذکری نموده در باب ام هانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حفید حافظ ابن حجر عسقلانی نماید و میگوید شعر مسطور در ذیل را اینزن بجهة شعر مذیل ساخته است شعر

اذا جن لیل هل تعیش الی الفجر | اذا کنت لا تدری وغیرک لا یدری

واشعار ام هانی که ذیل بیت مزبوره قرار داده اینست

فکن حامدالله شاکر فضله | علی سائر الاحوال فی السر والجهر
وکن ساجدالله مادمت قادرا | لعلک تحظی بالسیادة والفخر
فیا ایها الانسان لا تک جاهلا | واعلم بان الله هو الکاشف الضر
حلیم کریم خالق الخلق کلهم | ورازقهم من غیر مطل ولا ضجر
وصل علی المختار اشرف خلقه | علیه سلام الله فی اللیل والفجر

ام الهناء دختر قاضی ابو محمد عبد الحق بن عطیة اندلسی است اینزن طبعی بدیهه داشته و در ادبیات ماهر بوده وقتی پدرش قاضی ابو محمد بتولیت مریه مامور گردید و چون این ماموریت اسباب دوری شدن او از اهل و وطن بود با حالی منقلب و چشمی گریان بخانه آمد ام الهنا این حال بدید این بیت انشاد نمود

یا عین صار الدمع عندک عادة | تبکین فی فرح و فی احزان

صاحب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب این حکایت را روایت نموده و تصنیفی هم بام الهنا نسبت میدهد ام الهیثم امام سیوطی در اواخر مزهر از امالی قالی نقل کرده گوید ام الهیثم عجوزی بوده است از بنی منقر که از فصحای نسوان بشمار میآید وقتی بیمار شد از علت مرض او استفسار نمودند گفت کنت وحمی بالدکة فشهدت مادبة فاکلت جبجبة من صفیف هلعة فاعترتنی زلخة گفتند ای ام هیثم

گفتار است گفت مگر گفتار اقسام دارد نهایت من بعربی فصیح با شما سخن گفتم پوشیده نباشد که
جبجبه بضم هر دو جیم شکنبهٔ گوسفند است که عربهای بدوی آنرا پاک کرده از گوشت قاوورمه شده پر مینمایند
وصفیف گوشتهائی است که برای بریان شدن روی آتش میگذارند و هلعه بکسر ها و فتح لام مشدد و
برغاله آماده است و زلخه بضم زاء و فتح لام مشدد وجعی است که بپشت انسان عارض میشود و در وقت
شدت مریضی که با هیچ جنبش مبتلا شده نمیتواند حرکت کند بنا بر این معنی کلام ام الهیثم اینست که من درد
کاش میخوردم بعد بضیافتی حاضر شدم و شکنبهٔ برغاله آماده که پر از گوشت قاورمه بود خوردم
و مبتلا بدرد پشت شدم **ام الهیثم** ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید ام الهیثم زنی صحابیه بوده و
شعر را نیکو میسروده وقتی که مغیرة بن نوفل شوهر دویم امامه بنت ابی العاص که ترجمهٔ حال آن
پیش نگاشته شد در گذشت ایشان ام الهیثم [illegible]

امامة حین فارقت القرینا — اشاب ذوابتی واذل رکنی
ولما استبانت رفعت رنینا — نطیف به لحاجتها الیه

واین ام هیثم همان ام هیثم بنت العریان النخعیه
است وچند شعر معروف که در مرثیهٔ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی
با ابوالاسود الدؤلی نسبت میدهند بعضی از این ام هیثم دانسته‌اند وان اشعار اینست اگرچه پیش هم نگاشتیم

الا یا عین ویحک اسعدینا — الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه — بعبرتها وقد رات الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا — فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا — بخیر الناس طرا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا — فذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها — ومن قرء المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه — وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا — باتک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین — رایت البدر راق الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر — نری مولی رسول الله فینا

يقيم الحق لا يرتاب فيه	ويعدل في العدا والاقربينا
وليس بكاتم علما لديه	ولم يخلق من المتجبرينا
كأن الناس اذ فقدوا عليا	نعام جار في بلد سنينا
فلا تشمت معاوية بن حرب	فان بقية الخلفاء فينا

امهات المؤمنين مقصود از امهات المؤمنين زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم انها یازده نفر بوده اند خدیجه وعایشه وحفصه دختر عمر وام حبیبه وام سلمه وسوده بنت زمعه وزینب بنت جحش وزینب الهلالیه ومیمونه وجویریه وصفیه شش نفر ازین یازده نفر از قریش وچهار نفر عربیه وصفیه که آخرین انهاست اسرائیلیه واز اهالی خیبر بوده خدیجه وزینب هلالیه در حیات سید انبیاء ص از دار فنا رحلت کردند در حین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند چنانکه حافظ ابو الحسن بن الفضل المقدسی گفته است

اليهن تعزى المكرمات وتنسب	توفي رسول الله عن تسع نسوة
وحفصة تتلوهن هند وزينب	فعايشة ميمونة وصفية
ثلث وست ذكرهن مهذب	جويرية مع رملة ثم سودة

مقصود از هند ام سلمه ومراد از رمله ام حبیبه است

وترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد واما زوجات مطهرات حضرت خیر البشر را امهات المؤمنین نامیدن بنا بر نص قرآن کریم است وچون هر یک سمت مادری بعموم ناس داشته بعد از حضرت رسول نکاح انها حرام اما مسئلهٔ حجاب بحال خود باقی بود واز عموم مسلمین روی خود را می پوشیدند وعلامهٔ قسطلانی در مواهب لدنیه باین معنی تصریح نموده است امیمه بنت عبد المطلب ابن هاشم وعمهٔ حضرت رسول ص وخواهر اروی وام حکیم البیضاست که ترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد امیمه نیز چون خواهران خود برای عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته وصورت آن از اینقرار است

الا هلك الراعي العشيرة ذو الفقد	وساقي الحجيج والمحامي عن المجد
ومن يألف الضيف الغريب بيوته	اذا ما سماء الناس تبخل بالرعد
كسبت وليدا خير ما يكسب الفتى	فلم تنفكك تزداد يا شيبة الحمد
ابو الحارث الفياض خلى مكانه	ولا يبعدن فكل حي الى بعد

فانی لباك ما بقیت و موجع	وکان له اهلا لما کان من وجدی
سقاك ولی الناس فی القبر ممطرا	وسوف ابکیه وان کان فی اللحد
فقد کان زینا للعشیرة کلها	وکان حمیدا حیثما کان من حمد

وسیزدهم نفر از زن صحابیه مسماة بامیمه بوده اند و از انجمله است رقیقه بنت ابی صیفی که شرح حال او در حرف راء بیاید و آمنه زوجه ابن الذمینه که ترجمهٔ حال او سابقا مسطور گردید بنا بر آنچه در جلد پانزدهم اغانی و در معاهد التنصیص و تزیین الاسواق نوشته شده امیمه نام داشته اما در جلد اول اغانی او را آمنه مینویسد امیمة الغفاریه صحابیه بوده است از قبیلهٔ ابوذر غفاری وقتی که حضرت رسول عزیمت غزوهٔ خیبر فرمودند امیمه با بعضی از زنان قبیلهٔ خود بحضور پر نور آنحضرت آمده عرض کرد انا نرید ان نخرج معك فی وجهك هذا فنداوی الجرحی و نعین المسلمین بما استطعنا یعنی ما میخواهیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را مداوا نمائیم و باندازهٔ استطاعت خود باعانت مسلمین بپردازیم نبی اکرم صلی الله علیه و آله قبول فرموده رخصت داد اما بعدها جهاد بر زنان حرام شد (نواب علیه عالیه امین الدوله دامت شوکتها) عقیلهٔ معظمه مشار الیها از بانوان سرای سلطنت و از مخدرات عظیم الشان حرم جلالت است در حضرت گردون بسطت شاهنشاهی اعلیحضرت همایون ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و دولته حظوتی تمام دارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل اللهی واجبی فوری شمرده اصل اصیلش از دار الخلافه طهران و شغل منیفش حمایت ضعفای بی سامان عقل و کفایت و کاردانیش ضرب المثل و از اکثر عقلا و کفاة الفی و اعقل منکرا عتسافت و مؤید درستی و انصاف و توان گفت در حق این ستر عظیم القدر است که سروده اند ولو کان النساء کمثل هذی لفضلت النساء علی الرجال و مدحتی بسزا نموده اند مختصر خدو تقوی و پردهٔ عفافش با آثار خیریه مطرز و مزین و مآثر جلیلهٔ او در اماکن شریفه و در روضات عرش درجات مشهود و معین است و از آنوقت که مرحومهٔ مغفوره ستر کبری مهد علیا طاب ثراه والدهٔ اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه رخت بهشت برین کشید و در غرفات فردوس جای گزید پذیرائی نساء محترمهٔ خانوادهٔ سلطنت و دودمان سعادت اقتران خلافت در

مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعهدهٔ قدردانی و منزلت شناسی نواب علیه مخدره دام اجلالها موکول و مکارم اخلاق و محاسن آرایش در اوقات تشریفات و ترتیبات مشهور و منقول و نشان تمثال بی مثال شهریاری که از امتیازات بزرگ دولت ابدآیت علیه است و نشان شفقت دولت فخیمهٔ عثمانی درجهٔ احترام و بلندی رتبه و مقام مجللهٔ مشار الیها را ظاهر میسازد و شرح آثار خیریهٔ او از اینقرار است (حقیقهٔ الماس تقدیم روضهٔ مقدسهٔ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام) ضریح نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله) پردهٔ مروارید تقدیم آستان حضرت سید الشهدا علیه السلام نیم تاج الماس تقدیم حضرت رضا) تعمیر در نقره طلاکوب مسجد گوهرشاد) ده باب دکان وقف حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی) وقف کاشانک با بقعه و گنبد شاهزاده حسین در امامه) بنای پل در ناصرآباد سمت لواسان) طبع و تقسیم مجانی تاریخ حضرت صدیقهٔ طاهره ع از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ آغا بیگم شاعره بوده هرویه که بنا بر جلالت حسب و نسب و توانائی بشعرا و موزونان بذل توجه و احسان مینموده و این شعر از وست شعر

آه از آن دامی که دارد رشتهٔ جان تاب ازو	وای از آن لعلی که هر دم میخورم خوناب ازو

آغا بیگم دختر مهتر قرای خراسانی مهتر رکیب خانه محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته این شعر ازوست

ز بسیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد	دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

آغا دوست زنی سبزواریه بوده و در ادبیات ربط و دستی داشته بنا بر طبع موزون شعر هم میگفته این شعر ازوست

هر کجا آن مه باین زلف پریشان بگذرد	هر که بیند کفر زلف او ز ایمان بگذرد

امامه حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند مسماة باین اسم ام عبدالله دختر حضرت امام حسن زوجه حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر ع میباشد و معظمه مشار الیها فاطمه نام داشته پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی الحسین اول کسی است که در وی نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد چنانکه عبدالله محض از جانب بنی الحسین اول کسی است که دارای این شرف گردیده چه پدر وی حسن مثنی ولد حسن السبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیهم اجمعین و بنا بر اینکه مادر ام عبدالله اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر قبیلهٔ بنی تیم که ابوبکر از آن قبیله است به بنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر ام عبدالله را ام فروه بنت

قاسم بن محمد بن ابی بکر داشته اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل ابیطالب در حق این امّ عبد الله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم کرامتی نوشته اند که روزی آن مخدرهٔ عظمی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میگذشت و اتفاقاً آن دیوار در همان حین میشرفت با نحدا دکر دید مشار الیها ملتفت شد و در حال اشاره نمود و فرمود لا و حق جدی دیوار بقدرت خدا بایستاد تا او درگذشت انگاه فرو ریخت و امّ عبد الله کنیهٔ یکی از بنات حضرت سید الشهدا ع بوده. امّ فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات حضرت امام محمد باقر ع میباشد و حضرت امام جعفر صادق ع و عبد الله از بطن او بوجود آمده اند و آنچنانی که گفته اند امّ فروه جدهٔ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و امّ عبد الله مادر آنحضرت دختر امّ فروه است قولی ضعیف جنت آبار کرده اند و حضرت امام جعفر صادق ع را دختری مکناة بامّ فروه بوده است امّ کلثوم کنیهٔ یکی از بنات حضرت سید سجاد ع میباشد نیز امّ کلثوم کنیهٔ یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر مکناة بامّ کلثوم صغری داشته اند آرزوی از مخدرات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود و این دو مطلع از وی بیادگار نوشته شد

شدیم خاک ره بت گر باید دامان رسی	چنان رویم که دیگر بگرد ما نرسی
ماند داغ عشق او بر جانم از هر آرزو	آرزو سوز است عشق و من همه سر آرزو

آقا فی نامش آقا بیگه دختر مهتر قرائی خراسانی در خدمت محمد خان ترکمان عزت و حرمت داشتی خود را همسر شعرا نامی انگاشتی این بیت از تو

دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد	ز هشیاران عالم هرکرا دیدم غمی دارد

آقا دوست دختر درویش قیام سبزواری در علم عروض مستثنی بود این ابیات از وست

هرکه کفر زلف او بیند ز ایمان بگذرد	هرکجا آن مه بان زلف پریشان بگذرد
هرکه دامن گیر دامن درد من درمان بگذرد	ای محبان بو العجب دردیست در عاشقی
زانکه عاشق ترک سر گوید ز سامان بگذرد	هرکه عاشق شد از دیگر سر و سامان مجو
گریه زارش چو بیند ابر گریان بگذرد	در فراقش دوستی گر باید چو ابر نوبهار

حرف الباء

پادشاه خاتون ششمین حکمران است از ملوک قراختائیان که در کرمان حکومت کرده اند
اینزن معروف بصفوة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضل و شاعر و خوش خط بود برادر خود
سیورغتمش را که پیش از او حکمرانی کرمان داشت در سال ششصد و سه هجری بکشت و جای او بگرفت و هشت
سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوجین زوجه سیورغتمش با لشکری بر
پادشاه خاتون تاخت و بر او غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این

دو بیت از نتایج افکار پادشاه خاتون است

مسافران هوا را گذر به دشواری است
درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه من است

که تار و پود وی از عصمت نکوکاریست
همیشه باد سر زن بزیر مقنعه‌ام

بثینه بنت الحباء از قبیلهٔ عذره و معشوقهٔ
جمیل شاعر و عاشق مشهور عرب است و قبیلهٔ عذره بعشق و غرام معروف بوده اند و بثینه بنا بر معاشقه
که با جمیل داشته ابیات عشقیه نظم کرده از آنجمله

من الدهر ما حانت ولا حان حینها
وانّ سلوّی عن جمیل لساعة

اذا امت باساء الحیاة ولینها
سوا علینا یا جمیل بن معمر

داود انطاکی در تزیین الاسواق بثینه را بنت
یحیی نوشته و گوید وقتی این دو بیت را مشار الیها بنظم آورد که خبر فوت جمیل را باو داده بودند و
پس از انشاد این دو شعر بثینه از فرط هم و غم بحالت غشی بیافتاد بثینه بنت معتمد دختر معتمد بن
عباد امیر اشبیلیه است و اعتماد که رمیکیه نام داشته و پیش ذکری از او شد مادر بثینه بوده و
این دختر و مادر و پدر او معتمد و جد او عباد المعتضد و جد دیگر او ابو القاسم قاضی محمد و برادرهای او
رشید و مأمون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف
گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بثینه و مادرش اعتماد هر دو جمالی بکمال داشته اند
وقتی که معتمد دوچار بدبختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در قلعهٔ
اغمات حبس کردند دخترش بثینه را باسیری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بثینه و اندوه اسرا
متألم و متأثر گردیده که الم محبوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دختر
عزیز خود خبری بهم رسانند در الحال مکتوبی منظوم از بثینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا
اسیر کرده بشخصی فروختند مالک من خواسته مرا به پسر خود بدهد که بمنزلهٔ زوجه او باشم چون آن پسر

نش آدمیت و حسنات حسنه دارد من با و حریت خود را اظهار داشتم و گفتم اینکار موقوف برضای تو
من و اجرای صیغه نکاح است و بنابراین مقدمه رضای پدر و دعای خیر با در راه این امر واجب شد
بباشم و صورت آن مکتوب منظوم از اینقرار است

اسمع كلامي واستمع لمقالتي	فهي السلوك بدت من الاجياد
لا تنكروا اني سبيت وانني	بنت لملك من بني عبّاد
ملك عظيم قد تولى عصره	وكذا الزمان يأول للافساد
لمّا اراد الله فرقة شملنا	واذاقنا طعم الاسى من زاد
قام النفاق على ابي في ملكه	فدنى الفراق ولم يكن بمراد
فخرجت هاربة فحازني امرء	لم يأت في اعجاله بسداد
اذ باعني بيع العبيد فضمّني	من صانني الّا من الانكاد
واراد بي لنكاح نجل طاهر	حسن الخلائق من بني الانجاد
ومضى اليك يسوم رايك في الرضا	ولانت تنظر في طريق رشاد
فسالك يا ابتي لتعرّفني به	ان كان ممّن يرتجي لوداد
وعسى رميكية الملوك بفضلها	تدعو لنا باليمن والاسعاد

معتمد و اعتماد از مضمون این مکتوب نهایت
مشعوف شده شکر سلامت و زنده بودن دختر خود را بجای آوردند و جواب نامه بثینه را نوشته
اظهار رضا در تزویج آن نمودند و معتمد برای نصیحت این شعر را به بثینه نوشت بیت

بنيتي كوني به برّة	فقد قضى الدهر باسعافه

بعضی از مورخین عیسوی اندلس گفته اند معتمد بن عباد دختری داشت سیده نام و او را بزنی بالفنس
پادشاه قشتاله داد و جهت این بود که معتمد با مرابطین جنگ میکرد چون محتاج بامداد الفنس شد با او وصلت
نمود که از معاونت او بهره مند گردد و سیده پس از دلی براه ارتداد رفته اسم خود را ماریه گذاشت از
این گفتار مورخین مشار الیهم چنین بر میاید که اسم دختر معتمد را سیده گفته چه سیده اسم نیست بلکه
اعراب هر زن محترم را سیده میگویند علاوه بر این اصل خبر هم از حلیه صحت عاطل است و سایر
مورخین اندلس که گفته اند دختر معتمد در جنگی بدست عیسویان اسیر شده و مدتی در میان آنها بماند

نیز صحیح نیست **نجیبة المدنیه** از نساء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الایام در این
شهر شریف زندگانی کرده و بکمال اشتهار داشته گویند ازاو پرسیدند جراحتی که التیام پذیر
نیست چیست گفت عرض حاجت کریم است بر لئیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام است و شرف
کدام گفت ذل آنست که شخصی باشان و شرافتی بدرخانه سفله رود و بار نیابد و شرف آنست که
شخص بداند اگر از کسی خیر و عطائی باو عاید گردد باید مادام العمر رهین منت معطی باشد بنابراین هرگز از
کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی ننماید **بدر الدجی** محیی الدین در مسامرات گوید بدر
الدجی مادر القائم بامر الله بیست و ششمین خلیفه عباسی بوده و در بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی
در روشنی شمع در حالت مواقعه بود در آنحال نظر بر سایه خود کرده و آن حرکت در نظر او ناپسند آمد بعد
از آن شب دیگر اقدام بآن فعل ننمود **بدویه** محبوبه و زوجه آمر باحکام الله از خلفاء
فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صعید مصر و بنابر میل او بوضع اصلی خود و بدویت بدویه مشهور
شده و صباحت و ملاحت را با فصاحت و بلاغت انباز داشته در خطط مقریزی و نفح الطیب
شرح حالات و عادات او مسطور است و نوشته اند چون این زن طبعا بامکنه منزهه و جاهای باز و
وسیع امانند مایل و در عمارات بلدیه دلتنگ میشد آمر باحکام الله قصری بدیع و خوش برای او در کنار
رود نیل بساخت و آنرا هودج نامید و آن قصر وقتها تفرجگاه خلفای فاطمی بود اما بدویه با این قصر
عالی و مکان با نزهت و سایر اسباب تجمل یکی از بنی اعمام خود که ابن میاح نام داشت مفتون
گردیده و بالجمله در نظر او هیچ ننمود و بعلاقه و محبتی که آمر باحکام الله باو داشت وقعی ننهاد و وقتی از

قصر هودج این ابیات را با بن میاح نوشته	یابن میاح الیک المشتکی
مالك من بعد كم قد ملكا	كنت في حي طليقا آمرا
نائلا ما شئت منكم مدركا	فأنا الآن بقصر موصدا
لا ارى الا حبيسا ممسكا	ابن میاح در جواب او مسطور داشت
بنت عمي والتي غذيتها	بالهوى حتى علا واحتبكا
بحت بالشكوى وعندي ضعفها	لو غدا ينفع منا المشتكى
مالك الامر اليه يشتكى	هالك وهو الذي قد هلكا

بذل از مغنیه‌های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبد الله بن موسی الهادی و خود خواننده خوش آواز و نیکو آهنگ بوده و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی اشتهار داشته و اکثر روزها مأمون خلیفه را بنغمات طرب انگیز محظوظ و مشغول مینمود و علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و امثال اینها تحصیل کرده بود و نامند نامبرده جمع حال او بیاید شاگردی تربیت کرده و کتابی در نغمات موسیقی تألیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام میباشد این بذل را بذل کبیره نامیده اند و شرح حال او در جلد پانزدهم اغانی مسطور است برکة الست الجلیله ام السلطان مادر ملک اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مختصر ذکری از او نموده ایم اینزن اصلا جاریه و ام ولد بود چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت او شأنی عظیم و جلالی بکمال حاصل کرده و در سال هفتصد و هفتاد هجری عازم زیارت بیت الله الحرام شد و شرح تجملات این سفر ام السلطان را نگارندگان آن اقطار در اوراق خود ثبت کرده اند از جمله نوشته اند برای اینکه اقسام سبزی خوردنی در خوان ام السلطان حاضر باشد صندوقها و کدانهای وسیع پر از خاک کرده و در آنها انواع بقول کشته همراه داشتند و هر روز بمصرف میرسانیدند و سایر تدارکات سفر نیز بر این قیاس بود و در ذهاب و ایاب ام السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نمود و در معاودت چون بپای تخت ملک اشرف پسر سلطان با خدم و حشم و عساکر تا بویب که قریه ایست از قرای مصر مادر خود را استقبال کرد بالجمله اینزن منشأ آثار خیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصاً سالهای دراز مردم از شکر او سخن میکردند عفت و خلوص عقیدت و دینداری او نیز درجه اشتهار داشته است امیر کبیر الجای الیوسفی او را تزویج کرده و همین فقره از اسباب اعلای شأن و رتبت او گردیده است وفات ام السلطان در بیست و هشتم ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه ام السلطان که خود مشار الیها بنا کرده و عجب اینست که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب الدین احمد بن یحیی الاعرج السعدی این دو بیت انشاد نمود

کانت صبیحة موت ام الاشرف — فی ثامن العشرین من ذی قعدة

ویکون فی عاشور موت الیوسفی — فالله یرحمها و یعظم اجره

و همینطور شد یعنی امیر الجای الیوسفی در روز عاشورا در آب غرق شد و در گذشت گویند چون ام السلطان در گذشت پسرش سلطان شعبان

زیاده از حد مهموم و متاسف کردید برّه دختر عبد المطلب بن هاشم جد حضرت رسول ص و خواهر اروی و ام حکیم البیضا و امیمه میباشد و شرح حال این سه خواهرش ذکر شده و برّه این ابیات را در مرثیه پدر خود عبد المطلب انشا نمود

اعینی جودا بدمع درر ... على طيب الخيم والمعتصر
على ماجد الجد واري الزناد ... جميل المحيا عظيم الخطر
على شيبة الحمد ذي المكرمات ... وذي المجد والعز والمفتخر
وذي الحلم والفضل في النائبات ... كثير المكارم جم الفخر
له فضل مجد على قومه ... منير يلوح كضوء القمر
اتته المنايا فلم تشوه ... بصرف الليالي وريب القدر

پرتو پیاله والده مرحوم سلطان عبد العزیز که عم اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان ثانی دامت دولته بودند مشار الیها صاحب آثار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در موقع جامع کاتب که حریق آنرا نابود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامع شریف و کتابخانه کوچک و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشنماز و موذنین برای انجا تعیین فرمود نیز مقبره جای در همانجا برای خود بساخت و سلطان عبد العزیز خان مرحوم را کشتی بخار ممتازی خاص سواری بود که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و ان کشتی را باسم والده معظمه خود پرتو پیاله نامیده بودند و اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه روز بیست و سیم جمادی الاخر از سال هزار و دویست و نود هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان عبد العزیز خان با قایق مخصوص بان سفینه آمده شاهنشاه ایران را استقبال کرد بریره جاریه صحابیه که عایشه او را ازاد نموده و قبل از ازادی او را بغلامی مغیث نام بزنی داده بودند چون بازادی نایل شد حضرت رسول ص او را مخیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور باند یا خارج شود بنابراین در کتب فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول در فصل تعارض الحجج در مسئله خیار العتاقه ذکری از او شده است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاوجت شخصی باشد و بعد ازاد شود و بخواهد فسخ آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها بر انند که اگر زوج او حر باشد نمیتواند فسخ کند و سایرین

گویند خواه زوج حر باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد خلاصه بعضی معتقدند که بریره صاحب کرامت
بوده بدلیل نصایحی کاشف از اینکه بعبد الملک بن مروان مینمود توضیح آنکه عبد الملک قبل از آنکه بخلافت
و حکمرانی رسد اظهار ورع و تقوی میکرد و پیوسته بتلاوت قرآن مشغول میشد و در مسجد معتکف میگشت
و بصحبت صلحا رغبتی داشت چون خلیفه شد انهمه او را از یاد برفت و حالات او دیگرگون گردید
خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه با بریره مصاحبت داشتم من میگفت
ای عبد الملک ترا دارای خصال حمیده میبینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلایق را بدست گیری
اگر اینمقام حاصل نمودی زنهار از سفک دم بپرهیز و خون مردم مریز چه شنیدم رسول اکرم ص میفرمود
شخص اگر به بهشت رسد و درحال نظر نماید در صورتیکه بقدر شیشه حجامتی خون ناحق ریخته باشد او را
طرد مینمایند عبد الملک برخلاف نصایح بریره خونریزی مثل حجاج را بر بندگان خدا مسلط کرد همانا بریره
همین فقره را منظور داشته که عبد الملک را از خونریزی منع مینموده **پریجان خانم** دختر شاه طهماسب
اول پادشاه صفوی زنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در فوت شاه طهماسب اهل حرم ان
پادشاه دو دسته شدند دسته اخواه حیدر میرزا پسر شاه طهماسب گردیده و دسته دیگر اسمعیل میرزا برادر
حیدر میرزا را که در قلعهٔ قهقهه محبوس بود میخواستند بسلطنت بردارند و پریجان خانم طالب پادشاهی
شاهی این برادر بود و سعی او اسمعیل میرزا شهریاری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعهٔ قهقهه
بیرون و بقزوین آوردند زمام مهام سلطنت بدست پریجان خانم بود دهنگامیکه پادشاهی بر اسمعیل میرزا
مقرر شد برخلاف مأمول دست پریجان خانم را کوتاه کرد و دیگر این زن بکارهای دولت مداخله
نداشت تا اسمعیل میرزا مرد و مردم شاه محمد پدر شاه عباس بزرگ را از شیراز برای سلطنت طلبیدند
پریجان خانم در این ایام فرصت غنیمت شمرده باز خود را در اعمال دولت دخیل کرد شاه محمد چون به
قزوین آمد و جلوس نمود نفوذ پریجان خانم را اسباب فتور خود دانسته او را مقتول ساخت
بریکه از جواری ازاد شده بنی زهره است در ظرافت و کرم از اقران خود امتیازی داشت
و در خانهٔ شخصی از اجواد و اسخیاء قریش بزنی بسر میبرد و در مدینه منوره مهمانخانه بنا کرده بود که وارد
و مسافرین در انجا نزول اختیار میکردند و از نزول عوی گهبره میبردند قیس بن ذریح که از عشاق مشهور عرب است
بقصد دیدار معشوقه خود لبنی بمهمانخانه این بریکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است

وتفصیل این قصه در جلد ششم اغانی بشرح آمده بزم عالم زوجه سلطان محمود خان ثانی و مادر سلطان عبد المجید خان مرحوم سلطان عثمانی و از خیرات النساء بوده و کارهای خیر نموده وچند مسجد وسقاخانه و مکتب ساخته اما بهترین ابنیه او مریضخانه ایست که در سمت بیکی باغچه اسلامبول واقع است و همیشه یکصد و پنجاه نفر مریض دران مداوا میشود و از موقوفه که برای این مریضخانه قرار داده دوا و غذا و سایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند باغچه مریضخانه اسباب لطافت هوای آن میشود و در بنای آن سایر ملاحظات نیز شده که از هر جهت مناسبت دارد بصبص مغنیه مشهوره و از جواری یحیی بن نفیس عباسی بوده و مهدی خلیفه او را بقیمتی گزاف ابتیاع نموده در مدینه منوره متولد شده و در نواختن عود و خواندن آواز کمالی یافته و در وصف او سروده اند

بصبص انت الشمس مزدانة — فان تبدلت فانت الهلال
سبحانك اللهم ما هكذا — فيما مضى كان يكون الجمال
اذا دعت بالعود في مشهد — وعاودت بين يديها الشمال
غنت غناء يستفز الفتى — حذقا وزان الحذق منها الدلال

بغداد خاتون دختر امیر چوپان مشهور است که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت و چوپانیان چهل سال مستقلا حکمرانی کردند و انها از فروع سلاطین چنگیزیه و از احفاد چنگیز محسوب میشوند بغداد خاتون بصباحت و ملاحت معروف و در حباله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان انزمان بشمار میاید بود و چون سلطان ابوسعید با و میل و عشقی بهم رسانید تا چار شیخ حسن او را طلاق داد و سلطان ابوسعید تزویج نمود و این رسم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الاخبار گوید ملوک چنگیزیه عادت داشتند که بزوجه هر کس میل و رغبت مینمودند شوهر او زن را طلاق میداد و پادشاه بزنی میگرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فرط میلی که بغداد خاتون داشت تمام مهام امور خود را باو تفویض کرده بود بنابراین زمام اختیار مملکت بدست بغداد خاتون بود بعد از فوت سلطان ابوسعید اربا خان که بجای او پادشاه شد بغداد خاتون را بتهمت مسموم کردن سلطان ابوسعید متهم و معدوم ساخت بنان ابن ظافر در کتاب خود گوید بنان وفضل الشاعرة

هر دو از جواری خلیفه متوکل عباسی بودند و قریحهٔ بکمال داشتند روزی متوکل بازوی آنها را گرفته این بیت بخواند تعلمت اسباب الرضا خوف سخطه وعلمه حبی له کیف یغضب
پس از انشاد این شعر بنان و فضل گفتند هر یک بیتی بنظم آورند که با این شعر مناسبت داشته باشد

فضل در حال این بیت را بدیهه گفت	
ویبعد عنی بالوصال واقرب	یصد وادنو بالمودة جاهدا
وعندی له النبی علی کل حاله	بنان بیت فی ابتل سرود
	فما منه لی بد فلا عنه مذهب

در ربط و مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع اینهو زن را برهانی باهر است احتیاج بدلیلی دیگر نیست بنت الجودی دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است جودی وقتی از جانب قیاصرهٔ روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت الجودی بحسن و جمال مشهور بود وقتی عبد الرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته مشار الیها را دیده و شیفته جمال او گردیده و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود بعد از در فتح دمشق این دختر حصهٔ و غنیمت عبد الرحمن شد و مدتی از وصال او متمتع بود آخر الامر آتش هوا منطفی و سرد گشت و بنت الجودی را بقوم و قبیله خود اعاده داد بنت خداویردی از مسطورات اشخاصی که وقایع غریبهٔ عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خداویردی در سال شش صد و بیست و چهار در اسکندریه ظاهر شده و خلقتاً بازو نداشته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهدهٔ تحریر مقصود و مرام خود بر میآمد یکی از وزرای مصر او را احضار کرده بسر او معاینه نموده وظیفه برای او قرار داد گویند مقبرهٔ مشار الیها هنوز در اسکندریه هست و موقوفه دارد بوران دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجهٔ مأمون خلیفهٔ عباسی است پدرش بجود المردی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان تشریفات عروسی او و پیشکشها که در اینموقع حسن بن سهل بمامون داد و بخششها که خلیفه نمود طولانی و مشهور است از جمله گویند در شب زفاف او شمعی افروختند که از چهل من عنبر ترتیب داده و حصیری در حجله گسترده که با کلابتون بافته و تمام سطح آن بجواهر ترصیع یافته بود چون مأمون آن حصیر بدید گفت قاتل الله ابا نواس گویا این حصیر را دیده و گفته است کان صغری وکبری من فواقعها

حصا دٌ علی ارض من الذهب	وحریری صاحب مقامات که در مقامهٔ

تبریزیهٔ میگوید وبلقیس لعرشها وبوران لفرشها اشاره بهمان حصیر کردهٔ است گویند در شب زفاف بوران را
عادت زنان عارض شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت اَتیٰ اَمرُ الله فلا تستعجلوه

مامون ملتفت شده این شعر انشا کرد	فارس ماض بحربته حاذق بالطعن فی الظلم
رام ان یدمی فریسته فاتقته من دم بدم	ازجملهٔ اشعار طرب انگیز که درین سور با سرور نظم
کرده بودند این شعر محمد بن حازم باهلی است که با تورید	بارک الله للحسن ولبوران فی الختن
یابن هرون وقد ظفرت ولکن ببنت من	مامون چون این بیت شنید گفت بخدا که معنی

دانم ابن حازم مراح نموده است یا قادح بوران در سال یکصد و نود و دو هجری متولد شد و در
سنهٔ دویست و هفتاد و یک درگذشت عقد مزاوجت او با مامون خلیفه در دویست و دو
وزفافش در ماه رمضان دویست و ده و چون مامون در دویست و هجده وفات کرد ابتدا از
زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که غذائیست معروف و اعراب
آنرا البورانیه میگویند منسوب ببوران ملیباشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بودهٔ است بهروزه خانم
زوجهٔ شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسلهٔ صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت ایران
فایز آمده در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم
چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند و صاحب
صحایف الاخبار تاجلی خانم را محبوبهٔ شاه اسمعیل دانسته میگوید در هر حال بر جاست نمود
دولتین اسلامیتین ما سرگذشت ملال انگیز این زن را یادآوری مینمائیم بهیه البکریه
دختر عبدالله و از قبیلهٔ بکر بن وائل و زنی صحابیه بودهٔ است این زن با پدر و اهل قبیلهٔ خود بحضور
حضرت رسالت پناهی صلعم آمده بشرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و رسم بیعت مخصوص
با رسول صلعم بود در مردان اما در زنان فقط قول به بیعت میدادند خلاصه ستبیه ان ام در حق
بهیه و اولاد او دعای خیر فرمودند برکتی در اینها پدیدار آمد چنانکه عدهٔ اولاد او بشصت رسید
وازاین شصت نفر چهل نفر ذکور بود و بیست نفر اینها در جهاد شهید شدند و این اثر منقبره
تصریح کرده است بیگم دهلوی شاعره بودهٔ است شاه جهان آبادی و این شعر از و

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا | پادشاهی چه که دعوی خدائی بکنم

بیگم جان خانم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بطن بدر جهان خانم دختر قادر خان بسطامی که ترجمهٔ حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را حاجی بیگم میگفته‌اند و بمرحوم محمد قاسم خان امیر تومان داده شد و خاقان مغفور در علاقهٔ تامه با این دختر داشته و سفراً و حضراً او را همراه و بمصاحبت قرار میدادند و این بیگم بجود و بخشش معروف و بطریقت اهل عرفان مایل و مریدهٔ مرحوم حاجی ملا رضا همدانی که از مشایخ العصر شمار میرفت بوده و هر سال مبلغی خطیر بحضرت شیخ خود نیاز مینموده و محمد قاسم خان امیر شوهر او را خاقان مغفور بسیار محترم میداشتند و از جمیع دامادهای آن پادشاه مشار الیه و محمد ابراهیم خان ظهیر الدوله شوهر همایون خانم که خواهر بیگم جان خانم بود برتری و اختصاص یافته در سر سفرهٔ پادشاهی و در مجالس حاضر میشدند ، بدور بروزن قصور از جواریهٔ مغنیه و در عصر عباسیین در بغداد بوده و بجاریه بنت الملک شهرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابو جعفر مسعود بن حسن البیاضی شیفتهٔ مشار الیها گردیده و در حق او گفته

شکی القلب ظلمته فی الحشا
الیّ فاسکنت فیه بدورا

بکارهٔ الهلالیه تابعیه ایست بفصاحت معروف و این دو بیت از نتایج افکار اوست

یا زید دونك فاحتفر من دارنا | سیفا حساما فی التراب دفینا
قد کنت ذخره لیوم کریهة | فالیوم ابرزه الزمان مصونا

وله

اتری ابن هند للخلافة مالکا | هیهات ذاك وان اراد بعید
منتك نفسك فی الخلاء اضلاله | اغراك عمرو للشقاء وسعید

وله ایضا

قد کنت اطمع ان اموت ولا اری | فوق المنابر من امیة خاطبا
فالله اخر مدتی فتطاولت | حتی رایت من الزمان عجائبا
فی کل یوم للزمان خطیبهم | بین الجمیع لآل احمد عائبا

صاحب عقد الفرید می نویسد بکاره هلالیه بالله درین ابیات از معاویه بدگفته بود وقتی احتیاج او را بران داشت که بمجلس معاویه رود و از او چیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در مجلس حضور داشتند چون بکاره را بدیدند گفتند این همانست که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها یک شعر از آن شعرها

منطور در فوق را خواندند و بکاره نیز خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست مع ذلک معاقب متعرض نشده گفت الحاله هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس ازین چیزی نتوانم خواست و مراجعت نمود بلقیس دختر محمد بن بدر الدین بن سراج الدین بلقینی است وجد او سراج الدین استاد ابن حجر عسقلانی بوده و با آنکه خانواده مشارالیها همه اهل علم و فضل اند وجود او نیز از اسباب افتخار و اشتهار آنها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او بنهایت مشهور است در ماه ذیقعده سال هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در آن وقت زیاده از شصت سال داشت و دو سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و او را از مشایخ طریقت شمرده اند قاله ابن حجر بی بی دوست همان بنت خداویردی است که در حرف باء ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکره خود مینویسد در سال یالف و هفتاد و شش زنی در مصر پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرده و موافق خطوط از مان چند خط را خوش و لطیف نوشت و مردم با او اقبالی نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانچه ابن تغری در نجوم ظاهره خود باین مطلب تصریح کرده است بی بی خواهر شیخ عبدالله دیوانه بوده و بیدل حزین ذکری از او نموده در هرات اقامت داشته و گاهی بیتی بنظم میاورده این شعر از اوست

روم بباغ و ز نرگس دو دیده وام کنم	که تا نظاره آن سرو خوشخرام کنم

حرف التاء

تحفه عربیه عارفه بوده است و او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است و بنا بر مسطورات همان کتاب تحفه جاریه سازنده و نوازنده عود و مملوکه شخصی بوده عشق حقیقت او را چو دید نماید و از خوردن و آشامیدن باز میدارد شب و روز به آه و زاری و ناله و بیقراری مشغول میگردد اهل خانه بستوه آمده او را بمریضخانه مجانین میبرند سری سقطی او را از مریضخانه بیرون میاورد و پولی بمالک او میدهد و او را آزاد میسازد تحفه ابیات عاشقانه بسیار بنظم آورده از جمله اشعار مسطور را در مریضخانه گفته است

معشر الناس ما جننت ولکن	
انا سکرانة و قلبی صیاح	اغللتم یدی و لم آت ذنبا
غیر جهدی فی حبه و افتضاحی	انا مفتونة بحب حبیبا

لست ابغی عن بابه من براح — فصلحی الذی زعمتم فسادی
وفسادی الذی زعمتم صلاحی — ما علی من احب مولی الموالی
وارتضاه لنفسه من جناح — تذکارهای خاتون چنانکه پیش در

عنوان بنت البغدادیه اشاره نمودیم دختر ملک ظاهر بیبرس بندقداری بانی رباط البغدادیه مصر است که در خطط مقریزی ذکر شده و این رباط وقتی خانقاه عظیمی بوده تذکارهای خاتون رباط البغدادیه را در سال ششصد و هشتاد و چهار باسم بنت البغدادیه ساخته و این زن با جمعی دیگر از صالحات نساء در این رباط اقامت داشته اند و از آنجا که خانقاه مزبور مخصوص زنان بوده همیشه زنی از اهل علم و صلاح در آنجا اعتکاف مینموده و نسوان را نصیحت و وعظ میکرده و علم و ادب میآموخته مقریزی گوید ام زینب فاطمه بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم فقه با مهارت و تفقه و بقلیلی از لوازم معاش قناعت مینمود از نصایح سودمند مردم را منتفع و متذکر میساخت و خود بعبادت ولع تمام داشت و بسا زنان مصری و دمشقی که از او استفاده و استفاضه کرده مستفید و مستفیض شده اند و بنا بر فضایل و صفات مزبوره اهل صلاح بمجالست او مایل بودند و در هر حال رعایت شان و احترام او مینمودند و فی الحقیقه مباهاتی از او بمکان را مشهود میشد و او بدینحال پسندیده زندگانی کرد تا در سال هفتصد و چهارده هجری در گذشت و بعد از او زنهائی که بجای او همت برتری و تقدم بر نسوان معتکفات رباط بغدادیه داشتند ببغدادیه مشهور شدند گویند چون رباط بغدادیه خانقاه منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود زنهائیکه از شوهر خود طلاق میگرفتند و عده نکاح میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین نسوانی که شوهرهای آنها از ایشان دوری و تبری مینمودند تا زمانی که باز بر سر میل و مسالمت آیند در آنخانقاه اقامت داشتند و زنی که خدمت آن خانقاه میکرد هرگز حرکتی خارج از آداب معینه ممدوحه نمیکرد و این اصول در آنمحل تا مدتی منضبط بود از سال هشتصد و شش بواسطه انقلاباتی که در مصر روی داد شیرازه انتظام آنخانقاه از هم گسست ترخان خدیجه سلطان از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی و مادر سلطان محمد خان رابع مشهور به اوجی است مشار الیها صاحب بنای جامع اسلامبول بوده و موقوفه آنمسجد را او وقف و برقرار کرده بنای جامع را ابتدا ماه پیکر سلطان معروف

به کوسم والده در سلطان ابراهیم خان بخا و چون او درگذشت خدیجه سلطان با تمام آن پرداخت و علاوه برین بنا آثار خیریه از قبیل مکتب و سقاخانه و احداث قنات و غیره دارد و مقبره‌ای برای خود ساخته است خیرات و مبرات این زن در السنه و افواه مذکور و تا حالی رابعه دانسته اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع بسریر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز مادر بزرگ سلطان مادر سلطان ابراهیم خان زنده بود خدیجه سلطان را والده کوچک گفتند و والدهٔ کوچک در سال هزار و نود و چهار هجری وفات نمود تقیة الارمنازیه دختر ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام الصوری و مادر تاج الدین ابو الحسن علی بن فاضل است که مکناة به ام علی بوده و پیش ترجمه حال او را وعده دادیم بنابراین گوئیم ام علی تقیه در علم و فضل و شعر و فصاحت مهارت و شهرتی بکمال داشته وقتی در اسکندریه ملازمت ابو طاهر السلفی را اختیار کرد و ابو طاهر از مشاهیر حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از تقیه ذکری نموده گویند روزی ابو طاهر بر کاغذی نوشته بود در حجرهٔ که ساکن بودم پایم پیچی گرفته زخم شد دختر کوچک تقیه خود را پاره کرده بپای من بست تقیه آن نوشته را دیده این دو بیت را بدیهه انشاد نمود

لو وجدت لسبیل جدت بخدی — عوضاً عن خمار تلک الولیدة
کیف لی ان اقبل الیوم رجلاً — سلکت دهرها الطریق الحمیدة

قاضی شمس الدین بن خلکان گوید تقیه این مضمون را از هرون بن یحیی المنجم اقتباس کرده که گفته است

کیف نال العثار من لم یزل — منه مقیماً فی کل خطب جسیم
او ترقی الاذی الی قدم لم — تخط الا الی مقام کریم

تقیه قصاید و قطعات بسیار دارد که همه فصیح و آبدار است حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری گوید تقیه قصیدهٔ خمریه باسم ملک مظفر تقی الدین عمر برادرزادهٔ سلطان صلاح الدین ایوبی انشاد نمود و در آرایش بزم نشاط و بساط انبساط و اقداح راح و لهو و ارتیاح مبالغت کرد تقی الدین گفت تقیه در عهد صبی این اطوار و احوال فرا گرفته است تقیه این حرف بشنید قصیدهٔ در رزم بنظم آورد که دقایق امور حربیه را حاوی بود و در عصمت و طهارت ذیل خود اقامهٔ دلیل نمود و مدلل ساخت که در کلیه فنون شعر ماهر و در سخن سرائی مبسوط الید و قادر است تقیه در ماه محرم سال پانصد و پنج

ہجری در دمشق دار الملک شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و ہفتاد و نه درگذشته فوت پدرش ابو الفرج در اواخر صفر پانصد و نه و رحلت جدش علی بن عبد السلام روز شنبه پنجم ربیع الآخر سنه چهارصد و ہفتاد و ہشت و انتقال پسرش ابو الحسن علی در اسکندریه در پانزدهم صفر ششصد و نه بوده و ابو الحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم قرائت یدی طولی داشت و آنچه را میخواست ہمت بر ضبط آن میگماشت پدر ابو الحسن علی که شوہر تقیه باشد الفاضل معروف بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نود متولد شده و در اول ربیع الاول پانصد و شصت و ہشت در اسکندریه بدار البقا رفته و ارمناز قریه بوده در بر شام و لتقیة الارمنازیه منسوب بآن دہکده میباشد

ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن ایل ارسلان است و سلطان شاه از سلاطین خوارزمشاہی بود و پوشیده نباشد که سلطانشاه برادری داشت موسوم به تکش خان که با او از یک مادر نبود و در ولایت جند حکومت مینمود چون ایل ارسلان درگذشت سلطانشاه در خوارزم بجای پدر نشست و اعتنائی ببرادر بزرگتر ننمود لہذا جنگ درمیانه گرفت و پس از آنکه چند دفعه سلطانشاه مغلوب تکش خان شد کار بمصالحه انجامید و بعضی از بلاد خراسان بسلطانشاه تعلق گرفت و او در سال پانصد و ہشتاد و پنج ہجری بمرد و مملکت او را نیز تکش خان ببرد و چیزی نگذشت که ترکان ملکه ہم بحکم تکش خان مقتول گردید **ترکان خاتون** دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاہی است در سال ششصد و پنجاه و ہفت ہجری که ہلاکو خان عزم تسخیر شام داشت بدر الدین لؤلؤ حاکم موصل را بواسطه کبر سن از تشرف معاف داشت و پسرش ملک صالح را با عساکر موصل باردوی خود ملحق ساخت و بنابر حالت اطاعتی که از مسلمانان مشہود ہلاکو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین را بملک صالح ولد بدر الدین لؤلؤ تزویج نمود **تماضر بنت منظور بن زبان** دختر عبد الله بن زبیر است و زن منکوحهٔ فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از تحت مزاوجت زوج خود خارج و متخلص شود تماضر را نزد ابن زبیر شفیع قرار داد که ابن زبیر باستخلاص او اقبال و اقدام نماید فرزدق بپسر ابن زبیر متوسل شد و نزد او بواسطه شفاعت تماضر بر فرزدق غالب آمد در این حال فرزدق به حضور عبد الله آمده این بیت را بر خواند بیت

لیس الشفیع الذی یاتیك مؤتزرا	مثل الشفیع الذی یاتیك عریانا

و از انوقت شفیع عریان ضرب المثل شد ابن خلکان در ترجمهٔ حال ابو الفضل ربیع بن یونس بن محمد بن عبد الله بن ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل و اعتماد را با بو الفضل ربیع داشت روزی باو گفت هر حاجتی که داری از من بخواه ربیع گفت استدعا دارم که پسر من محبت داشته باشد خلیفه گفت محبت امری اختیاری نیست ربیع گفت بلی چنین است اما وقتی که انعام و احسانی باو بفرمائید در او حالت محبتی نسبت بخلیفه حاصل میشود و چون آثار حب از و بظهور رسید در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پدید ار میگردد چه مودت مودت میآورد و ممکن است که اندک اندک رو باز دیاد نهد و بدرجهٔ مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال بنظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت شفیع عریان مقبول افتد در عرب نذیر عریان نیز مثل شفیع عریان ضرب المثل است و منشاء آن اینکه وقتی زبیر نام از قبیلهٔ بنی خثعم عریان نزد طایفهٔ امده خبر داد که قبیلهٔ او غارت کردند و از انوقت رسم شد که هر کس میخواست قبیلهٔ خود را خبر دهد که جماعتی بنهب انها میایند عریان شده میآمد و میگفت انا النذیر العریان یعنی آگاه و هوشیار باشید که دشمن میرسد تنوسه کنیزک مغنّیه بود از علیه یا عباسیه دختر مهدی عباسی و در حق تنوسه گفته اند بیت

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذة تنوسه
غنت بصوت طلقت عبرة	كانت بيحن الصبر محبوسه
وكيف صبر النفس عن غادة	تظلمها ان قلت طاوسه
وجنة ازرت بجنتها بانّه	في جنّة الفردوس مغروسه

و موقع و داستان این ابیات در کتاب ابن ظافر موسوم به بدایع البدایه مسطور است تمیمه بنت وهب زوجه رفاعة القرظی الصحابی بود و مشار الیه اورا بسه طلاق مطلقه نمود و عبد الرحمن الزبیر القرظی اورا بزنی گرفت چون تمیمه عبد الرحمن را عنین یافت از او مفارقت کرد و از حضرت رسول ﷺ جویا شد که آیا همینقدر محلل برای تجدید مزاوجت با رفاعه کافی است فرمود لا حتی یذوق عسیلتک و تذوقی عسیلته و الزبیر بفتح زا است توران آغا این نام نامی بچند نفر دختران سلاطین عظیم الشان داده شده و در یک عصر و زمان یکی از بنات سلطنت عظمی مسماة باین اسم و ملقب بفخر الدوله میباشد ۱ تقیه دختر خطیب محدث ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام

الا ومنانری است که پیشش ترجمه حال او نگاشته شد تتمیم آن ترجمه را گوید مشار الیها در ملازمت محدث مشهور حافظ ابو طاهر السلفی بسر میبرد وابو الحجاج صاحب کتاب الف با با پسر مشار الیها که معروف بابو الحسن علی بن حمدون است همدرس بوده ودر نزد ابو طاهر السلفی تحصیل مینموده و در ماه جمادی الاخری سال پانصد وشصت ودو ابو الحجاج از الفقیه اجازه گرفته وابو الحجاج بمناسبتی میگوید الفقیه بمن اذن داد ودانست که مجموعه اشعار اورا که خود نوشته وبرای من فرستاده قرائت وروایت نمایم وبرخی از اشعار از یک قصیده طویله که در مدح حافظ السلفی است بشرح ذیل ذکر مینماید

اعواسنا قد اشرقت ایامها ... وعلا علی ظهر السماك خیامها
والروض متبسم بنور اقاحه ... لما بکی فرحا علیه غمامها
والنرجس الغض الذی احداقه ... ترنو فیفهم ما تقول خزامها
والورد یحکی وجنة محمرة ... الخجل من فرط الحیاء لثامها
وشقائق النعمان فی وجناته ... خالات مسك خالها رقامها

وبعد از اکمال تشبیب شروع بمدح حافظ السلفی کرده

یا صاح قم لسعادة قد اقبلت ... وتنبهت بعد الکری نوامها
واجمع خواطرنا النجلی فکرنا ... لما تجرد للقریض حسامها
مدح الامام علی الانام فریضة ... فخر الائمة شیخها وهمامها
الحافظ الحبر الذی شهدت له ... ارض العراق بفضله وشآمها

واخر قصیده را طوری خوب گفته که بحض لطافت ورشاقت اوایل ان را فراموش مینماید ...ست و دختر حسین بن اویس از جانب ترکان وزنی بدیع الجمال بوده وباعم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملك ظاهر برقوق از ملوك چرکسه اورا تزویج کرده وبعدها طلاق داد عمزاده او شاه ولد ابن شاهزاده بن اویس اورا بزنی بگرفت چون ببغداد بازگشتند عم او احمد درگذشت وشاه ولد شوهر مشار الیها بتخت پادشاهی نشست اما او شوهر خود را نابود نموده وخود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف باو حمله کرده بکمال بغداد را در بند محاصره داشتند واز راه دجله خود را بواسطه رسانید وشوشتر را متصرف شد اما لی اورا با محمود بن شاه ولد پسر شوهر او بمسند حکمرانی متمکن کردند ومحمد را نیز هلاك ساختند

درسال هشتصد و نوزده هجری خود مستقلاً حکمران شد در بصره با اعراب حرب کرده و جزیره و اطراف بتصرف مشار الیها در آمد و بنام او خطبه خواندند و سکه زدند آخر الامر در سال هشتصد و بیست و دو درگذشت در انباء ابن حجر ذکر شده و شده ا توتی اتون زوجه ملا بقائی که مصاحب میر نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و مزاج مبارک داشت با شوهر و زن اکثر مشاعره و باهم ظرافت

مزاح دست میداد نوبتی ملا این رباعی گفت

کاواک شده چو نی از او پشت مرا
بیدار کند بضرب انگشت مرا
هم خوابگی سست رگی کشت مرا
قوت نه چنانکه با تو اندر داشت

وبجای این رباعی در جواهر العجائب این رباعی بنظر آمد

شبها همه پشت سوی من خواب کنی
یاران ستم پیره زنی کشت مرا
گر پشت بسوی او دمی خواب کنم

توتی نیز در جواب رباعی را نوشت

روزی نبود از و بجز پشت مرا
بهتر بود از پشت دو صد مشت مرا
ملا همه ناز و غمزه ات کشت مرا
بگذار که دل گرفت از پشت مرا

توتی تخلص زنی از مخدرات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش طبعی و لطیفه گوئی بدرجه کمال بوده و نقل کرده اند که شوهر توتی با مردی پسر بپرداز زن ملتفت نمیشد توتی ازین ادای نامعقول بجان آمد و این رباعی را بمناسبت انشا نمود

آن شوخ که هست حسن عالم گیرش
یارب چه شود شبی بخوابم زیرش
ای خواجه بیا تا من و تو صلح کنیم
تو با کونش بساز و من با کیرش

مرد بدیدن این دو بیت متنبه شد و امرد را وداع کرد و توبه نصوحا از فعل بد نمود و پیش توتی رفت و بادوی انس گرفت و در آفتاب عالمتاب اختر بنظر آمد که نصوحا شخصی بود در شیراز ریش و بروت نداشت و پیوسته رخت زنان پوشیده در حمامی که مخصوص برای غسل زنان بود می رفت و خدمت مشت مالی میکرد و در اثنا از قصص و حکایات شهوت انگیز بعشوه های دلربا و غمزه های بلا خیز و حرکات دیگر زنان را مست میکرد و بسر شوق و ذوق میاورد و دمی آمیخت باین عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی نشناخت که مرد است روزی دختر حاکم در آن حمام آمد و نگین قیمتی از انگشتر او جدا شد دختر در حمام را بست و در جستجوی آن نگین بر آمد

نصوحا لرزه براندامش افتاد پریشان و گریان و بحضور قلب سر بسجده گذاشته گفت خدایا عزتم نگهدار که رسوا نشوم و من توبه میکنم که باز بیه کاری نخواهم کرد هنوز در سجده بود که نگین را از جامه زنی بیرون آوردند نصوحا شکر خدا را بجای آورده فرصت یافته از حمام بیرون آمده بخانه خود رفت و رخت زنان از بر انداخت و لباس مردان پوشید و پیش مجتهد رفت و بحکم توبوا الی الله توبة نصوحا توبه کرد و از ابرار شد و توبهٔ او در السنه و افواه مشهور گردید تصوبر بهنه مرشد آبادی از میر خوشش عظیم آبادی شنیدم که نام او ملقب خانم بود شعر اردو میگفت و این یک

بیت فارسی هم از افکار اوست	فتنه زائی منت شناخته ام
بدبلائی منت شناخته ام	خوشش نقل کرد که روزی تصویر پسر شیر خوار

خود بر دوش گرفته در صحن خانه استاده بود میر عشقی شوهر وی که مرد شاعر بود این مصراع برخواند

دیدم بدوش آنمه طفلی پری نژادے	تصویر بالبدیهه مصراع دیگر را گفت
چون مصرعی که باشد پیوند مستزادی	حرف الثاء

ثبیتہ بنت یعار زوجهٔ ابو حذیفه است و ابو حذیفه از اکابر قریش و پسر عتبة بن ربیعه و برادر هند بنت عتبه است ابو حذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در عداد صحابه معدود گردیده و بارض حبشه مهاجرت کرد و از انجا بمدینه منوره مراجعت نمود در تمام غزوات ملازمت خدمت حضرت رسول صلعم را داشت تا در یوم الیمامه شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارزمی طلبیدند و اصحاب نبوی را بجنگ تن بتن دعوت میکردند رسول اکرم صلعم او را از رفتن بمیدان منع فرمودند و هند خواهر ابو حذیفه در آنغزوه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و الحاد خود اصرار مینمود و بنا بر حمیت جاهلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشاد کرده گفت

فاشکرت ابا ربّاك من صغر	حتّی شبت شبابا غیر محجون
الاحول الاثعل المشؤم طائره	ابو حذیفة شرّ الناس فی الدین

آما ثبیه زوجهٔ ابو حذیفه صحابیه است مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و درایت بوده است و ثبیه بنت الربیع و ثبیه بنت سلیط و ثبیه بنت الضحاك و ثبیه بنت النعمان نیز چهار زن صحابیه بوده اند و ثبیه بنت حنظلة الاسلمیه یکی از نساء تابعیه میباشد ثویبه جاریهٔ ابو لهب عم حضرت

رسول صلعم بوده ومژدهٔ ولادت سید انام را بابولهب او داده وابولهب او را آزاد کرد واول زنی که بشرف دایه گی آن بزرگوار نایل شد ثوبیه بود بعد حلیمه را این شرافت نصیب شد ثوبیه وقتی که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیرخواره داشت مسروح نام وچون ابوسلمة بن عبد الله بن جحش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند وعقیده بعضی اینست که سید عالمیان ابتدا الکیفیة از پستان آمنه شیر خورده اند بهرحال ثوبیه حمزه سید الشهدا را نیز شیر داده است مأثور است که چون ابولهب بحضرت رسول صلعم ایمان نیاورده درگذشت او را برادرش حضرت عباس بخواب دیداز او پرسید که در چه حالی گفت در نار جحیم وعذاب الیم همین قدر در شب دوشنبه بجهت اینکه ثوبیه را بمژده تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در اسلام ثوبیه اختلاف کرده اند ما محض دایه گی حضرت رسالت پناهی در این محل ذکر از و نمودیم ثریّا) معشوقه عمر بن ابی ربیعه المخزومی از متقدمین شعرای اسلام ودختر عبد الله بن الحرث بن امیّة الاصغر است واز جمله اشعار رائقه که عمر بن ابی ربیعه در حق او گفته در وقتی بوده است که سهیل بن عبد العزیز بن مروان مشار الیها را تزویج نموده وآن قصیده ایست طولانی که ابتدای آن اینست

ایّها الطارق الذّی قد عنانی

زار من نازح بغیر دلیل

و در این قصیده می گوید شعر

عمرک الله کیف یلتقیان

وسهیل اذا استقلّ یمان

افتراق ثریّا وتزویج او بسهیل عمر بن ابی ربیعه کیفیّة

ضاقنی الهمّ واعترتنی الهموم

بهواکم وانّنی مرحوم

وانرا مزین ومطیّب ساخته برای ثریا فرستاد

کتاب مولّه کمد

یورقه لهیب الشوق بین النحر والکبد

[illegible]

بعدما نام سامر الرّکبان

یتخطّی الیّ حتّی اتانی

ایّها المنکح الثّریا سهیلا

هی شامیّة اذا ما استقلت

ولطف این اشعار پوشیده نیست نیز کلام

من رسولی الی الثّریا فانّی

یعلم الله انّنی مستهام

نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ قوهی نوشته

کتبت الیک من بلدی

کئیب واکف العینین بالحسرات منفرد

چون ثریا این ابیات را بدید و برخواند بشدت

گریست و بر سبیل تمثیل این شعر بر زبان آورد	بنفسی من لا یستقل بنفسه
ومن هو ان لم یحفظ الله ضایع	بعد از آن این ابیات انظم کرده نزد عمر بن ابی ربیعه فرستاد
اتانی کتاب لم یر الناس مثله	امد بکافور و مسك و عنبر
وقرطاسه قوهیة و رباطه	بعقد من الیاقوت صاف و جوهر
وفی صدره منی الیك تحیة	لقد طال تهیامی بکم و تذکری
وعنوانه من مستهام فؤاده	الی هائم صب من الحزن مسعر

عبدالرحمن السهیلی که شارح سیرهٔ ابن هشام است گوید ثریا نوادهٔ قتیله بنت النضر میباشد و قتیله زوجه حارث بن امیه جد ثریاست یعنی ثریا دختر پسر او بوده و بعضی قتیله را خواهر نضر دانسته اند ولی سهیلی گوید صحیح نیست که دختر اوست (حرف الجیم) جان فدا قادین لفظ قادین بنظر میاید که تصحیف خاتون باشد بهر حال این زن در حرم مرادخان ثالث سلطان عثمانی اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در معظمات امور دخالت مینموده و وساطت او اسباب پیشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان مرادخان نیز همان نفوذ و قدرت مانده از قرار مذکور منشاء آثار خیر گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و سقاخانه ساخته بهترین صفات او اینکه اعانت ظالم را نهایت شنیع میشمرده و برادر او ابراهیم پاشا چون از طریق انصاف عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجهٔ کمال رسانید جان فدا قادین مهر خواهری را بر کنار نهاده در حبس و قتل او ساعی گشت جرباء بنت قسامه مادر زن حضرت امام حسن ع و مادر ام اسحق بنت طلحه بوده و حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احتراز میکردند چه با وجود او انها را نمایش و بهائی نمینماند بنابراین او را جرباء میگفتند و جرباء آن کسی است که بنا خوشی جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مسری ایمن مانند و بنت قسامه را بحس دوری جستن زنان از وی جرباء گفته اند و آسمان را هم نظر بکواکب جرباء میگویند. ظاهرا عقیل بن علفة المری نیز دختر با رهٔ دیگری باین اسم داشته است جعده دو نفر صحابیه که هر دو از انصار و اهالی مدینه منوره بوده جعده نام داشته اند و جعده زوجه حضرت امام حسن ع که آنحضرت را باغوای معاویه بایزید مسموم ساخت که بوصال الحی از آن پدر و پسر

رسد و نرسید از موضوع ما و ما نحن فیه خارج است **جانان بیگم** از زنهای مملکت هندوستان و پدرش عبد الرحیم خان بن بیرام خان ملقب بخان خانان بوده خود از علم و فضل بهره وافی داشته و تفسیری بر قران کریم نگاشته جهانگیر پادشاه از سلاطین هند صیت حسن صوری و فضایل معنوی او را شنیده و بخواستگاری او فرستاد او دندانهای خود را کنده و گیسوان خود را بریده در جعبه گذاشته نزد پادشاه فرستاد پادشاه این حرکت را دلیل عفت او دانسته تحسین کرد مشار الیها سال هزار و هفتاد در گذشت این شعر از وست

عاشق ز خلق عشق تو پنهان چسان کند	پیداست از دو چشم ترش خون گریستن

الجلیلة السلطانیه دختر ملک عادل ابی بکر بن ایوب ایوبی و محدثه بوده است مونثه نام که بواسطه جلالت قدر و فضل و علم خود این لقب یافته است **جمال النساء** ام الخیر البغدادیه است که پیش ذکری ازان نمودیم مشار الیها مقارن سال ششصد هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مفاخرت جنس نسوان دانسته اند او را جمال النساء گفته محدث بن عساکر و فاطمه بنت سلیمان و قاضی ابی الخوئی و قاضی تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبد الله الدائم و ابن سعده و ابن شحنه از مشار الیها اجازه گرفته اند **جمیله** دختر ناصر الدوله از ملوک بنی حمدان بوده بجود و سخا او را ستوده اند از جمله نوشته اند این زن در سال سیصد و شصت و شش هجری بزیارت مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما رفت و خیرات بسیار از وی بظهور رسید از جمله تمام حاج را شربت داد و در خانه مکه ده هزار دینار بذل کرد و سیصد غلام و دویست کنیز آزاد نمود و پانصد راس راحله به پیادگان حاج بخشید مختصر در آن سفر جمیله چندان بعطا و اعطا پرداخت که مردم سفر حج ام جعفر زبیده و مواهب و خیرات او را فراموش کردند و عام جمیله معروف شد و هر سال که خیر و برکت زیاد عاید مردم میگردید آن سال را عام جمیله میگفتند و دوازده نفر زن صحابیه مسماة باین اسم بوده که از انجمله است جمیله بنت ثابت که بام عاصم معروف و پیش ذکری از وی شده است و جمیله بنت عبد الله زوجه ابن ابی ثابت ابن قیس بن شماس است که اول صیغه طلاق خلعی در باب او جاری شده چنانکه در کشاف در سوره مبارکه بقره مسطور است **جمیله اصفهانی** زنی خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان بوده در اصفهان نشو و نما و در هندوستان سیاحت نموده است این شعر از وست

جز خار غم نرست زگلزار بخت ما	انجم خلیند در جگر بخت بخت ما

جنان محبوبه ابونواس شاعر و جاریهٔ صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بخانوادهٔ عبد الوهاب الثقفی محدث که در بصره میزیسته اند بوده و اخبار و اشعار ابونواس را روایت مینموده ابو نواس با و مفتون شده و اشعار زیادی برای او گفته سالی جنان بحج رفته و ابونواس نیز به امید وصال او عزم بیت الله کرده و در همان وقت این ابیات مسطور ذیل را بنظم آورده

الم ترانّنی افنیت عمری	بمطلبها ومطلبها عسیر
فلمّا لم اجد سببًا الیها	یقرّبنی واعیتنی الامور
حججت وقلت قد حجّت جنان	فیجمعنی وایّاها المسیر

و ابونواس در اینسفر قطعه در تلبیه نظم کرده و که نقادان با بصیرت تمجید نموده اند حسب المناسبه آن

قطعه در این محل مسطور می شود

الٰهنا ما اعدلك	ملیك كل من ملك	
لبّیك قد لبّیت لك	لبّیك ان الحمد لك	والملك لا شریك لك
واللیل لمّا ان حلك	والسابحات فی الفلك	علی مجاری المنسلك
ما خاب عبد امّلك	انت له حیث سلك	لولاك یا ربّ هلك
كلّ نبیّ وملك	وكلّ من اهلّ لك	سبّح اولبّی فلك
یا مخطئا ما اغفلك	عجّل وبادر اجلك	واختم بخیر عملك
لبّیك انّ الملك لك	والحمد والنعمة لك	والعزّ لا شریك لك

چنین معلوم میشود که ابونواس از جنس نسوان فقط بجنان مایل و مفتون گردیده. جوده بائی زوجه جهانگیر شاه پادشاه هندوستان دختر راجه اودی سنگه والی جودپور بوده و در لطیفه گوئی و حاضر جوابی مشهور گردیده است و در حرف حاء در ترجمه حال حیات النساء بیگم ذکری از حاضر جوابی این زن خواهد شد جوهره دختر هبة الله بن الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان بنت الدوامی ذکری از و کرده ایم این زن در بغداد میزیسته و از خانوادهٔ معتبره دارای حلم و ادب بوده و زنان را وعظ و نصیحت مینموده نزد شیخ ابو النجیب و ابو الوقت تحصیل و استماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابو النجیب او را بزنی گرفت و سیده بنت عبد الرحیم از او

بوجود آمد در سال ششصد و چهار هجری یکشب در حالتی که مستمم وضو ساختن و ادای نماز بود ارتحال نمود و جوهره جاریه ست لغتیست و جوهر اسم جاریه ایست از مهدی عباسی که برا و تحکم و تسلطی داشته است جویریه چنانکه در عنوان امهات المؤمنین اشاره نمودیم جویریه از زوجات طاهرات حضرت فخر کاینات و دختر حارث بن ابی ضرار رئیس عشیره بنو المصطلق و از قبیله خزاعه میباشد در غزوه بنی المصطلق اینزن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصه ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک خود قرار داد مبلغی معین کار سازی کند و از قید رقیت خلاص شود و محض استعانه بحضور حضرت رسالت پناهی آمده عرض کرد یا رسول الله انا جویریه بنت الحارث سید قومه و قد اصابنی من البلاء مالم یخف علیک و قد کاتبت علی نفسی فاعنی علی کتابتی رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم تمام مبلغ معهود را دادند و مشار الیها را شرف ازدواج خود ارزانی فرمودند اصحاب که این بدیدند از قوم و قبیله جویریه هرکه را در تحت تملک داشتند محض احترام قرابتی که با پیغمبر حاصل نموده بود آزاد کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیله خود بدرجه جویریه خیر باشد در مسامرات محی الدین مذکور است که اینزن هفت حدیث شریف از سید انام روایت کرده است دو نفر صحابیه نیز مسماة باین اسم بوده و یکی از آن دو نفر دختر ابوجهل و زوجه عتاب بن اسید است که پس از فتح مکه بشرف اسلام مشرف گردید جهان خانم طیب الله مضجعها همین بانوی کریم الاصل معظم و همین خاتون عظیم الشان مفخم صدف گوهر انور شهریاری سپهر فروزنده مهر کرامت و کامکاری شرف جهان و زیب زمان و زین زنان مادر فرخنده سیر اعلیحضرت شاهنشاه تاجدار و لینعمت همایون ما ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که بکمال حسن تدبیر بی‌شمار و مشیر و معین و ظهیر صیانت مینمود و با صالت رای و متانت فکر و حصافت عقل مهران بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می افزود بیت

بنان و کلکش اندر قلم و تحریر	دبیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامه او بر بیاض صفحه عدل	بخط ریحان منشور حکم و فرمان بود

فی الحقیقه صفحات خطوط آن مفخمه معظمه طاب ثراها که هر یک محض بذل عطیه و عطای وظیفه و اعانت ملهوفین و تأمین خائفین و حمایت ضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده

قطعاتی است که دارندگان شطری و سطری ازان را از عقد مروارید گرامی تر دارند و وسیلهٔ افتخار دودمان خود شمارند و همین کمالات و بنان و تقریر و بیان و رای صائب و هوش ثاقب بود که پس از ارتحال شهریار سپهر ورماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه تفریق کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت ایران برداشت و بحکام ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال و عمال اقطار را در تحت نظم و استظام گذاشت تا موکب منصور اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران از دار السلطنه تبریز بدار الخلافه طهران شرف ورود ارزانی فرمود و تخت کیان را بجلوس میمنت مانوس مزین نمود و تفصیل این اجمال که محتوی بر تسهیل هزار اشکال است تاریخی مبسوط میسبناکه مورخین این دولت ابد آیت نگاشته اند و برای طالبین خبر و حافظین سیر گذاشته و اگر ما بخواهیم بتکرار و شرح آن گرائیم باید کتابی جداگانه تالیف نمائیم و آن از تناسب وضع این دفتر خارج گردد و مستوفی هفتاد من کاغذ شود پس همینقدر گوئیم این ملکهٔ معظمهٔ ایران که روانش در غرقاب جنان مبتهج و شادان باد دودهٔ حضرت زادهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه فرزند امیر کبیر محمد قاسمخان بن سلیمانخان اعتضاد الدوله قوانلوی قاجار و والدهٔ ماجدهٔ او خواهر بطنی حسنعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه است

در سال یکهزار و دویست و چهار هجری با	محمد شاه آن شاه درویش دوست
که شاهی سپاهی بجر دار او سبت	مزیت مزاوجت حاصل نمود و در مهام

ملکی بامراحلی بر نفوذ او امر دولت افزود و در هر مورد و موقع کمال کفایت و وفور درایت خود را ظاهر فرمود در سال هزار و دویست و چهل و هفت در ششم ماه صفر المظفر وجود مسعود همایون اعلیحضرت خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطن طاهر او باطن و ظاهر جهانرا آرایش داد و در تمام عصر شهریار سپهر رو در یک قسمت از عهد معدلت مهد خسرو منصور ان معظمه ملکی رایه مهربانی مادرانه خلقی را بجفالت پدر بود از صنایع عالیه در خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت و تفنن را گاهی گل دوزی میکرد که ارباب خبرت و سلیقه را بحیرت میآورد افسوس که در سال هزار و دویست و نود هجری روز دوشنبه ششم ماه ربیع الثانی در انوقت که موکب مسعود خسروانی در اقلیم اروپا خاطر بیضا مظاهر همایونی را بکشف دقایق مشغول میداشت ملکهٔ معظمه روح ابتهاج روحانی لوای عزیمت بهشت افراخت طایر روحش در خلد برین سدره نشین شد اگر تفقد اعلیحضرت

شاهنشاه و جهان که دوام عمر جاویدش اسباب رفاه است ایه تسلیت نبود گروهی انبوه بخاک سیاه
می نشستند اما وزیر مرحومه ستر کبری و مهد علیا نور الله مضجعها مرحوم شاهزاده معظم علیقلی میرزا ابن
خاقان المغفور فتحعلی شاه الملقب باعتضاد السلطنه بود که علم و فضل و فهم و عقل و تجربه و بصیرت و بزرگ
منشی و خبرت او آفاق را گرفته و صیت آن باصقاع و اقطاع رفته است و از خصایص معظمه
مرحومه رضوان الله علیها آنکه عقلی کامل و ذوقی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع
و حذقی مفرط داشت و بر دانشمندان و کارآگاهان حکمت و فنی کامل میگذاشت طبقات
مردم را حسب المراتب شناسا بود و در عواقب کلیه امور بینا مآثر خیریه اش زیاد و از آنکه بشمار
آید و بهوشمند عدادان را التعداد نماید نثر با نوشته که بلالی منثور ماند و نظمها که چون لجاجی قلاید
برخوردار شده ازان جمله است بیت

از مرد و زن آنکه هوشمند است
اندر همه حال سربلند است
بیدانش اگر زن است اگر مرد
باشد به مثل چو خار بی ورد

صبیه پاک ملکه معظمه ستر کبری مهد علیا جهان
خانم روضه مقدسه معصومه قم و زاویه منوره بقعه امام هفتم میباشد آن تربت ریحان نکهت
بمیاه رحمت سیراب باد بنبی الرحمة و آله الامجاد جهان آرا بیگم دختر شاهجهان
از سلاطین هندوستان و از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل که ترجمه حال ان نگاشته بوجود آمده
و جمیله بوده با طبع موزون و با دبا و شعرا زیاده بذل و بخشش نمود مقبره او در شهر دهلی در بقعه شاه
نظام الدین اولیا معروف به زرزری بخش رحمة الله علیه وفات او در هزار و نود و دو هجری بر روی
لوح مزار او این شعر که از افکار خود مشارالیها نگاشته

بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا
که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است

جهان خاتون شاعره بوده است
شیرازیه و بالدار معاصر عبید زاکانی شعرا و ظرفا غالبا در مجلس او حاضر میشده و بکمال احترام را باو
می نموده اند این شعر رشیق از وست

مصور نیست که صورت ز آب میسازد
ز ذره ذره خاک آفتاب میسازد

جهان اسم یکی از زوجات شاه اسمعیل
اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیست مگر
یک بیت که باو نسبت داده اند در حرف حاء در ترجمه حال حیات بیاید جهانی شاعره دهلوی

یکی از امراء بود و این بیت از اوست

قد رعنای وی و سرو چمن هر دو یکی است
گل باغ و رخ آن غنچه دهن هر دو یکی است

حرف الحاء

حاجی قادین دختر اسکندر پاشا از وزرای مرحوم سلطان بایزید خان و مسماة بحاجی مهرشاه خانم است صاحب حدیقة الجوامع گوید در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا جامع و تکیه و در حمامیه محله دارد و آقا محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته را ذکر کرده مینویسد از دویست سال قبل آبا و اجداد ما در محله حاجی قادین ساکن بوده اند و هم اکنون ما در همان محله متمکن هستیم و میدانیم که حاجی قادین مشار الیها در انجا جز حمام چیزی نداشته و جامع شریف از مرحوم خضر بک چلبی العالم است که یکوقتی قاضی اول اسلامبول بوده و محله را نیز باسم او منسوب داشته بودند حاجی قادین در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نمود و جامع شریف و محله باسم او منسوب شد قبر حاجی قادین در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع و مقبرهٔ خضر بک قریب بزیرک در حول بوستانی تربه کزلیا شد

حبی زنی مدنیه است که مکرر شوهر کرده و به شبق معروف شده در حق او گفته اند اشبق من حبی صاحب مجمع الامثال در شرح همین مثل گوید در وقتی که مروان بن حکم والی مدینه منوره بود پسر حبی که سی چهل سال داشت بمروان عرض و شکایت کرد که مادرم بجوانی ابن ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشار الیها را احضار و استفسار نمود آن زن در کمال بیشرمی بعضی سخنان بپسر خود گفت که بر فرط شبق او دلالت داشت لهذا باین صفت ضرب المثل شد و گفتند اشبق من حبی و هدبة الخشرم العذری گوید

فما وجدت وجدی بها ام واحد
ولا وجد حبی بابن ام کلاب
رأته طویل الساعدین عنطنطا
کما انبعثت من قوة وشباب

هدبه در بیت ثانی از اینده و بیت بعضی الفاظ حبی را که در حضور مروان گفته و شوهر خود ابن ام کلاب را وصف کرده ایراد و استعمال نموده و عبارت حبی اینست یا بوذعة الحمار اما رأیت ذلک الشاب لقد ود العنطنط والله لیصرعن امک بین الباب والطاق فلیشفین غلیلها ولتخرجن نفسها دونه ولوددت انه ضبث وانه ضبته وقد وجدنا خلا از زنهای مدینه حبی را خوا بینا میدیدند یعنی او را بمنزله ام البشر میدانستند چه بانها اقسام مواقعه را باسم قنع و غربله و تحیر و دمر بیاموخت

واین حبی غیر از حبی دختر اسود است که از طایفه بنی بحتر بن عتود بوده حبابه مغنیه بوده است مشهوره و او و سلامه که
نیز مغنیه ایست معروف به قینتی یزید است چه یزید بن عبد الملک اموی باین هر دو عشق داشته
وطوری مهر ابید و کنیزک او را مقهور نموده بود که گویا انها مالکند و یزید مملوک است و در حق بعضی
مغنیه ها که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند احسن من قینتی یزید خلاصه حبابه جاریه بوده است
مدینه از شخصی معروف بابن رمانه یا ابن مینا و او را عالیه میگفته اند و مالک او نهایت سعی را در تربیت
او نموده چنانکه از مهره موسیقی ان عصر که ابن سریج و ابن محرز و مالک و معبد و جمیله و عزة المیلاء
بودند حبابه تعلیم گرفته و پس از انکه بدرجه کمال رسید بیزید فروخته شد و مسماة بحبابه گردید در اغانی مسطور
است که یزید مزبور در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بچهار هزار دینار سعده بنت
عبد الله بن عمرو بن عثمان را بزنی گرفته و همینقدر نیز مهریه داد و ربیحه بنت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر را
در حباله نکاح خود در آورد و بعد از ان عالیه را بچهار هزار دینار خرید سلیمان چون این اسراف و تبذیر او
بدید در غیاب او گفت من ناچار یزید را خواهم سپرد که نتواند در ان دخلی کند و دیگر باو مداخله
نخواهم داد یزید این حرف را شنید و بترسید و عالیه را بصاحبش رد کرد اما همیشه در خیال او بود تا نوبت
خلافت باو رسید زوجه او سعده دید و دانست که یزید در هر حال عالیه را خواهد خواست محض استمالت مشار الیها
را خریده بیزید تقدیم نمود و یزید نهایت ممنون شد و او را مسماة بحبابه ساخت و اندک اندک میل او
بحبابه رو بازدیاد نهاد و شب و روز با او بشرب خمر مشغول گشت و جز تعیش و صحبت با او بکاری نمی
پرداخت و امر خلافت مهمل مانده بود گویند بعضی اوقات یزید بنغمات حبابه دستهای خود را
بهم میزد و میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم روزی هنگام ادای این عبارت حبابه گفت خلافت را
بکه وامیگذاری یزید گفت بتو وامیگذارم جار الله زمخشری از نصایح الکبار خود در شرح مقامه
زهریه نقل کرده گویند روزی یزید بن عبد الملک گفت میگویند دنیا برای مردم هیچوقت بی کدورت
نیست من امروز کاری خواهم کرد که اسباب تکذیب این حرف باشد انگاه در باغی با صفا بزم
عیشی ترتیب داد و خواص ندمای خود را بخواند و بعشرت نشست و بآواز حبابه اهتزازی حاصل
کرده میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم گرم عیش و شادی بود که دانه اناری گلوی حبابه را گرفت
و انچه کردند بیرون نیامد و در ساعت ان مغنیه جان بداد و روح یزید گوئی پرواز کرد و خرمی

او مبدل لغنی شد و تقدیر الهی نگذاشت روزی بی کدورت بمسرت بسر برد بعد از هفت روز که با حمی جانکاه و جگر سوز زندگانی می نمود راه آنجهان پیمود و زمخشری که در مقامه زهدیه میگوید اذکر
المرو انی و مامنی به من خطرة علی راسه مصبوبة حین غضت بحبة الرمان
اشاره بهمین واقعه میباشد و مقصود از مروانی همین یزید است صاحب صحائف الاخبار گوید یزید سه روز نعش حبابه را دفن نکرد و در آن سه روز نه سخن گفت نه بطعام و شراب رغبت نمود ابن اثیر در کامل و فیروزآبادی در قاموس حبابه را بتخفیف با ضبط کرده و در اوقیانوس بتشدید با مضبوط است حبابه محدثه ایست با فضل و علم که ابوسلمة التبوزکی شاگرد او بوده است و حبابه الوالبیه و ام حبابه از تابعیات هستند و از حبابه والبیه علماء اثنی عشریه معجزاتی در حق ائمه اطهار بشرح مبسوط نقل می کنند حبیبه دختر عبد العزی العوراء بوده و طبع قادر داشته و در دیوان حماسه درباب مدایح پنج شعر او را ثبت کرده و آن اینست

فکسا منا سمها النجیع الاسود
بجنوب مکة هدیهن مقلد
ابدا ولکنی ابین وانشد
نفض الوعاء وکل زاد ینفد
لاتخرقنه فارة او جد جد

انی الفتی بر تاکاه ناقتی
انی و رب الراقصات الی منی
اولی علی هلک الطعام الیة
وصی بها جدی و علمنی ابی
فاحفظ حمیتک لا ابالک و احتر

حبیبه بنت عبد الرحمن دختر زین الدین عبد الرحمن ابن الامام جمال الدین ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعیل بن المنصور المقدسی محدثه بوده است مشهور به ام عبد الرحمن حبیبه و در استاد حدیث و نقد روات ان ید طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم الیلدانی و خطیب مردان استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الزعبی و فضل الله بن عبد الرزاق و غیرهما از محدثین بغداد باو اجازت داده و عموماً نیز ان را بعفت و صلاح ستوده اند وفات حبیبه بنت عبد الرحمن در ماه شعبان سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در سنه هفتصد و بیست و هشت از مشار الیها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النصر که در احوال مشاهیر عصر خود نوشته ذکری از او نموده

جنبیه خانم شاعره ایست در ادبیات ماهر پدرش علی پاشا اهل هرسک میباشد محمد ذهنی افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء گوید من واین زن هر دو در سال هزار و دویست و شصت و دو متولد شده ایم و مشار الیها الآن در اسلامبول در تحت فراوجیت محمد افندی کاتب است

وغزل مسطور در ذیل ازو میباشد

پیرای قاشی یای ارتق تیر دیرته مژگانک
سینه نو پاره لر اچدی درونه تیغ هجرانک
وصالکدن بزی دور ایلدک وار اولسون جانانک
سنی بیدین دیمشلر دی ازلدن یوقدر ایمانک
امیداتیمز اسیر درد اولاملر غیری درمانک
جگر دو تیغ غمزک زخمی وارکن اتمه پیکانک
نگاه مستکه جانا که شایان کوردک اغیاری
اوغافل بیخبر نادان حد دیه هدم اولمسین
امید مرحمت قلمق عبث در سندن ایکافر
جنبیه بیدوا دردن خلاص اولمقدر مشکلده

حجابی دختر بلالی از اهالی استرآباد بوده و بعضی اورا دختر خواجه حاجی دانسته اند طبع خوش داشته شعر ازو

مران بخواریم ای باغبان ز گلشن خویش
که پنجه ور دکر کل بخاک یکسان است

حجابی از نسوان کلپایگان و شاعره صبیح المنظر خوش طبعی بوده این بیت ازوست

حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من
ورنه مجنون تو رسواتر ازین میبایست

حجناء دختر نصیب است و در نظم اشعار مانند پدرش دستی داشته و این هر دو از شعرای عهد عباسیین میباشند نصیب در اصل عبد بوده و در یمامه نشو و نما نموده بعدها اورا بمهدی عباسی فروختند و مهدی چون اشعار اورا بشنید اورا آزاد و تجید و مکنی به ابو الحجناء کرد و کنیه در عرب چون مخصوص بطبقه عالی است این معنی اسباب مفاخرت نصیب گشت و حجناء دخترش را مشهور ساخت وقتی مهدی خلیفه در محلی موسوم بعیسی آباد مشغول تفرج بود حجناء و پدرش بحضور خلیفه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند بیت

رب عیش ولذة ونعیم ... وبها بمشرق المیدان
بسط الله فیه ابهی بساط ... من بهار وزاهر الحوذان
ثم من ناضر من الشب الاخضر ... ین هی شقایق النعمان
مد الله بالمحاسن حتی ... قصرت دون طولها العینان
حففت حافتاه حیث تناهى ... بخیام فی العین کالظلمان
زینوا وسطها بطارمة مثل ... الثریا یحفها النسران
ثم حشو الخیام بیض کامثال ... المهی فی صرائم الکثبان
یتجارین فی غناء شجی

اسعدانی یامخلتی جلوان فبقصر السلام من سلم الله وابقی خلیفة الرحمن
ولدیه الغزلان بل هن ابهی عنده من شوارد الغزلان یا الهٔ منظراویو سرود
شهدت لذتیه کل حصان خلیفه را بسیار خوش آمد وتحسین کرد وبجر بایت از پدر ودختر هزار درهم
عطا نمود پس از زمانی حجنا بحضور عباسه بنت المهدی رفت واشعار ذیل را در شکایت از قحط وغلا وتنگی بیان کرد

ایدنا الدنیا عباسة الخیر لے حمی	وقد عجفت ام المهاری وکلت
وماترکت منا السنون بقیة	سوی رمة منا من الجهد رمت
فقال لنا من ینصح الرای نفسه	وقد ولت الاموال عنا فقلت
علیک ابنة المهدی عوذی بنیها	فان محل الخیر فی حیث حلت

عباسه یکدست لباس وبعضی عطر بایت باسه هزار درهم باو داد حجنا ادای تشکر را این ابیات بنظم آورد

من ضرب تسع وتسعین محککة	مثل المصابیح فی الظلمات تلق
اما الحسود فقد امسی تغیظه	غما وکاد برجع الریق یختنق
وذو الصداقة مسرور لنا فرح	بادی البشارة ضاح وجهه شرق

حذام عربیه ایست از عشیره عنزه دارای رای صائب وگفتار متین ودرحق او گفته شده

اذاقالت حذام فصدقوها	فان القول ماقالت حذام

واین شعر بدرجه اشتهار رسیده وضرب المثل گردیده است ابو الفضل میدانی گوید این شعر را
لجیم شوهر حذام در وقتی که مابین حذام وصفیه که آن نیز زن دیگر لجیم بوده نزاعی واقع میشده می
خوانده ومقصود او این بوده که هرچه حذام گوید صحیح است بعضی بجای فصدقوها فانصتوها نوشته اند
یعنی فانصتوا لها مثل واذا کالوهم که بمعنی واذا کالوا لهم میباشد وحذام مبنی بر کسر است حره
زینب ام المؤید است که از نسوان مائه پنجم وششم هجری ودارای فضل وعلم بوده واو از زینب الشعریه
نیز گفته اند حسانة التمیمیه دختر شاعر مشهور ابو الحسین الاندلسی است که در ادبیات یدی
طولی داشته وقتی پدرش درگذشت او ازجهة معاش درمانده وبی کفیل ماند چه هنوز کسی
او را بزنی نگرفته بود لهذا ابیات مسطور در ذیل را بنظم آورده بعرض حکم خلیفه اندلس

رسانید عنایت ومرحمتی باو نمود	انی الیک ابا العاصی موجعة

اتی الیک ابا العاصی موجعة ‏ ‏ ‏ ابو الحسین سقته واکف الدیم

قد کنت اربع فی نعماه عاکفة ‏ ‏ ‏ فالیوم آوی الی نعماک یا حکم

انت الامام الذی انقاد الانام له ‏ ‏ ‏ وملکته مقالید النهی الامم

لا شیٔ اخشی اذا ما کنت لی کنفا ‏ ‏ ‏ آوی الیه ولا یعرو لی العدم

لا زلت بالعزة القعساء مرتدیا ‏ ‏ ‏ حتی تذل الیک العرب والعجم

حکم مبلغی باو عطا کرد و بوالی بصره که مشار الیها از اهالی آن ناحیه بود حکم نمود که جهاز عروسی او را ترتیب دهد حسن المغنیه مغنیه ایست مشهوره از اهالی بصره و در شعری که در ذیل مسطور میشود مذکوره

وسوف یرونه فی بیت حسن ‏ ‏ ‏ مقیما للشراب وللسماع

حسنه یکی از جواری مهدی عباسی است که سمت محبوبگی هم باو داشته و اکثر مورخین مشار الیها را سبب هلاک مهدی دانسته و گفته اند حسنه قصد کرد یکی از محبوبه های دیگر مهدی را مسموم نماید تا خلیفه خاص او باشد شیر یا کلابی را بزهر آلوده بدختری داد که نزد آن زن برد و با آنکه خلیفه بین راه بآن دختر برخورده آن مایه را گرفته قدری از آن آشامید و سم در مزاج او اثر کرده درگذشت حسنه درین واقعه فریاد میکرد و میگفت وا امیر المؤمنیناه من میخواستم ترا خاص خود کنم از غضب هلاک تو شدم حفصه از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر خلیفه ثانی است و در ذیل عنوان امهات المؤمنین این مطلب اشاره شد و حفصه ابتدا در سلک ازدواج خنیس ابن حذافة السهمی الصحابی بود چون او درگذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست بزنی بابی بکر دهد ابو بکر جوابی درینباب نداد عمر دلتنگ شده نزد عثمان آمد و با او تکلیف کرد عثمان نیز بجهت آنکه زوجه اش رقیه که دختر ربیبه حضرت رسول ص بود تازه وفات نموده گفت من حالا میلی بتاهل ندارم عمر بغایت متغیر شده نزد حضرت رسالت پناهی ص آمده و جواب عثمان را بعرض سید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه زنی تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل او را بزنی گرفتند و دختر ربیبه خود ام کلثوم را بعثمان دادند در آنوقت ابو بکر بتهنیت عمر آمده گفت ای عمر از من دلگیر مباش من میدانستم که نبی اکرم قصد گرفتن دختر تو دارند وقتی که بمن تکلیف کردی از آنجهت سکوت

کردم که نخواهم سر رسول الله را افشا کنم اگر آن بزرگوار این خیال نداشتند هر آینه من حفصه را
میگرفتم اکثر ارباب سیر تزویج حفصه را بحضرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در
سنه چهل و یک یا چهل و پنج گویند و حفصه شصت حدیث از حضرت رسول صلعم روایت کرده است

حفصه بنت الحاج الرکونیه ایضاً از اهالی غرناطه و در جمال و کمال بی مانند و مثال بوده و در
ادبیات ماهر و طبعش در سرودن اشعار قادر و بنابرین او را شاعرة الاندلس گفته اند و این چنین
معلوم میشود که از جمیع زنهای اندلس که طبع و فضلی داشته اند ایضاً برتر است و از اشعار حفصه سه
بیت مسطور در ذیل است که در حضور امیر الموحدین عبد المؤمن بن علی بدیهةً نظم آورده است

یا سیّد النّاس یا من	یؤمّل النّاس رفده	امنن علیّ بطرس
یکون للدهر عدّه	تخط یمناک فیه	الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحدین در صدر فرامین خود بخط جلی الحمد لله وحده می نوشتند و حفصه در این
اشعار بعد از ثنای امیر الموحدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود و بعنوان مزبور
وظیفه در حق او برقرار گردد که تا دوام العمر آسوده باشد دو بیت ذیل را نیز حفصه یکی از زنهای
صاحب حسن بالکرم غرناطه نوشته و با او هدیه داده

یا ربّة الحسن بل یا ربّة الکرم
غضّی جفونک عمّا خطه قلمی
تصفّحیه بلحظ الودّ منعمة
لا تحفلی بردیء الخط والکلم

ایندو بیت را نیز بعضی بحفصه نسبت داده اند

اغار علیک من عینی رقیبی
ومنک ومن زمانک والمکان
ولو انّی خبأتک فی عیونی
الی یوم القیامة ما کفانی

نیز انجیار شعرا وقتی یکی از آشنایان خود نوشته

ازورک ام تزور فانّ قلبی
الی ما تشتهی ابداً یمیل
فثغری مورد عذب زلال
وفرع ذوائبی ظلّ ظلیل
وقد املت ان تظما وتضحی
اذا وافی الیک بی المقیل
فعجّل بالجواب فما جمیل
اباؤک عن بثینة یا جمیل

حفصه بنت حمدون نیز شاعره ایست
اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اهالی وادی الحجارة بوده خود او از نساء

مشهوره قرن چهارم و بعلم و شعر معروف و دو بیت ذیل در شکایت از بلا زمان خویش گفته

یا رب انی من عبیدک علی	جم الغضا ما فیهم من نجیب
اما جهول ابله متعب	او فطن من کیده لا یجیب

این دو بیت نیز از مشار الیها میباشد

لی حبیب لا ینثنی لعتاب	واذا ما ترکته زاد تیها
قال لی هل رأیت لی من شبیه	قلت ایضا وهل تری لی شبیها

حکیمه دمشقیه عارفه بوده است

از بزرگان زنان شام و رابعه شامیه که ترجمه حال او بیاید سمت شاگردی ایشان داشته در نفحات الانس از قول رابعه شامیه نقل کرده گوید مشار الیها روزی نزد حکیمه رفت حکیمه بتلاوت قرآن مشغول بود چون رابعه را بدید گفت شنیدم شوهر تو احمد بن ابی الحواری میخواهد زن دیگر تزویج نماید رابعه گفت بلی چنین است حکیمه گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را از خدا بدو نفر زن مشغول سازد بعد از ان شرحی تحقیق از قلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده نمود

حلیمه بنت ابی ذویب دایه حضرت فخر کائنات علیه اکمل الصلوة و از صحابیات است و او را حلیمه سعدیه نیز گویند چه از قبیله بنی سعد بن بکر است ایشان از آن ساعتی که بارضاع حضرت رسالت پناهی پرداخت سعادت او را شامل گردید بلکه قوم و قبیله او بفیض و برکت نایل شدند چنانکه گفته اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة	مقاما علا فی ذروة العز والمجد
وزادت مواشیها واخصب ربعها	وقد عمّ هذا السعد کلّ بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه وآله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حراست آن بزرگوار زاید الوصف میکوشید و در وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت میداد این مصراع را میخواند

یا رب اذا اعطیته فابقه	واعله الی العلی وارقه	وادحض اباطیل العدی بحقه

حمده بنت واثق او را حمدة الهیتیه نیز گویند و از نسوان اواخر قرن چهارم هجری و بغدادیست بوعظ مشهور در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس وعظ مخصوصی منعقد مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابوبکر احمد بن علی بن بدران الحلوانی علم حدیث تحصیل نموده و ابن سمعانی از وی اخذ فقه و حدیث کرده است حلیمه بیگی آغا زوجه سلطان

حیدر و دختر حسن بیک ترکمان آق قویلو و مادر شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسمعیل در شنبه
بیست و پنجم رجب سال هشتصد و نود و دو هجری از بطن این زن بوجود آمده و بعد از آنکه سلطان جنید پدر سلطان
حیدر بحکم میرزا جهانشاه از اردبیل بطرف دیار بکر تبعید شد حسن بیک فرمانفرمای دیار بکر خدیجه نام دختر خود
بسلطان جنید داد گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیگم را خواهر حسن بیک دانسته
اند و بعقیده برخی حسن بیک خواهر خود خدیجه بیگم را بزنی بسلطان جنید و دختر خود حلیمه بیگی آغا را به
سلطان حیدر داد حمدونه شاعره بوده است اندلسی که در فضل و ادب صاحب رتبه و
مقامی کردیده است پدرش که زیاد نام داشته از اهالی شهر وادی آش از مضافات غرناطه میباشد
بعضی حمدونه را حمده و گفته اند در هر حال این زن در فصاحت یگانه عصر خود بوده و قدرت طبع
او از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم میشود

وما لهم عندی وعندك من ثار
وقل حماتی عند ذاك وانصاری
ومن نفسی بالسیف والسیل والنار

ولما ابی الواشون الا فراقنا
وشنوا علی اسماعنا كل غارة
غزوتهم من مقلتیك وادمعی

این ابیات نیز از حمدونه است و از
درجه لطف طبع او حکایت مینماید بیت

وقانا لفحة الرمضاء واد
سقاه مضاعف الغیث العمیم
حللنا دوحة فحنا علینا
حنو المرضعات علی الفطیم
وارشفنا علی ظمأ زلالا
الذمن المدامة للندیم
یصد الشمس انى واجهتنا
فیحجبها ویاذن للنسیم
یروع حصاه حالیة العذاری
فتلمس جانب العقد النظیم

اگرچه این اشعار باسم ابو النصر المنازی شهرت
یافته اما بنا بر تحقیق صاحب نفح الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمدونه داده اند
که منازی در بلاد شرقیهٔ عرب هنوز قدم در مهد وجود نگذاشته بود از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر
معروف نزد معری آمده همین چند شعر حمدونه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بخاطر داشت
همینکه منازی مصرع اول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت مینمود تا رسید بمصرع دویم از شعر
دویم معری چنانکه مسطور شد خواند حنو المرضعات علی الفطیم منازی گفت من علی العظیم نگفته علی

التتیم گفته ام معری گفت لا لا بایاق سخن علی العظیم مناسب و نظرش بلفظ مرتعات بوده مبازی
خجل شد و باید دانست که این ابیات را حمدونه بچه درجه خوب گفته که مثل مبازی شخص صاحب
طبعی میل با نتحال آن نموده است حمدونه خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده و چون
درو ادی آش زنهائی را که صاحب علم و درایت و متفرد در ادبیت بوده عربیات میگفتند حمدونه
و خواهرش زینب را اشعر عربیات گفته اند قاله فی نفح الطیب حمنة المعذبة یعنی حمنه که در راه
خدا عذاب و شکنجه دیده این زن از صحابیات است در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف
شد و چون جاریه و در تحت تملک یکی از کفار بود آن کافر بجهة قبول دین اسلام او را عذاب
مینمود ابوبکر از حالت او خبردار شده او را خرید و آزاد کرد و حمنه بنت جحش و حمنه بنت ابی سفیان
دو نفر صحابیه دیگر میباشند و ازین دو حمنه بنت جحش از عصبه ایست که قصه افک را جعل کردند و
آنها حسان بن ثابت و عبد الله بن ابی و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش میباشند و حمنه بنت سفیان
بن امیه ابن عبد شمس مادر سعد بن وقاص است حمیده بنت النعمان دختر نعمان بن بشیر
الصحابی است و دارای جربزه و طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را هجو مینموده ابتدا حارث
بن خالد المخزومی با بها جر بن عبد الله بن خالد او را بزنی گرفت مشار الیها باین ابیات شوهر خود را هجو کرد

کهول دمشق وشبانها	احب الیّ من الجالیه
صنانهم کصنان التیوس اعیا علی المسک والغالیه	
وقمل یدب بّادبیب الجراد اعیا علی الفال والغالیه	

و همین ابیات سبب مطلقه شدن او گردید بعد ازان روح بن زنباع الجزامی که ندیم عبد الملک
اموی بود او را بخواست حمیده روح را نیز به این دو شعر مسطور در ذیل هجو نموده برخواند

بکی الخز من روح وانکر جلده	وعجت عجیجا من جذام المطارف
وقال العبا قد کنا ثیابهم	واکسیة کردیة وقطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری ترا نصیب کناد که شراب خورده و در
آغوشش تقئ نماید اتفاقا این دعا مستجاب شد و فیض بن ابی عقیل الثقفی حمیده را
در سلک ازدواج درآورده و هر وقت این مرد شراب میخورده و مست میشد در آغوش

زن

زن او میکرد حمیده گفت این اثر قرین بوح است و فیض را هم بر این شعر هجو گفت شعر

سمیت فیضا وما شیٔ تفیض به
الا بسلحك بین الباب والدار

و گویند دو شعر مسطور را نیز در حق شوهر خود فیض گفته

وهل انا الا مهرة عربية
سليلة افراس تحللها بغل
فان نتجت مهرا كريما فبالحرى
وان كان اقرافا فمن قبل الفحل

اما انچه شایع است اینکه دو بیت از مالک بن اسماء میباشد و در وفیات گفته که حجاج بن خواهر حمیده را تزویج نموده است و ابیاتی را که حمیده در هجو شوهر اول خود گفته ابو الفرج در جلد چهاردهم اغانی نقل از دیوان حماسه از صدر باب الملح نموده و ابیات مسطوره در ذیل نگاشته است

وذلك من بعض اقواليه
فقدت الشيوخ واشياعهم
وعمتى لصحبته قاليه
ترى زوجة الشيخ مغمومه
ولا في غصون استه الباليه
فلا بارك الله في عرده
احب الى من الجاليه
لعمري دمشق وفتيانها
فيالك من نكهة غاليه
نكحت المديني اذ جائني
على المسك والغاليه
لذفر كصنان التيوس اعيا

حمیده بانو بیگم زوجه نصیر الدین

محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هندوستان بوده و محمد همایون منکوحه دیگر داشته مسماة بحاجی بیگم و این هر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد همایون حاجی بیگم مقبره و بارگاهی مربع بمعاونت جلال الدین محمد اکبر شاه بیاد گار شوهر خود بنا نمود و پانزده لک روپیه که معادل سیصد و سی و پنجهزار تومان باشد بمصرف این بنا رسانیده و آن بقعه اکنون در شهر دهلی بمقبره همایون مشهور میباشد چندگاهی هر کس از خانواده سلاطین دهلی وفات میکرد در المقبره دفن میشد چنانکه عالمگیر شاه و فرخ سیر و دارا شکوه در تحت مدفون شده و خود حاجی بیگم و حمیده بانو بیگم درین بقعه بخاک رفته اند حمیرا لقبی است که حضرت رسول صلعم بعایشه داده بودند و گاه گاه میفرمودند کلمینی یا حمیرا و حمیرا مصغر حمراء است و حمراء در اینجا بمعنی بیضاء است حنیفه بنت القمنی دختر عبد الرحمن بن احمد

ابن عمر بن عرفات القمنی و از اشیاخ امام سیوطی و زنی محدثه بوده است و کمال بن خیر و بعضی علمای دیگر بمشار الیها اجازه داده اند حیات خانم زوجه شاه اسمعیل صفوی بود و طبعی موزون داشته و این پادشاه را منکوحه دیگر مسماة بجهان خانم بوده است که او نیز شعر میگفته گویند روزی جهان خانم این شعر را بشاه اسمعیل عرض کرد

که پادشاه جهان را جهان بکار آید
ترک غم جهان بکن تا ز حیات برخوری

بعضی گفته اند جهان این مصرع را خواند
حیات خانم در جواب این مصراع خواند

تو پادشاه جهانی جهان ز دست مده
حیات خانم حاضر بود شنید و این بیت البدیهه گفت

هر که غم جهان خورد کی ز حیات برخورد
تو پادشاه جهانی ترا جهان باید
اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این مکالمه شعری را بحیاة النسا بیگم و مهر النسا بیگم الملقب بنور جهان که هر دو زوجه جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النساء بیگم زوجه جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی با صباحت و صاحب طبع موزون و خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته مسماة به مهر النسا بیگم ملقب بنور جهان متصف بصفات مذکوره و مکالمه مسطوره در فوق را بعضی باین دو زن نسبت داده اند و نیز بعضی از مولفین گویند جهانگیر پادشاه پنج زن داشته و مکالمه فوق را با شرحی نسبت بانها داده چون طائلی در تحت آن نبود بنگارش آن نپرداختیم بهیچ قدر گوئیم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان سلطنت پدر خود میل مفرطی بنور جهان بیگم پیدا کرده وجه تعشق ابتدا این شد که روزی مشار الیها در جای با صفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت چون اینجا رسید بدست او را گرفته در کاستانی ببازی مشغول شد بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده خود بگل چیدن پرداخت اتفاقاً یکی از دو کبوتر از دست او رها شده پرواز کرد و در رفت شاهزاده آمد یکی از کبوترها را مفقود دید پرسید آن کبوتر چه شد نور جهان گفت پرواز کرد و در رفت جهانگیر گفت چگونه پرواز کرد نور جهان کبوتر دیگر را هم رها کرد و گفت اینطور پرواز کرد این حرکت خوش آیند در شاهزاده اثر کرده او را مفتون نور جهان ساخت معذلک اینزن بجبتی اینه العلیقلی خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاوجت جهانگیر شاه در آمده است گویند وقتی نور جهان

بجهان کیر شاه کفت دهن شما خوشبو نیست جهان کیر شاه از زوجهٔ دیکر خود که مسماة بجوده بائی بود استفسار
نمود او در جواب کفت من بوی دهن مرد دیکر را نشنیده ام تا بدانم دهن شما خوشبوست یا نیست
نورجهان از ینجواب جوده بائی زیاده منفعل کردید **حیاتی** زوجه نور علی شاه مشهور و مسماة
به بی بی جانی بوده قواعد و معارضات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشته
تقریبا ده هزار شعر بنظم آورده که غالبا مشتمل بر کلمات عرفاست بعد از نور علی شاه بملا محمد نام خراسانی

شوهر کرده این چند بیت از افکار اوست — منع دلم از ناله مکن در پی محمل
کز ناله کسی منع نکرده است جرس را — ولها — چارهٔ درد من بیچاره را
داند و عمدا تغافل می کند — ولها — ایا طایر قدس عرش آشیان
مجو دانه از دام این خاکدان — ولها — قفس بشکن و بال و پر باز کن
به کلکشت و کلزار پرواز کن — **حاجیه** از زوجات خاقان مغفور

خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است و از طرف پدر بفتحعلی خان زند میرسد و شاهزاده فتحعلی میرزا
ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشار الیها بوجود آمده حاجیه زهد و قدسی بکمال داشته

وخط و ربطی بقدر کفایت شعر را بد نمیکفته اینفرد از او — طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد
خدا زیارت اهل دلی نصیب کند — **حذام** هیش شرحی از حذام و شعری که در

حق او کفته اند و مثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال کوید حذام این بیت بکفت

الا یا قومنا ارتحلوا و سیروا — فلو ترک القطا لیلا لناما

ومقصود او این بود که قوم خود را آکاه کند که دشمن بقصد شبیخون حرکت کرده چه میکوید القوم روانه
شوید زیرا که مرغان قطا در پرواز ند و آنها را اکر بحال خود میکذاشتند شب در جای خود میخوابیدند
اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی بنهضت نموده و مانع سکون و خواب انها شده پس برویم
که دو چار و مقهور انجماعت نشویم قوم و قبیلهٔ حذام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن آمده آنها را

غارت نمود بعد از آن وسیم ابن طارق که از آن قبیله بود کفت — اذا قالت حذام فصدقوها
فان القول ما قالت حذام — در حیوة الحیوان هم همین طور کفته است

حلیمه بنت محمد صادق از نساء مشهوره اسلامبول است و در تذکرة الخطاطین ذکر او

شده و مدوحهٔ مشار الیها شیوای خطیب زاده یحیی پاشای وزیر بوده و بعد از آن بتدریس پدر داخته تعلیم
از سید محمد حلبی تعلیم خط گرفته و بسعی و جد این فن را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری مجاز
شده و بر کمال او خط شهادت داده اند از جمله تصدیقی است که محمد راسم افندی از خطاطین در بان
در حق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است
تمت مخلة وعطية من كريم مبين وصدقت بكلمات ربها وكانت من القانتين
زهير زمانها وحميراء اوانها ذات اثنتي عشرة سنة تلك القطعة المليحة سمية
السعدية اعني حليمة ابنة من ابنته الله نباتا حسنا فتقبلها ربها وزينها
سرا وعلنا فلا غرو والنسوة اللاتي قطعن اقلامهن وكتبن والنساء
نصيب مما اكتسبن غطاها الستار بجلابيب القانتات العابدات التائبات
ما تليت بالعشي والابكار في الكتاب الاكرم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل
مريم قرره وحرره العبد الاثم كاتب السراي الخاصة محمد واسم عفا العفو عنهم
بحبيبه ابا القاسم في السنة التاسعة والستين بعد المائة والالف من هجرة من عليه وعلى اله التحية
حنیفه اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق بن محمد النیشابوری و دختر
جمال الدین عبد الله المحبوبی و دختر قیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فقهای حنفی هستند که
باین اسم دختر داشته و همه مکنی با بو حنیفه معروف با مام اعظم که این کنیه داشت نه از نجیب است
که دختری مسماة بحنیفه داشته بلکه از قرار گفته موفق الخوارزمی و اکثر اصحاب مناقب ابو حنیفه عیم
از جماد ذکوراً و اناثاً فرزندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلغت اهل عراق معنی دوات است و ابو حنیفه
خط و قت و زمان خود را بهترین اسلوب مینوشت و برای ضبط و نوشتن دروس و مسائلی که می
شنید همیشه نزد خود دوات نگاه میداشت او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم مستقیم
زاده این مطلب را در تذکره خود از محیی الدین الکافیه جی نقل کرده و از نوادر شمرده است

حرف الخاء

خدیجة الکبری جناب ام المؤمنین خدیجه
اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن
قصی از اشراف قریش بوده و مادر معظمه مشار الیها فاطمه بنت زائدة الاصم از اولاد عامر بن لوی

خاتون زنهای بزرگ را کلیةً خاتون میگویند اما از آل ایوب یعنی از خاندان و سلسلهٔ سلطان
صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر دو نفر زن بوده اند که آنها را خاتون مینامیدند یکی مادر سلطان
ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن ایوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل
سیف الدین و این هردو مالک املاک زیاد و متمول بوده اند و مدرسهٔ خاتونیه در دمشق شام از آثار خیر
خاتون دختر ملک اشرف میباشد خاتون والدهٔ سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و سه
هجری درگذشت و خاتون دختر ملک اشرف در ششصد و نود و چهار وفات کرده اما مسجد خاتونیه
که در فندقلی اسلامبول واقع است از قرار مسطورات حدیقة الجوامع از ابنیهٔ پریزاد خاتون زوجهٔ
احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده خدیجه المستعصم دختر مستعصم
بالله عباسی است و اعراب در سیاق خود او را ست خدیجه میگویند مستعصم بالله آخرین خلیفه
است از خلفای بنی عباس که در سال ششصد و پنجاه و شش بحکم هلاکو خان مقتول گردید اما دختر خلیفه
ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و کمال اعتبار و حرمت را داشت چون در
گذشت در تشییع جنازهٔ او اعیان دولت و ارکان مملکت حاضر شدند و جسد او را بدیدهٔ زیاد
برداشته و بخاک سپردند و یاد از مرگ گذشت حزن انگیز پدرش کرده نوحه سرائیها نمودند خدیجه
السلجوقیه دختر داود بن میکائیل بن سلجوقی برادرزادهٔ رکن الدوله طغرل بیک از سلسلهٔ سلاجقه
ایران و چنانکه پیش ذکر شد این زن معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهارصد و چهل و
هشت هجری خدیجه سلجوقیه را بزنی بالقائم بامر الله ابن القادر بالله العباسی دادند و القائم
صد هزار دینار مهریه داد در جهاز مشار الیها اوانی مرصع و طلا بسیار و اسباب تجمل بسیار بوده و
ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بالوفیات شرح آنرا بحیرت
نگاشته خدیجه بنت بدران معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن
خلف بن عبد العزیز بن بدران الحسینی است و از زنان محدثه و از اشیاخ امام سیوطی میباشد در
سال هفتصد و نود و نه متولد شده و در دو سالگی وی را بمجلس جوهری و منصفی که هر دو محدثان معتبر
بوده اند حاضر نموده اند چه در آن ایام علم حدیث زیاده از حد معتنابه بوده اطفال کوچک خود را
خاندان اهل علم در مجالس تدریس محدثین کرام حاضر میکردند و بعد این فقره اسباب مفاخرت

آن طفل بود و از تلامذه اشخص شمرده میشد و میگفت من در مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و فیض و سعادتی از اینراه شامل حال ما بیاد و میگردید خلاصه امام سیوطی از اینزن اجازه گرفته و در کتاب المنجم فی المعجم او را ذکر کرده است **خدیجه بنت الفهیم** معروف بامة العزیز البغدادیه بوده و بیش ذکری از او نموده ایم پدر مشار الیها حمام فهیم نام طوری بوده چون دختر خود را دارای استعداد علمی دید اسباب تحصیل او را فراهم آورد و خدیجه را نوشتن و تجوید یاد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوق حاصل کرده بکسب علوم متنوعه پرداخت چندگاهی مجلسی منعقد ساخته برای زنان وعظ مینمود بعد ترک موعظه گفته در خانه خود عزلت اختیار کرد تولد مشار الیها در سال ششصد و هشت هجری و وفاتش در ششصد و نود و نه در سن نود و یکسالگی اتفاق افتاده خدیجه در بغداد مجلس درس ابن شیرازی و کریمه محدثه و سایر مشاهیر آن عهد را درک نموده و در مصر نیز از علی بن المختار العامری و ابن الجمیزی کسب علم کرده و در دمشق مشغول بتعلیم حدیث پرداخته در ادبیات متفرد زمان خود بوده و مقامات حریری را با حسن وجوه تدریس مینموده و بسیاری از معاریف آن عصر کتاب مزبور را نزد او درس خواندند اگرچه علم تجوید را نیز از اساتید اینفن اخذ کرده ولی در آن تجری حاصل نموده است **خدیجه بنت المأمون** دختر مأمون خلیفه عباسی و از فصحای شعرا بوده است وقتی جاریه مغنیه مسماة بشاریه ابیات ذیل را که از نتایج افکار مشار الیها ست در مجلس متوکل عباسی خوانده

المثقل الرّدف الهضیم الحشا
واملح الناس اذا ما انتشی
ارسل فیه طائراً مرعشا
او باشقاً یفعل بی ما یشاء
اوجعه القوهی او خدّشا

بالله قولوا لی لمن ذا الرشا
اظرف ما کان اذا ما صحا
وقد بنی برج حمام له
یا لیتنی کنت حماماً له
لو لبس القوهی من رقّة

خلیفه را نهایت خوش آمده زیاده از حد تحسین کرده از شاریه پرسید که این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود و انتشار این قسم اشعار از و منافی مینمود شاریه خواست کتمان کند خلیفه او را قسم داد شاریه ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات بنام خدیجه اشتهار یافت مضمون شعر اخیری از اشعار مسطوره خدیجه را شاعر ترک معروف فضولی اقتباس کرده میگوید

آزرده ایلهای پری نازک تنک سنگک
بوی سمند اولسه ده پیر آهنک سنگک

خدیجه معروفه بام الفضل دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن الحسن
بن عبد الله النوری از محدثه های اواسط قرن ششم است که در مصر زندگانی نموده پدرش در سال ۶۱۸
هجری در جنگ دمیاط بدست فرنگیها کشته شد جدش قاسم به جزولی معروف بود و پدر قاسم را
که حسین باشد ابن الحارثیه می گفتند و پدر حسین یعنی عبد الله به ابن القرشیه اشتهار داشت و این
خانواده کلیةً دارای علم و ریاست بوده و سید مرتضی اعلی الله مقامه در تاج العروس در ماده
(ن و ر) انها را تعداد و شرح حال از هر یک بیان نموده **خدیجه بنت عبد الوهاب** بن [illegible]
الصوفی زنی بوده است در ادبیات و حقایق و معارف صاحب مقام و شیخ محیی الدین در
مسامرات خود روایتها از او وارد **خرقاء** اسمش میه میباشد و گاه او را مخفف کرده
میگفتند مشار الیها محبوبه ذو الرمه شاعر بوده و مشار الیه در حق وی این بیت را بنظم نموده است

تمام الحج ان تقف المطایا ‌ ‌ ‌ علی خرقاء واضعة اللثام

اسم ذو الرمه غیلان میباشد و بعضی این اسم را اضافه بر اسم محبوبه ذو الرمه کرده و او را غیلان می
می گفتند و در شرح شریشی بر مقامات حریری مسطور است که غیلان روزی میه را با بعضی کنیزکان که خدمت او
بودند دید و مفتون حسن و جمال او گردید خواست با او بتقریبی سخن گوید مشکی پاره در دست داشت
آنرا بهانه کرده نزد میه آمد و گفت این مشک را بینه کن میه ملتفت مطلب شد و گفت من خرقاء هستم
یعنی کاری از دستم برنمیآید غیلان چنان فرض کرد که میه ملتفت توجه و میل او نشد و [illegible] مأیوس شده
و قصد رفتن کرد و ریسمان کیسه هم بدستش بود و میه برای آنکه محبت او باز حاصل نماید غیلان را
آواز کرد و گفت یا ذا الرمه ان کنت خرقاء فجاریتی صناع یعنی ای صاحب ریسمان پوسیده اگر من
بیکاره هستم کنیز من کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کششی هست و از آن روز غیلان معروف
بذو الرمه و میه بخرقاء نامیده شد خلاصه ذو الرمه در شعر مسطور در فوق میگوید حقیقت الحاج وصول
بمحبوب است و عرفا در مضمون این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از فن ما میباشد و بعضی
این شعر را این طور روایت کرده اند

تمام الحج ان تقف المطایا ‌ ‌ ‌ علی لیلی وتبلغها السلام

فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام قال تمام الحج لقاء الامام

خرقاء الصحابیه زنی زنجباری بوده است در عصر سعادت

یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن زن دایما در مسجد نبوی بخدمت مشغول بود و خرقاء لقب ربطه بنت سعد است که بحمق و بلاهت معروف بود و ریسمان رشتی بعد از آن پاره پاره کردی بنابرآن در حق حمقا بطور ضرب المثل گفتند اخرق من ناکثة غزلها و بجای ناکثه ناقضه هم دیده شده و است دهر و شت کاری باست غیر اهل آن افتد میگویند خرقاء وجدت صوفا نیز مثل است ؛

خرقاء ذات نیقة) و (خرقاء عیابة) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران مینماید و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لاتعدم الخرقاء علة یعنی عذر تراشیدن کار مشکلی نیست خلیدة المکیة مغنیه ایست که در کتاب اغانی ذکری از آن شده و ایضا و ذوزن مغنیه دیگر که ربیحه و عقیله نام داشته اند و مملوک ابن شماسه بوده به شماسیات معروف میشدند (خنساء) شاعره ایست نهایت معروف و مشهور که هم درک زمان جاهلیت نموده و هم بفیض عصر سعادت و شرف قبول اسلام نایل گردیده پس مخضرمیه بود و اسم خنساء تماضر بوده و شعراء و اشخاصی که در علم شعر تبحر کامل دارند او را برتمام زنهای صاحب طبع مقدم میدانستند از ابن المراغه که جریر معروف باشد پرسیدند اشعر شعرا کیست گفت انا لولا هذه الفاضلة یعنی اگر این نجیبه نبود من اشعر بودم گویند دفتی بشار بن برد که نیز از شعرای مشهور میباشد گفت هیچ زنی شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعفی نمانده ظاهر است گفتند یا خنساء هم اینطور است گفت نه او چهار خصیه دارد و بعضی در قصد توجیه بر این گرفته و گفته اند کلام او نسبت بخنساء از ادب دور است چه مشار الیها بشرف حضور حضرت رسول م و قبول دین اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه اظهار حمیتی نموده و کسی که دارای این مزایا باشد خلاف ادب نسبت باو روا نباشد اما شک نیست که از عبارت مزبوره جریر قصدی جز مدح نداشته است بنابر مسطورات ابن اثیر حضرت رسول اکرم بشنیدن اشعار خنساء مایل بودند و اشخصها در حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت تحسین میفرمودند گفتند سیه با خناس اکثر اشعار خنساء در مرثیه برادران اوست ابن اثیر گوید خنساء ابتداء طبع غرا نداشت و فقط دو سه بیت شعر میگفت این که برادران او کشته شدند از فرط رقت و تاثری که او را حاصل آمد طبعش روان شد و مرثیه های طولانی برای آنها بنظم آورد کوشیده نباشد که خنساء دو برادر داشته یکی

معاویه نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر مادری او بود و برادر دیگر او موسوم بصخر که از یک
پدر بودند بحلم و جوانمردی معروف معاویه با هاشم المری نزاع کرده مقتول شد و صخر در مقاتله مجروح
گردیده بعد از انکه قریب یکسال ناخوش و بستری بود و اهل و عیال او بستوه آمده بودند وفات
کرد و خود صخر در این معنی گفته است

اری ام صخر لا تمل عیادتی — وملت سلیمی مضجعی ومکانی

خلاصه مرگ این دو برادر اسباب تأسف و هم
وغم شدید خنسا گردید گویند عمر در چهره خنسا بعضی زخمها دید پرسید اینها چیست خنسا گفت از گریستن
که بر برادران خود کرده ام این زخمها در صورت من پدیدار گشته است عمر گفت برادران تو در آتش اند خنسا گفت
بر حزن و اندوه من افزود تا حال بجهة اخذ ثار آنها میگریستم من بعد برای اینکه در آتش میباشند گریه میکنم از عایشه
روایت کرده اند که گفته است خنسا را دیدم پیراهنی کوتاه از پشم پوشیده بود و آنچه پیراهن را چون نقط
پوشش سینه است صدار میگفتند گفتم ای خنسا صدار میپوشی و حال انکه حضرت رسول ص نهی فرموده اند خنساء
گفت نمیدانستم که نهی شده اما علتی دارد که این جامه را اختیار کرده ام علت را پرسیدم گفت مرا
پدرم بشخصی مسرف بزنی داد و او اموال خود را تلف کرده تهی دست ماند در الحال من گفت ای خنساء نزد
که رویم و طلب گشایش نمائیم گفتم باید نزد برادرم صخر رویم چون بنزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم اموال
خود را دو قسمت نمود و گفت هر یک ازین دو قسمت را میخواهید بردارید زوجه برادرم باو گفت
مال خود را بالمناصفه قسمت میکنی بس نیست که انها را در قبول یکی از دو قسمت مختار و مخیر نمائی صخر گفت

والله لا امنحها شرارها — وهی حصان قد کفتنی عارها
ولو اموت مزقت خمارها — وجعلت من شعرها صدارها

خواستم ظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای انکه گفته او راست باشد تا زنده ام این صدار را
از بدن خود دور نخواهم کرد اشعار مراثی خنساء در حق صخر و معاویه در جلد سیم آغانی مسطور است
محیی الدین در مسامرات گوید وقتی بخنساء گفتند صخر را برای ما وصف کن گفت کان مطر
السنة الغبراء وذعاف الکتیبة الحمراء گفتند صفات معاویه را بیان نما گفت کان حیا
الجدب اذا نزل وقری الضیف اذا حل نیز روزی از خنسا پرسیدند مصیبت کدام یک ازاین دو برادر
تو بیشتر اثر کرد گفت اما صخر فسقام الجسد واما معویة فحرقة الکبد انگاه این دو بیت انشاد نمود

اسدان محمرّ المخالب نجدة … غيثان في الزمن الغضوب الاعسر
قمران في النادي رفيعا محتد … في المجد فرعا سودد متخيّر

در کتب ادب و سیر مسطور است که عرب وقتی بازاری عمومی داشتند که انرا سوق عکاظ میگفتند و این بازار روز و موسم مخصوصی افتتاح میشد شعرا و شجعان عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و مشاعره مینمودند و برای نابغه ذبیانی خیمه مخصوصی قرار داده بودند که کلیه فحول شعرا در انجا جمع میشدند و یکی از مواسم شاعر حضرت رسول ص یعنی حسان بن ثابت انصاری وارد داخل خیمه نابغه شده دید اعشی با خنساء مشغول مشاعره میباشند خنساء مرثیه رائیه خود را که در حق صخر گفته شروع بخواندن نمود و مصرع اول آن قصیده اینست

قذى بعينك ام بالعين عوّار

چون این دو شعر بر خواند

وان صخرا لتأتم الهداة به … كانه علم في رأسه نار
وانّ صخرا لمولانا وسيدنا … وانّ صخرا اذا نشتو لنحّار

نابغه زیاده از حد تحسین کرد و گفت اگر ابوبصیر ابتدا انشاد شعر نکرده بود و من اورا اشعر ناس نخوانده بودم تورا ای خنسا اشعر از همه میگفتم اما حالا میگویم که انت والله اشعر من كل ذات ثديين یعنی تو از جمیع زنان اشعری خنسا گفت ای والله ومن كل ذي خصيين یعنی بلکه از جمیع مردان حسان بنابغه گفت من هم از اعشی اشعرم هم از خنسا و برای اثبات مدعای خود در خواند

لنا الجفنات الغرّ يلمعن بالضحى … واسيافنا يقطرن من نجدة دما
متى ما تزرنا من معدّ عصابة … وغسان نمنع حوضنا ان يهدّما
ابى فعلنا المعروف ان ننطق الخنا … وقائلنا بالعرف ان لا تكلّما
ولدنا بني العنقاء وابني محرّق … فاكرم بنا خالا واكرم بنا عمّا

نابغه بعضی تصرفات در ابیات حسان کرد و حسان منفعل شد اما تصرفات نابغه فقط بر اغراق مضامین اشعار حسان میافزود و عنوان کشف مشرب حسان در شعر فقط ما ليتر بود و چنانکه در این دو بیت خود اشعار کرده گوید بیت

وانّما الشعر لبّ المرء يعرضه … على المجالس ان كيسا وان حمقا
وان اشعر بيت انت قائله … بيت يقال اذا انشدته صدقا

و از اشعاری که خنساء در مرثیهٔ برادر خود صخر گفته این بیت مرثیه است بیت

يذكرني طلوع الشمس صخرا   وابكيه لكل غروب شمس

و از نتایج افکار خنساء ابیات ذیل است که در باب مدایح در دیوان حماسه نگاشته شده

ذل على معروفه وجهه   بورك هذا هاديا من دليل
تحسبه غضبان من عزة   ذلك منه خلق ما يحول
ويله مسعر حرب اذا   القى فيها وعليه الشليل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی ولا كالسعدان را ابتدا خنسا گفته و منشأ این تمثل آنست که ناگاه وقتی از سوق عکاظ بر میگشت و سید مجلسی که در آن جمعی دور هند بنت عتبة بن ربیعه را گرفته بودند و او در برا اینها شعر میخواند خنسا گفت از چه قبیل اشعار میخوانی گفت مراثی گذشتگان خود را میخوانم خنسا گفت آن مراثی در حق چه کسان است هند خواند

ابكي عميد الابطحين كليهما   ومانعها من كل باغ يريدها
ابو عتبة الفياض ويحك فاعلمي   وشيبة والحامي الذمار وليدها
اولئك اهل العز من آل غالب   وللمجد يوم حين عد عديدها

خنساء بعنوان ستایش در مدح گفت مرعی ولا كالسعدان و غرض او این بود که در میان آل غالب نظیر مذکورین در این اشعار نیست و مرعی یعنی چراگاه و سعدان گیاهی است که از برای شتر بهتر از آن یافت نمیشود و تقدیر مثل مذکور اینست که هذا مرعی جيد ولكن ليس في الجودة مثل السعدان یعنی این چراگاه خوبست اما نه بخوبی چراگاهی که دارای گیاه سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیه دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود بنظم آورد [illegible]

ابكي ابا عمرو بعين غزيرة   قليل اذا تغفى العيون وقودها
وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا بدا   بساحته الابطال قبا يقودها

و مثل دیگر نیز شبیه مرعی ولا كالسعدان هست و آن ماء ولا كصداء میباشد و گوینده آن نیز زنی بوده اما سرگذشت خنساء در جنگ قادسیه اینست که مشار الیها با چهار پسر خود در آن وقعه حاضر بود روزی محض تحریص آنها بر قتال با ایشان خطاب نموده گفت یا بنیّ انكم اسلمتم طائعين وهاجرتم مختارين ووالله الذي لا اله غيره انكم لبنو رجل واحد كما انكم بنو امرأة واحدة

ما خنتا با کم ولا فضحت خالکم ولا هجنت حسبکم ولا غیرت نسبکم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمین
من الثواب الجزیل فی حرب الکافرین واعلموا ان الدار الباقیه خیر من الدار الفانیه
یقول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون
فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاغدوا الی قتال عدوکم مستبصرین وبالله
علی اعدائه مستنصرین واذا رایتم الحرب قد شمرت عن ساقها واضطرمت لظی
علی سیاقها وجللت نارا علی اوراقها فتیمموا وطیسها وجالدوا رئیسها
عند احتدام خمیسها تظفروا بالغنم والکرامة فی دار الخلد والمقامة

یعنی ای پسران من شما طوعا و رغبة مسلمان شدید و باختیار خود هجرت نکردید قسم بآن خدا که جز او خدا نیست شما فرزندان یک مرد هستید چنانکه فرزندان یک زن هستید من به پدر شما خیانت نکردم و خال شما را رسوا ننمودم و عیبی بر حسب شما وارد نیاوردم و نسب شما را تغییر ندادم و شما میدانید که خدا وند عالم چه ثواب جزیلی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده بدانید که سرای باقی بهتر از دار فانی است خدای عز و جل در کتاب کریم خود مومنین را بصبر و ثبات و پرهیز کاری امر میفرماید و رستگاری را نتیجه این صفات و اعمال قرار میدهد چون فردا بسلامت صبح نمودید با تیقظ و بصیرت بجنگ دشمن بپردازید و از خدا یاری جسته بر خصمان غلبه کنید چون نایرهٔ قتال را مشتعل ببینید خود را بر آن آتش زنید و با سرداران وردا ویزید بغنیمت و کرامت فایز میشوید و در بهشت صاحب مقام و جای خواهید شد ابن اثیر گوید پسران خنساء نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصباح قدم در پیشهٔ حرب نهادند و داد دلیری دادند و هر چهار یکدفعه شهید شدند چون خنساء خبر شهادت آنها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم وارجو من ربی ان یجعلنی بهم فی مستقر رحمته یعنی حمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت روزی فرمود و امیدوارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید گویند بعد از کشته شدن پسران خنساء عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرار می گرفت و از اشعار خنساء که ادبا پسند و تحسین کرده اند ابیات ذیل است

تعرقنی الدهر قرعا وغمزا	واوجعنی الدهر نهشا وخزا
وافنی رجالی فبادوا جمیعا	

واصبح قلبی لهم مستفزا | کان لم یکونوا حمی یتّقی
من الناس اذ ذاک من عزّبزّا | وکانوا سراه بنی مالک
وزین العشیرة مجدا وعزّا | وهم فی القدیم ضخام الدسیع
والکائنون من الباس حرزا | بسمر الرّماح وبیض الصّفاح
فبالبیض ضربا وبالسّمر وخزا | وخیل تکدس بالدارعین
وتحت العجاجة یجمزن جمزا | جززنا نواصی فرسانها
وکانوا یظنون ان لا تجزّا | ومن ظنّ ممّن یلاقی الحروب
بان لا یصاب فقد ظنّ عجزا | نعف ونعرف حقّ القری
ونتخذ الحمد ذخرا وکنزا | ونلبس فی الحرب نسج الحدید
وفی السّلم نلبس خزا وقزا

خازن الدوله مسماة بگل بدن باجی از زوجات محترمه خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است مرحومه مشار الیها از جواری والده معظمه خاقان مغفور خلد آشیان فتحعلی شاه بود چون والده خاقان را در روضه رضوان گرفتند حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی در حرمخانه داشته باشد و آنچه از نقد و جنس و مقرری بتوسط والده خاقان بهر یکیت از شما میرسید بعد بواسطه او برسد خدام حرم بعد از شورت گفتند محض احترام مرحومه معظمه والده خاقان یکی از جواری ایشان باید برپاست منتخب شود بنابرین گل بدن باجی باین سمت انتخاب و شغل صندوق داری برقرار شد و مقامی منیع یافت و این شعر را سجع مهر خود قرار داد (معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان) و فی الحقیقه اعتبار مهر او باعلی درجه کمال بود و اگر کرور با تجار حواله مینمود همین که قبض مهر شده بکمال اطمینان میداوند مختصر چون از فرط کفایت اقتداری فوق العاده در حرمخانه خاقانی بهمرسانید و کارها بر طبق میل خاقانی منتظم گردانید در سلک زوجات حضرت خاقان منسلک و ملقب بخازن الدوله گردید و دو شاهزاده معظم از بطن او بوجود آمدند خازن الدوله اجزای معتبر و میرزا و مستوفی و چند نفر محرر داشت که همه زن و دارای لیاقت و کفایت بودند و آنچه بذل و اعطا میشد ثبت مینمودند و در حرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود خوله دختر ثعلبه از صحابیات است

وبعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خویله گفته اند و قصه ایشان مظهر تشریع حکمی و شان نزول آیتی گردیده و خلاصهٔ اندراستان آنست که مشار الیها زوجهٔ اوس بن صامت صحابی بوده و اوس نوبتی بروی خشم گرفت و صیغهٔ ظهار بر زبان راند و گفت انت علی کظهر امی و ایقاع این صیغه در آنوقت موجب بینونت منجز و سبب حرمت مطلق میگردید چنانکه صیغهٔ طلاق درین زمان چون خوله این بار از شوهر خویش بشنید بحضرت رسالت پناهی رفته ماجری معروض داشت و از حکم شرعی و تکلیف شخصی خود سؤال نمود و از انجا که بیکس و فقیر و مادر چند کودک صغیر بود ناله ها میکرد و تالمی شدید داشت چرا که اگر طفلان را میگذاشت و میرفت از بی پرستاری بهلاکت میرسیدند و اگر با خویشتن میبرد از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صلعم بر حسب حکمی مزبور که صیغهٔ ظهار را در آن اوان مقرر بود فرمود تو بر اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حقتعالی بران ضعیفه تفضل و ترحم آورده آیتی فرو فرستاد و حکم ظهار بظهور رسانید قال عز من قائل قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله الآیه مراد از التی خوله است و مقصود از زوجها اوس از اینکه حکم ظهار از طلاق جدا شد باینکه تفریق و بینونت و حرمتی را که طلاق موجب میگردد منجز و مطلق باشد و از ظهار مقید و معلق یعنی که مظاهر چون خواهد زوجهٔ خود را حلال نماید میباید کفاره شرعیه بپردازد پس حرمت مس زن بر شوهرش دائمی نیست که کفاره بجای نیاورده است بر خلاف حرمت طلاق که بمجرد وقوع آن حکم حرمت بطور تجدید و تائید و اطلاق تعلق میگیرد و در ظهار همینکه زوج یکی از کفارات ثلث مرتبه را بجای آورد حرمت برخاسته و غدغن برداشته میشود و کفارهٔ ظهار عبارتست از آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزه دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه خدایتعالی در واقعهٔ ظهار اوس از خوله میفرماید والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا آورده اند که بعد از نزول آیهٔ مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت رسول صلعم خوله را بزوجیت وی اعادت دادند و این مسئله در باب الظهار در کتب فقهیه شرح داده شده است گویند عمر در ایام خلافت خود روزی با چند نفر به پیرزنی برخورد مدتی متمادی

ایستاده با مشار الیها گفتگو کرده و همراهان او ایستاده منتظر بودند یکی از همراهان بعمر گفت بجهة پیرزنی جمعی را معطل نمائی عمر گفت آیا میدانی این زن کیست این همان خاتون جلیل القدری است که شکایت بدرگاه پروردگار خود برد و حق جل و علا آیه شریفه قد سمع الله را در حق او نازل فرمود والله اگر تا شام میایستاد و با من تکلم میکرد میایستادم و جز برای نماز سخن او را قطع میکردم و نمیرفتم و برای نماز هم که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود معاودت مینمودم خوله خواهر سیف الدوله ممدوح متنبی و از خاندان آل حمدان و مخدره با جلالت و شان بوده است و در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر میافارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا خراب است وفات نموده و متنبی مراثی خوب برای او بنظم آورده و از آنجمله مرثیه ایست که مطلعش بیت

یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب	کنایة بهما عن اشرف النسب

و حسن این مطلع بر ارباب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرك ان تسمی مؤبنة	و من یصفك فقد سماك للعرب

و در شعر میگوید شان تو اجل از این است که تصریح به اسم تو شود و بیت دیگر این است

کأن فعلة لم تملأ مواکبها	دیار بکر و لم تخلع و لم تهب

در شعر فعله بر وزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظر باین مطلب دارد که وقتی که خوله در ناحیه دیار بکر بوده و بمردم احسانها مینموده و خلعتها میداده میگوید خوله گذشت و حالا مثل اینست که هرگز موکب با احتشام او ناحیه دیار بکر را پر نکرده و بمردم بذل خلاع و اموال ننموده و ابیات مسطور در ذیل از همین مرثیه از منتخب اشعاریست که در مدح زنان گفته شده

فان تکن خلقت انثی لقد خلقت	کریمة غیر انثی العقل والحسب
وان تکن تغلب الغلباء عنصرها	فان فی الخمر معنی لیس فی العنب
فلیت طالعة الشمسین غائبة	ولیت غائبة الشمسین لم تغب

خوله بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادر ابو القاسم محمد الاکبر معروف بابن حنفیه بوده است و شانزده نفر از صحابیات نیز خوله نام داشته است خیره تابعیه مادر حسن بصری و جاریه حضرت ام سلمه بوده گویند در ایام رضاع

حسن هر وقت خیره بخدمتی مشغول بود و حسن در مهد گریه و بیقراری مینمود حضرت ام سلمه پستان
در دهان او گذاشته وی را ساکت و آرام میکردند و معتقدین حسن را اعتقاد آنکه علم و ورع
حسن از برکات آن شیر ذی پستان هیا شد و خیره بنت خفاف و خیره بنت عبد الرحمن دو زن
محدثه بوده اند خیزران جاریه مشهوره سیتین خلیفه عباسی مهدی و مادر هادی
و هرون الرشید بوده است و بعضی که او را جاریه هرون نوشته سهو کرده اند در زمان خلافت
پسران خود مشار الیها اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه مهدی
و منادمت مینموده و مطایبات کثیره فیما بین ایشان اتفاق افتاده از جمله روزی از حمام بیرون
آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده و رخساره خود را مانند برگ لاله دیده که ژاله بر آن باشد این مصرع بر دیوار نوشت

انا التفاحة الحمرا علیها الطل مرشوش		خلیفه آن مصرع را بدید و در زیران نوشت
وفی جرحه باشر علیها الحسن منقوش		در صورتی که خیزران جاریه بوده باشد در
این شعر که فضل بن یحیی بن خالد برمکی را ستوده ام	و له شعر	اصبح الفضل و الخلیفة هرون رضیعین بلبان خیر النسا
کفی الفضل ان افضل حسرة		غذتک بثدی و الخلیفة واحد

مدایح هیا شده و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داده و ابن اثیر و سایر مورخین گفته اند چون
خیزران در زمان خلافت هادی بسبب محبت قلیلی که بهادی داشت در امور دولت مداخله میکرد و مرجع کل
شده بود پسرش هادی از این وضع دلتنگ شده خواست او را از مداخله ... کوتاه کند بلکه قصد
میخواست او را مسموم نماید خیزران ملتفت شده بکنیزان خود حکم کرد تا او را مقتول ساختند گویند
بشارت بر دو پسرش مسطور و دختر را به هجو مهدی خلیفه و موسی الهادی که الخلیفه او گفته است

خلیفة یزنی بجماته		یا ایها البدوی و الصوبجان
ابدلنا الله به غیره		ودس موسی فی حر الخیزران

خان زاده دختر میر یادگار تبریزی بوده طبعی بدیع و طبعی موزون داشته این شعر از وست

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه		انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه

خدیجه خانم زوجه کریمخان زند معروف بوکیل و عمه مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید سعید آقا
طاب ثراه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در هر حال این زن را در عالم تاریخ وقعی و

وعظمی است چه یکی از اسباب عمده سلطنت سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه میتوان او را دانست توضیح آنکه
سالها کریمخان مبتلا بناخوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری این مرض شدت نمود
خدیجه خانم برای شاه شهید سعید که محترماً در دربار کریمخان اقامت داشت پیغام فرستاد که ناخوشی
وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میرود ملتفت و مستعد کار باش مرحوم معظم علیه
صبحگاه بعزم شکار مهارلو از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید
دانست که کریمخان درگذشته است و بعضی گویند مجدداً خدیجه خانم او را از انحال آنها اعلام
نمود و شاه جنت جایگاه از همانجا دو اسبه با دو نفر تا طهران تاخت و کار سلطنت را بشرحی
که در تاریخ ضبط است بساخت **خدیجه** دختر احمد بن الظنبا بوده و مشار الیها قاضی شیخ
معروف بابن الحنبلیه میباشد بنت ابن الحنبلیه زنی محدثه و مادر زین الدین عمر البالسی از اساتید
ابن حجر است و ابن حجر در انباء خود ذکر نموده و مشار الیها در ماه رجب هشتصد و هفتاد و نه هجری
درگذشته است **خدیجه بنت الملک** دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلاطین
ترک مصر است مشار الیها خواهر قاسم البشتکی بوده و ابن حجر در انباء خود ذکری از او نموده گوید این زن
بعد از همه فرزندان اناث ملک اشرف وفات کرده و بعقل و درایت و کفایت کار و اداره
امور شهری داشته در سال هشتصد و بیست و شش هجری درگذشته است یکی از لطایف مسطوره در او قیا
نوس این است که وقتی شهاب قوصی ادیب در مجلس ملک اشرف پدر خدیجه مشار الیها حاضر بود سعد الدین
نام طبیب داخل شد ملک بشهاب گفت در حق این سعد چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد
سعد السعود است و اگر بر سر سفره نشیند سعد بلع و اگر در خیمهٔ او کسی مهمان باشد سعد الاخبیه و اگر معالجه
یکی از مسلمانان رود سعد ذابح و لطف این کلام بر ارباب ذوق معلوم است در بلع بضم با و فتح
لام بمعنی بلع کننده است **خرنق بنت قحافه** شاعره عربیه بوده و این دو شعر از وست

اعاذلتي على رزء افيقي	فقد اشرقتني بالعذل ريقي
فلا وابيك آسى بعد بشر	على حي يموت ولا صديق

خزانه در فتوح واقدی مسطور است که خزانه دختر خالد بن جعفر بن قرط در فتوحات عراق با سعد بن
ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیهٔ اشخاصی که در اول محاربه بدرجهٔ شهادت رسیدند سرود

فیا عین جودی بالدموع السواجم | فقد شرعت فینا سیوف الاعاجم
وحزنا علی سعد وعمرو ومالك | وسعد مبید الجیش مثل الغمائم
هم فتیة الغر الوجوه اعزة | لیوث لدی الهیجاء شعث الجماجم

خوله بنت الازور خواهر ضرار بن الازور زنی صحابیه وشاعره بوده است دارای فصاحت وشجاعت و در فتوح واقدی مآثر او مذکور است مشار الیها در فتوحات مصر وشام حاضر بوده وکارها کرده وابیات ذیل از نتایج افکار اوست و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شده گفته است

الا مخبر بعد الفراق یخبرنا | فمن ذا الذی یا قوم اشغلکم عنا
فلو کنت ادری انه اخر اللقا | لکنا وقفنا للوداع وودعنا
الا یا غراب البین هل انت مخبری | فهل بقدوم الغائبین تبشرنا
لقد کانت الایام تزهو لقربهم | وکنا بهم نزهو وکانوا کما کنا
الا قاتل الله النوی ما امره | واقبحه ماذا یرید النوی منا
ذکرت لیالی الجمع کنا سویة | ففرقنا ریب الزمان وشتتنا
لئن رجعوا یوما الی دار عزهم | لثمنا خفاف المطایا وقبلنا
ولم انس اذ قالوا ضرار مقید | ترکناه فی دار العدو ویممنا
فما هذه الایام الا معارة | وما نحن الا مثل لفظ بلا معنی
اری القلب لا یختار فی الناس غیرهم | اذا ما ذکرتهم ذکر قلبی المضنی
سلام علی الاحباب فی کل ساعة | وان ابعدوا عنا وان منعوا منا
نیز این مرثیه را در همان باب گفته است | ابعد اخی یلذ الغمض عینی
فکیف ینام مقروح الجفون | سابکی ما حییت علی شقیقی
اعز علی من عینی الیمین | فلو انی لحقت به قتیلا
لهان علی اذ غیر المهین | وکنت الی السلو اری طریقا
واعلق منه بالحبل المتین | وانا معشر من مات منا
فلیس یموت موت المستکین | وانی ان یقال مضی ضرار

وقالوا كم بكاؤك قلت مهلا ... وكم في الحرب يقصم للغبون

اما ابكي وقد قطعوا وتيني

فرزوه بنت علوق که از نساء با فصاحت عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شد چون اشعار خوله را در حق ضرار شنید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد

ایا ولدی قد زاد قلبی تلهبا ... وقد احرقت منی الخدود المدامع

وقد اضرمت نار المصیبة شعلة ... وقد حمیت منا الحشا والاضالع

واسأل عنك الركب كی یخبرونی ... بحالك كیما استكن المدامع

فلم یك فیهم مخبر عنك صادقا ... ولا منهم من قال انك راجع

فیا ولدی مذ غبت كدرت عیشتی ... فقلبی مصدوع وطرفی دامع

وفكری مقسوم وعقلی موله ... ودمعی مسفوح وداری بلاقع

فان تك حیا اصمت لله حجة ... وان تكن الاخری فما العبد صانع

وعفیره بنت غفار و سلمه بنت فراح و لبنی بنت سوار و سلمی بنت النعمان وام ابان وهند بنت عمرو بن وزینب الانصاریه نیز زنهای صاحب شان وشجاعت بوده در وقعه های یرموک داد اجناد دین رشادت نموده و با ستون خیمه در میدان جنگ مانند مردان رزم کرده و سلمی بنت سعد که زاهده و عابده بود دختر زید شیبانی و پدرش یکی از عشرهٔ مبشره میباشد چون اشعار خوله و فرزوه بشنید بعبارات بلیغه آنها را تحسین کرد و تسلی داد

دارمیة الحجونیة صاحب عقد الفرید گوید دارمیه زنی بود از بنی کنانه که سکنی داشته با چرده سیاه و چون در کوهی که حجون که در انجا واقع است منزل داشت او را حجونیه میگفتند معاویه در ایام حج از دارمیه جویا شده گفتند هنوز زنده است او را احضار کرد و با او گفت ما جاء بك یا ابنة حام یعنی بچه جهت آمدی و درین سؤال کنایه بسیاه چردگی دارمیه بود مشار الیها در جواب گفت گویا مقصود تو ازاین سؤال عیب جوئی و سطایبه باشد اگر من زنی از بنی کنانه هستم نسبتی با فرزندان حام ندارم معاویه گفت راست میگوئی آیا میدانی ترا برای چه احضار کردم دارمیه گفت لا یعلم الغیب الا الله معاویه گفت بچه جهت علی علیه السلام را دوست داری و مرا دشمن با او محبت میورزی و با من خصومت دارمیه گفت اگر حقیقت را بیان کنم مؤاخذه نخواهم بود معاویه گفت نه دارمیه

گفت علی را دوست دارم برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مواسات معامله مینمود و با تو دشمنم
بجهت اینکه چیزی را خواستی و ادّعا کردی که لیاقت و استحقاق آن را نداشتی و با شخصی در آن
باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق و الیق بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اکرم
صلّی الله علیه و آله او را دوست میداشت و او خود دوستار فقرا و مساکین بود و صاحبان
دیانت را احترام مینمود و ترا دشمن میدارم از آنکه خونها ریختی و پیرو هوای نفس خود گردیدی و به عدل
و انصاف حکم نمودی بلکه بظلم و اعتساف متمسک شدی معاویه گفت خصومت تو با من
برای اینست که شکم و پستانهای تو بزرگ و رانهای تو فربه است دارمیه گفت درین اوصاف
هند ما در تو ضرب المثل شده است نه من معاویه گفت سست و یا لکن مقصود من ذم و عیب تو
نیست چه اگر شکم زن بزرگ باشد تام الخلقه و کامل میشود و اگر پستانهای او بزرگ باشد
کودکی را که شیر میدهد بسیر میکند و اگر رانها بزرگ و فربه باشد جائی را که می نشیند پر مینماید و مکانی
او را خواهد بود معاویه باین کلمات حدت دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن
باو گفت آیا تو علی را دیدهٔ دارمیه گفت بلی دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه
گفت والله علی را دیدم که اینمکانت و سلطنت که ترا مفتون نموده ابدًا او را بخود راغب نساخته
بود و این جاه و جلال که ترا مشغول و زبون دارد مطلقا در او اثری نداشت معاویه گفت
آیا گفتار علی را استماع نموده دارمیه گفت بلی کلمات آنحضرت شفای قلوب بوده صیقل اذهان
و چنانکه روغن زیتون بالخاصیه زنگ را زایل میکند کلام امیرالمؤمنین علی ع هم زنگ دل بصیرت

شهدت الحسن صفاتها ضراتها		برازد لها میزد و معاویه مرطبق معنی این شعر
گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت		والفضل ما شهدت به الأعداء

مرتضی ع و کلام او چنین بود بعد از آن معاویه بدارمیه گفت آیا حاجتی بمن داری دارمیه گفت
در اینحال مگر ممکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بلی هر حاجتی که داشته
باشی انرا بر میآورم دارمیه گفت یکصد شتر ماده میخواهم که پشم آنها مایل بقرمزی باشد و شتربانان
آنها هم با شتران باشند معاویه گفت آنچه خواستی بتو دهم نزد تو مثل علی خواهم شد دارمیه گفت
سبحان الله مگر تو از علی پست تری معاویه گفت خواند
اذا لم اعد بالحلم منّی علیکم

فمن ذا الذی بعدی یؤمّل للحلم | خذیها هنیئاً واذکری فعل ماجد
جزاک علی حرب العداوة بالسلم

بعد از آن بدارمیه گفت قسم بخدا اگر علی زنده
و بجای من بود یک شعر هم بتو نمیداد و دارمیه گفت والله علی از مال مسلمین یک شعر هم بکسی نمیداد و
اعتبار این خبر آنست که در عقد الفرید تصنیف ابن عبد ربه آمده و هر کس شرح احوال و ترجمه مفصله این
مصنف و کتاب او را خواهد بعبقات الانوار از تصانیف علامة الوقت و حافظ العصر غیاث
الحق والملة والدین مروج آثار ائمة المصطفین میر حامد حسین مد الله ظلاله وادام الله فی الدارین ماله رجوع
نماید دلاشوب صاحبه سلطان مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از حلائل سلطان
ابراهیم خان سلطان عثمانی است و در سلیمانیه مدفون شده پسر او سلطان سلیمان در روز دوم
محرم سال هزار و نود و نه هجری تخت سلطنت عثمانی جلوس کرده تاریخ جلوس او را چنین نظم کرده‌اند

یوم ثانی محرم الحرام صبح دم | یمن ایله سلطان سلیمان زمان ایتدی جلوس

سلطان سلیمان چهل و دو ماه و دوازده روز کم سلطنت کرد و چون درگذشت پنجاه و یکسال از عمر او
دختر گویند زنی متخلص باین تخلص بوده و شعر مسطور در ذیل را باو نسبت میدهند

مگر رسوای عشق از مردم عالم کمی دارد | اگر عاشق نگشتن در رسوا شدن هم عالمی دارد

دعد زوجه نمر بن تولب العکلی و نمر شاعری مخضرمی و از فصحای اصحاب و جوانمردان عرب است و این بیت از اوست

اهیم بدعد ما حییت وان امت | اوکّل بدعد من یهیم بها بعدی

و از این شعر و جمیل و جمهره بدعد معلوم میشود و پوشیده نباشد که دعد و هند نام جنس است برای
نسوان مثل زید و عمرو برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال میشود و علت غیر منصرف
بودن آن تانیث و علمیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف
استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده دقاق کنیزکی مغنیه و صاحب جمال بوده
در ادبیات مهارتی داشته ابتدا بابن یحیی بن ربیع بخواب شده احمد بن یحیی از بطن او بوجود آمده
و احمد را باضافت اسم مشار الیها ابن دقاق گفته‌اند بعد از وفات یحیی صباحت و ملاحت
و ید طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواستگار دقاق نمود و چند شوهر بعد از یحیی اختیار
کرد و همه بزودی درگذشتند و دقاق بشامت مشهور شد و اشعار مسطور را در حق او گفتند

قلت لما رأيت دار دفاق — حسنها قد اضر بالعشاق
حذروا الترابح الشقي دفاقا — لا يكونن نجمه في محاق
اله عن بضعها فان دفاقا — شؤم جرحها قد سار في الآفاق
لو تضاجع بسلافهب سليما — بل جريحا وجرحه غير راقي

آخر الامر دفاق در سلک ملازمان حجاج و ندو خترمیرون الرشید منسلک گردید و حکایات و فراجهای غریب از ایشان معروفست چون از دایرهٔ ادب خارج میباشد از نگارش آن صرف نظر نمودیم همینقدر گوییم در مسخرگی و شوخی دفاق بی بدل بوده است دفره از ثقات تابعیات طبقهٔ اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشارالیها روایت حدیث نموده ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید نسائی که یکی از اصحاب کتب سته میباشد یک حدیث از دفره در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و آن حدیث را مشارالیها از عایشه روایت نموده است بقول بعضی دفره ادراک زمان حضرت رسول ص را کرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را دقره بقاف نوشته‌اند دلشاد خاتون دختر تمرتاش ابن امیر چوپان زوجهٔ امیر شیخ حسن ایلکانی معروف بشیخ حسن کبیر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس ممدوح خواجه جمال الدین سلمان ساوجی بوده چنانکه هنگام جلوس او نظم نموده که ماده تاریخ آن چهار بیت مسطور در ذیل است

مبشران سعادت بر این بلند رواق — همی کنند ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب — باتفاق خلایق بیاری خلاق
خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس — پناه پشت ملوک جهان علی الاطلاق
نشست خسرو روی زمین به استحقاق — فراز تخت سلاطین بداد ملک عراق

دلشاد خاتون در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد درگذشت و نعش او را بنجف اشرف حمل نموده در آنجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دلشاد خاتون را بعمزاده خود اشرف بن تمرتاش مفتون دیده و لهذا او را مسموم کرد صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت در واقع بدست دلشاد خاتون بود و او غربا را نوازش نمود و فقرا پیوسته مشمول احسان او بودند دلشاد خاتون دختر امیر علی جلایر و زوجهٔ امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده

طبع موزونی داشته اینده مطلع از افکار او است
اشکی که سر ز گوشه چشمم برون کند
بر روی من نشیند و دعوی خون کند
حل شد از غمم همه مشکل که مراد دل بود
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود
دلشاد شاعره بوده است که از طبقه

شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه مسماة

باین اسم بوده و طبعی موزون داشته این شعر را باو نسبت داده اند
طاعات منکران محبت قبول نیست
صد بار اگر به چشمه زمزم وضو کنند
دنانیر جاریه مغنیه بوده است که یحیی بن

خالد برمکی او را آزاد کرده و بصباحت منظر و مهارت در موسیقی و آواز خوش و نغمات دلکش معروف و مشهور است بعلاوه در نظم و نثر هم یدی طولی داشته و فن موسیقی را از بذل که در حرف باء ترجمه حال او نگاشته شد و از اساتید بذل که فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و سایر مشاهیر موسیقی دانهای آن عصر باشند اخذ کرد و ابو الفرج در اغانی مینویسد اسحق موصلی گفته است پدرم ابراهیم موصلی میگفت روزی خواستم در نغمه ایرادی بر دنانیر وارد آورم او را امر بخواندن آن نغمه و ادا نمودم و بدقت استماع کردم عیبی در آن نیافتم که اظهار نمایم موجب مسرت ارباب سیر هرون الرشید میلی مفرط بساز و آواز دنانیر داشته و هر وقت بخانه یحیی برمکی میرفت او را احضار بخواندن و نواختن امر میکرده و انعامی وافر باو میداد و عقیل آزاد کرده صالح بن هرون را حسن و جمال دنانیر آشفته و مفتون ساخته و در باب وعده و مطال او گفته

وتحیرت بین وعد ومطل
یا دنانیر قد تنکر عقلی
فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی
شغفی شافعی الیک و الا

ابن ظافر در کتاب خود از قدرت طبع دنانیر حکایت کرده گوید روزی یحیی برمکی بگلستانی رفته و دنانیر با او بود چون صفای گلها و نزهت آن گلستان را مشاهده نمود این بیت را انشاد کرد

الورد احسن منظرا   فتمتعوا بلحاظه

و از دنانیر خواست که این بیت را بشعر دیگر تمام کند

فاذا انقضت ایامه   وورد الخد ینوب عنه

انشاد این شعر مبلغی محبت یحیی را بدنانیر زیاد کرد و از دنانیر حکایات و روایات بسیار مشاهده شد که همه اسباب تعجب و شگفت است مخصوصا داستان وفای او نسبت بیحیی غریب و در مواضع عدیده نگاشته شده است   دنانیر جاریه ابن کناسه محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و از صلحای

شعر

شعرا میباشد واو جاریهٔ شاعره و مغنیه داشته مسماة بدنانیر که ارباب فضل و ادب مخصوصا رفته با مشار الیها مفاوضه و مشاعره مینموده اند علی بن عثمان الکلابی که از ادبای آن زمان میباشد گوید روزی بخانه ابن کناسه رفتم وی غایب بود با جاریهٔ او دنانیر مشغول گفتگو شدم در اثنای صحبت دنانیر بمن گفت یا ابا الحسین تو را محزون و مغموم می بینم گفتم برادری داشتم از قریش در گذشت اینک از دفن او باز میگردم دنانیر قدری فکر کرده این دو بیت را برخواند

بکیت علی اخ لک من قریش	فابکانا بکاؤک یا علی
فمات وما خبرناه ولکن	طهارة صحبه الخبر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم از ذکاوت و فهم و فراست دنانیر را بتو معلوم کنم آنگاه بمشار الیها نوشت انک امة ضعیفة لکعاء فاذا جائک کتابی هذا فعجلی بجوابی والسلم دنانیر در جواب نوشت سائنی تهجینک ایای عند ابی الحسین وانه من اعیا العی الجواب عما لا جواب له والسلام بعضی از اشعار دنانیر در جلد دوازدهم آغانی نگاشته شده و او را بمهارت در ادب و خصال حمیده ستوده اند و بر فوت ابن کناسه این بیت را گفته

الحمد لله لا شریک له	یا لیت ما کان منک لم یکن
ان لم یکن القول قل فیک فما	افحمنی غیر شدة الحزن

و پوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد و عارف معروف میباشد و ابراهیم خال ابن کناسه بوده و ابن کناسه در حق ابراهیم مرثیه ها دارد دنیا ابن خلکان گوید دنیا جاریه شاعره بوده است از عبد السلام معروف بدیک الجن گویند مشار الیها پسری از دیک الجن بهم رسانید و آن پسر در گذشت و دنیا ابیات ذیل را در مرثیهٔ پسر خود انشا کرد بیت

بابی بنی تلک بالعراء المقفر	وسترت وجهک بالتراب الاعفر
بابی بذلتک بعد صونک للبلی	ورجعت عنک صبرت ام لم اصبر
لو کنت اقدر ان اری اثر البلی	لترکت وجهک ضاحیا لم یقبر

دیک الجن وقتی گمان کرد که دنیا با غلام او سر و کاری دارد هر دو را بکشت و بعد پشیمان شد و برای هر دو مرثیه ها گفت ابو الفرج اصفهانی در آغانی گوید دختری که بدست دیک الجن

مقتول شد سماه بورد و ابنه النصرانیه بود مشار الیها با سلیمان تزویج نمود. دنیا
جاریه ابو عیینه مهلبی از شعرای دولت عباسیین بوده و شاعر مشار الیها فاطمه بنت جعفر
بن حفص عزیز دل عشقی بهم رسانید چون فاطمه از نجبا و عیسی بن سلیمان شوهرش بشجاعت و نبالت
معروف بود هر وقت ابو عیینه میخواست شعری در حق معشوقه خود فاطمه بگوید از ذکر اسم او
احتراز کرده بنام جاریه خود دنیا انشاد مینمود

ما لقلبي أرق من كل قلب
ولحبي أشد من كل حب
ولدنيا على جنوني بدنيا
أشتهي قربها ويكره قربي
زلت بي بلية من هواها
والبلايا تكون من كل ضرب

دولت بانو بیگم دختر محمد عظیم شاه

ابن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان بوده علاوه بر حسن جمال فضل و فضیلت
بکمال داشته و از جمله اسباب خلوت او نزد آن پادشاه گردیده است. دهناء
زوجه عجاج راجز مشهور و دختر مسحل میباشد و مسحل از اولاد [illegible] بوده است دهنا طبعی
موزون داشته اما عجاج را چندان میل بصحبت او نبود دهنا برای این [illegible] پیش والی مملکت یمامه
که عجاج از اهالی آن مملکت بود شکایت برده و مشار الیها بوالی اظهار داشت که شوهرم از من
دوری میجوید و من الی الآن بحالت بکارت باقی هستم عجاج بجواب این با شعری که از دهنا بنظم در رسید
او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهای دور از ادب در محضر والی ولایت نمودند آخر الامر
والی یکسال بعجاج مهلت داد که در ظرف این مدت زوجه خود را خوشنود سازد عجاج ابیات ذیل را نظم نمود

أظنت الدهنا وظن مسحل
أن الأمير بالقضاء يعجل
عن كسلاتي والحصان يكسل
عن السفاد وهو طرف هيكل

دهنا چون این دو بیت شنید بطور ذیل انشاد کرد

والله لولا خشية الأمير
وخشية الشرطي والمشير
لجلت من شيخ بني النقير
كجولان صعبة عسير

عجاج که این شعر استماع نمود باستمالت و نوازش دهنا پرداخت در اثنا مشار الیها این دو بیت گفت

تالله لا تخدعني بالضم
إليك والتقبيل بعد الشم
إلا بهزهاز يسلي همي

حرف الذال

ذات الاذنین لقب عایشه دختر طلحه بوده گویند این لقب را خواهرزاده حضرت سکینه بنت الحسین ع بعایشه داده ولی بنظر بحکم ولا تنابزوا بالالقاب این حرف بنظر مستبعد میآید و ذات الاذنین یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی دو گوش است و زن که در تحت عقد دو شوهر باشند هر یک ضره آن دیگر میباشند

ذات الخال از جواری هرون الرشید و مغنیه ایست مشهور که در حسن و جمال بکمال بوده و ابیات مسطوره ذیل را هرون الرشید در وصف این جاریه و دو جاریه دیگر سروده

ملك الثلاث الآنسات عنانی	وحللن من قلبی بکل مکان
مالی تطاوعنی البریة کلها	واطیعهن وهن فی عصیان
ماذاك الا ان سلطان الهوی	وبه غلبن اعز من سلطانی

بتقیید و بعضی این ابیات را از احنف شاعر است و او از قول هرون بنظم آورده است و در هر حال اسم ذات الخال خنث بوده چون در لب بالای خالی بسیار مطبوع داشته معروف بذات الخال شده و دو جاریه دیگر که در ابیات فوق بآنها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی ضیا و هرون در دو بیت مسطور تصریح باسم این سه کنیزک نموده

هن سحر و ضیاء و خنث	ان سحرا و ضیاء و خنث
ثلثی قلبی و ترباها الثلث	اخذت سحر ولا ذنب لها

و ذات الخال اسم موضعی است در عربستان و عمرو بن معدیکرب که میگوید وهم قتلوا بذات الخال قیسا اشاره باین محل است **ذات الخمار** لقب هنیده بنت صعصعه است واو عمه فرزدق شاعر مشهور بوده و خمار بمعنی معجر و ذات الخمار بمعنی صاحب معجر است و وجه اینکه مشار الیها باین لقب ملقب شده این است که روزی هنیده نزد پدر و برادر و شوهر و خال خود نشسته بود ناگاه معجر از سر برداشت سبب از او پرسیدند گفت بر خود بالیدم که چهار نفر مرد مثل شما با من محرم است و میتوانم نزد آنها معجر از سر دور کنم و این خیال بصورت وقوع درآوردم بعد گفت پدرم صعصعة بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و خالم اقرع بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشد اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد چهار نفر مرد محرم مثل این اشخاص بی معجر ظاهر شود من با و پنجاه نفر شتر می بخشم از آن روز هنیده را ذات الخمار

گفته‌اند محمد امین المحبی بعد از آنکه حکایت مذکور را بوضع مزبور روایت میکند میگوید از نظایر این داستانها که غریب
از آن غریب‌تر است حال فاطمه بنت عبد الملک زوجه عمر بن عبد العزیز است که سیزده مرد محرم داشته و همه
خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و معجر میتوانست ظاهر شود اما آن محارم پدرش عبد الملک
بن مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده هایش ولید بن یزید و یزید
بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویة بن یزید و جد مادرش معاویة بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن
عبد العزیز بوده‌اند لاکن فاطمه صحبت همه این سیزده نفر را درک نکرده است مادر فاطمه عاتکه دختر یزید بن
معاویه بوده است **ذات النطاقین** اسماء دختر ابی بکر است که ترجمه حالش در حرف
الف نگاشته شد اما وجه ملقب شدن او باین لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول ص اسماء
نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفره آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مشک آب نمود
و بقولی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مشک کرد لهذا حضرت فخر کائنات علیه افضل الصلوة
فرمودند ای اسماء بعوض این نطاق تو پروردگار عالمیان عز اسمه در بهشت دو نطاق بتو عنایت
خواهد فرمود از آن وقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطاق بر وزن کتاب نوعی از جامه است
که زنان عرب در زیر البسه میپوشند گویند اگر پسران ابی بکر بلیاقت و کفایت دختران او بودند خلافت
باشکال بعمر نمیرسید و همه کس میداند که وقعه جمل را عایشه سبب بود و اسماء نیز پسر خود عبد الله بن
زبیر را در وقتی که در کعبه معظمه اجلها الله تعالی متحصن گردیده بود چگونه در مقابل حجاج بمقاومت و ثبات
تحریض نمود **ذلفاء** از جواری مشهوره عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف
مهارتی کامل داشته و جمال او نیز بکمال بوده در حق او گفته‌اند

وانما الذلفاء یاقوتة
قد اخرجت من کیس دهقان

ذلفاء در مدینه منوره متولد شده و مردم آنجا
کلیه مفتون جمال و کمال او بودند و از اشعاری که در حق او بنظم آورده اند و در اغانی مسطور است
ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت به احوص بن محمد الانصاری داده اند و بعضی از بحتری العبادی

انما الذلفاء همّی | فلیدعنی من یلوم | احسن الناس جمیعا
حین تمشی و تقوم | حبّ الذلفاء عندی | منطق منها رخیم
اصل الحبّ لترضی | وهی للحبل صروم | حبّها فی القلب داء

ستکن لا یم در مستطرف مسطور است که سعید بن عبدالملک برادر سلیمان عبدالملک اموی ذلفاء را بوجهی که تقریباً معادل بیست و پنج هزار تومان حالیه باشد از صاحب اول او خرید بعد ها که خلافت بسلیمان بن عبدالملک رسید ذلفاء نیز در تحت ملکیت او در آمد اما محبتی کامل بمالک اولی خود داشت و دستگاه خلافت و تجملات آن اسباب تسلی او نشد و عشق خود را بمالک مشار الیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده اشکار گفت عباد الله من لی بدواء مالا یشتکی وعلاج مالا یسمی طال الحجاب وابطاء الجواب والقلب طائر والعقل عازب والنفس والهه والفؤاد مختلس والنوم محتبس رحمة الله علی قوم عاشوا جلدا وماتوا کمدا ولو کان الی الصبر حیلة او الی ترک الغرام سبیل لکان امرا جمیلا گویند شبی سنان نام مغنی در حوالی سرای خلافت ابیات ذیل را برای دوستان خود می‌خواند بیت

من اخر اللیل لما نبه السحر … مجوبة سمعت صوتی فارقها
اوجهها عنده ابهی ام القمر … فی لیلة البدر ما یدری مضاجعها
فدمعها الطروق الصوت منحدر … لم یحجب الصوت احراس ولا غلق
تکاد من لینها فی المشی تنفطر … لو مکنت لمشت نحوی علی قدم

ذلفاء صدای سنان را شنیده برای استماع ابیات که مشار الیه میخواند از فراش خلیفه بیرون آمد و اشعار مسطور را بشنید و مناسب حال خود دید و بیاد خواجه قدیم و صاحب نخستین که گفتیم مالک روح و تن او هر دو بود منقلب شد بنای گریستن و زاری را گذاشت سلیمان از صدای گریه او بیدار شده علت گریه او را پرسید ذلفاء این دو شعر را بر سبیل ارتجال انشاء کرد و بلطف احتیال وانمود که این آشفتگی و اشک ریزی از در غیرت است که چرا صاحب این آواز به تشبیب من دهان باز کرد

الا رب صوت رائع من مشوه … قبیح المحیا واضع الاب والجد
یروعک منه صوته ولعله … الی امة یعزی معا والی عبد

صاحب تزیین الاسواق این حکایت را بر خلاف صاحب اغانی نسبت بعوان نام جاریه عبدالملک داده است ابو الفرج اصفهانی در آغانی در ترجمه حال جمیله مغنیه

بمناسبتی منویسد. بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفاء را بزنی گرفت و وقتی بر او متغیر شده
بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده از حد پشیمان شد و از آن وقت لفظ ثلاثه را مشوم دانسته
اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد اثنین اربعه و لفظ ثلاثه را بر زبان نمی‌آورد و هم او را در زمینه
ذلفاء جاریهٔ ابن طرخان از مشهورات جواری شعراء عصر عباسیان میباشد و ابو
نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده گفته | عجبًا من حماقة الذلفاء
تتشهّى فیاسل الخلفاء | میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که سر
خرزه سطبر خلفا را آرزو مینماید در شان انشاد این شعر چنین گفته اند که وقتی ابو نواس از جهت جامعیت
سخن سنجی و شاعری بدیدن ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور
نیز که از ثقلاء آن عصر بود بر حسب اتفاق وارد آنخانه گردید ابن طرخان از بابت ثقیلی
و کاهلی مروان حرمتی در حق او بظهور نرسانید و ابو نواس را بالای دست مروان نشانید
و این معنی بر طبع ابن حفصه گران آمد و خواست در ضمن شعری اشعار کند که تخفیف و توهین عشاق و تحمیل
مکروهات و ناملایمات بر ایشان رسم تازه نیست | بذل مال و جاه ترک نام و ننگ
در طریق عشق اول منزل است | و هم میخواست که میل خاطر و هوای قلبی ذلفاء
در حق خود استنباط نماید یا بیند و ملاحظه این بیت را برخواند | غیضن من عبراتهن و قلن لی
ماذا لقیت من الهوی و لقینا | ذلفاء از قصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شده
از نجالایتی افشا نمود که مشعر بود بر عجز انف و خلاف میل وی و موهم اینکه تو را شایستگی
صحبت من نیست و همسر من خلیفهٔ عصر و پادشاه وقت خواهد بود لا غیر و تو از سرودن
این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بحضرت خلافت از جای بر انگیختی و آن بیت این است
قد هجت بالبیت الذی انشدتنی | حبا بقلبی بالامام دفینا
ابو نواس از مکالمه که در ضمن اشعار رفت اشعار شد بلند پروازی ذلفا را التفات کرد و دانست
که او منکر وی نیز هست با آرزوی فی الفاء استهزا کرده گفت | عجبًا من حماقة الذلفاء
تتشهّى فیاسل الخلفاء | و از مفاوضات مشار الیها با شعرای آن عصر
حکایتی است که دلیل قوت بدیهه گوئی و قدرت طبع او میتواند بود و آنرا ابن ظافر در کتاب

خود ذکر کرده وگفته است روزی عباس بن احنف شاعر که از ملازمان کربابن خلفا بنی عباس بود بمنزل ذلفا ورود نمود و شعر ذیل را برا و انشاد نموده پرسید که آیا بیتی مناسب این مضمون می‌توانی

اهدی له احبابه اترجة	فبکی واشفق من عیافة زاجر

ذلفاء بدیهه بیتی مشتمل بر فکری بکر در کمال تناسب با مضمون شعر ابن احنف بخواند گفت

خاف التلون فی الوداد لأنها	لونان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن احنف ازین بدیهه مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و بر ذلفاء از روی حقیقت آفرینها کرد و از روی درخواست که این یک بیت را با ده واگذار کند و نزد احدی اظهار نماید که از افکار ابکار اوست ذلفا ملتمس او را قرین قبول داشت و بعد از آن ابن احنف این دو بیت را با هم انشاد می‌کرد

حرف الراء رابعه مشار الیها غیر از رابعه عدویه و شامیه و جیلانیه است که بعد ذکر میشود ابن حجر در کتاب انباء در ضمن متوفیات سال هشتصد و سی و دو هجری ذکری از و نموده و معلوم میشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال هشتصد و پانزده در مکه معظمه در مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالسی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشار الیها اجازه داده اند شیخ الشیوخ محب الدین الاشقر او را بزنی گرفته اما قبل از وجود زوجه شهاب الدین ملنون بوده است بطور استطرا د اظهار میدارد که دو شعر ذیل اکثر برابعه عدویه

تعصی الاله وانت تزعم حبه	هذا العمرك فی الصنیع بدیع
لو کان حبك صادقا لأطعته	ان المحب لمن یحب مطیع

و علی القاری در شرح شفا نیز همینطور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود و رّاق نوشته شده رامه بنت الحسین النجاریه است که شاعره بصریه و از شعرای حماسه میباشد و این دو بیت از اوست

یالیت شعری ولیت اصبحت غصصا	هل اهبطن قرنیة لیست بها دور
لقد تبدلت من نجد و ساکنه	او ضابها الدیك یزقو والسنانیر

کلمهٔ عند همین حالت را دارد یعنی لیت در شعر رامه مبتدا است چنانکه عند در بیت متنبی فاعل که که لفظا آنها اراده شده نه معنی ربا العقیلیه شاعره بوده است بصریه از شعرای حماسه و این ابیات از اوست

فما وجد مغلول بتیماء موثق	بساقیه من ضرب القیود کبول

قلیل الموالی مسلّم بجریرة / لم بعد نومات العیون عویل
یقول لم البوّاب انت معذّب / غداة غدٍ او مسلّم فقتیل
باکثر منّی لوعة یوم بان لی / فراق حبیب ما الیه سبیل
عشیّة امشی القصد ثمّ یردّنی / عن القصد روعات الهوی فامیل

وبعضی این اشعار را بصاحبة الهلالیه نسبت داده اند رابعة العدویه امّ الخیر رابعه دختر اسمعیل العدویه از نساء مشهورهٔ مائه اوّل هجری و از اهالی بصره بوده است در تشکّک و ایقان و حقایق و عرفان و کشف و شهود مشار الیها مقامی بلند داشته امام ابو القاسم القشیری در رسالهٔ خویش میگوید رابعه بارها در مناجات خود میگفت الهی دلی که تو را دوست دارد آیا او را در آتش میسوزانی نوبتی در جواب او هاتفی ندا درداد و گفت ظن بد مبر که پروردگار رحیم اینکار نمیکند خلاصه این زن در صفای ضمیر و کمالات نفسانی بر اکثر رجال تفوّق داشت از آن رو او را تاج الرجال میگفتند و بدرجهٔ در زهد و قدس و تقوی شهرت یافت که ضرب المثل گردید و هر زنی را که میخواهند بمقامات معنوی بستایند میگویند رابعهٔ زمان خود میباشد از مشاهیر عصر رابعه یکی حسن بصری بود و بعد از آنکه شوهر رابعه درگذشت حسن طالب شد که او را بزنی بگیرد رابعه بعضی مسائل در حقایق و معارف از و پرسید و بعد از اختبار از قبول مطلب حسن امتناع نمود و این ابیات بنظم آورد

راحتی یا اخوتی فی خلوتی / وحبیبی دائما فی حضرتی
لم اجد لی عن هواه عوضا / وهواه فی البرایا محنتی
حیثما کنت اشاهد حسنه / فهو محرابی الیه قبلتی
ان امت وجدا وما ثمّ رضا / واعنائی فی الوری واشقوتی
یا طبیب القلب یا کلّ المنی / جد بوصل منک یشفی مهجتی
یا سروری وحیاتی دائما / نشأتی منک وایضا نشوتی
قد هجرت الخلق جمعا ارتجی / منک وصلا فهو اقصی منیتی

سفیان ثوری نیز با رابعه معاصر و جلالت قدر او را معترف بوده و بزیارت مشار الیها میرفت و مشکلاتی که در حقایق داشت از و

میپرسید و وی حمل مینمود روزی سفیان برابعه گفت درجهٔ ایمان و اعتقاد خود را بحضرت حق جل و علا برای من بیان نما رابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم نمیپرستم بلکه از کمال عشق بآنحضرت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت مینمایم بعد از ان این بیتها را انشاد نمود

احبك حبین حب الهوی / وحبا لانك اهل لذاك
فاما الذی هو حب الهوی / فشغلی بذکرك عمن سواك
واما الذی انت اهل له / فکشفك لی الحجب حتی اراك
فلا الحمد فی ذا ولا ذاك لی / ولکن لك الحمد فی ذا وذاك

مختصر ارباب سلوك رابعه را ارباب کرامات میدانند و حکایات از و مینمایند و وفات او در سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و هشتاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد و مزار او زیارتگاه اهل سلوك و عرفا میباشد رابعة الشامیه بنابر مسطورات صاحب نفحات الانس این زن نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی این دو بیت را قرائت مینمود

حبیب لیس یعدله حبیب / وما لسواه فی قلبی نصیب
حبیب غاب عن بصری وشخصی / ولکن عن فؤادی ما یغیب

وبعضی اوقات بیتین ذیل را میخواند

انی جعلتك فی الفؤاد محدثی / واَبحت جسمی من اراد جلوسی
فالجسم منی للجلیس مؤانس / وحبیب قلبی فی الفؤاد انیسی

ابو النجیب سهروردی صاحب کتاب عوارف المعارف دو بیت آخری را برابعهٔ عدویه نسبت داده است در احیاء العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بمزاوجت احمد بن ابی الحواری که از اکابر العصر میباشد نایل گردد و او را از تمیل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من بحال خود مانع از خیال اهل و عیال است رابعه اظهار داشت که والله من هم از تو مشغولم و مقصود من از مزاوجت پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیشم مال زیاد بمن رسیده میخواهم تو از الصلحاء فقرا انفاق کنی و من بواسطهٔ تو اولیا و دوستان خدا را

آشنا شوم چون ابن ابی الحواری این بشنید از شیخ خود ابو سلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را تزویج
نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است
رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات مطیب میساخت و میگفت برو نزد زنهای
خود برو و از مسطورات روضهٔ یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر مسماة باین اسم
بوده که از عابدات نساء بشمار میاید و او را رابعه قیسیه میگفته اند. رابعهٔ جیلانیه از عارفات
معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله برهانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه
خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء وزراء گیلان زوجهٔ حاج میر اسمعیل رشتی از مشاهیر
اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک واصل حاج محمد جعفر کبودرآهنگی بگیلان رفته
مشغول موعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواعظ شافیهٔ وی ذوقی در خاطر
مستعد آن صالحه بهم رسید که بیش وقت شریف و عمر عزیز را بتصفیهٔ قلب و تهذیب اخلاق
گذرانده و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا الهمدانی اعلی الله
مقامه دریافت و از آن بزرگوار بنصیبهٔ ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع و اربعینات
صحیح بسر برد و چون آن مقام معلوم و در حضرت شاه مرحوم انار الله برهانه مکشوف افتاد شاه او را
بلقب رابعهٔ ثانیه خواند و برفتن دار الامان کرمان مامور فرمود و انجال جمال معرفت را از خط
نیز ربطی بکمال بوده و از جمله آثار و باقیات صالحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر گنبد
و صحن و حجرات که بر سر مقبرهٔ جمعی از مشایخ فخام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف و الحکیم
العظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوة و الدر النظیم ساخته و فزون از ده هزار
تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از انخارج را شاه مرحوم طاب ثراه
داده اند و اینزمان آن مکان بمزار میرزا حسین خان شهرت گرفته و از اوقاف و صدقات
جاریاتش املاکی است در گیلان از قرار تفصیل شش دانگ قریهٔ خواجان من بلوک سوقه از اعمال
رشت مع ما یتعلق بتلک القریه شرعاً و عرفاً و سه دانگ از یکباب تیمچهٔ مشهوره باسم شوهرش
حاج میر اسمعیل واقعه در رسته بازار شهر رشت محاذی قیساریه مع ما یتبعها من کل الدکاکین و الحجرات
و غیرها و شش دانگ قریه صیقلان و شش دانگ قریه تاریخ گل که هر دو از قرای بلوک رشت

مع متعلقاتها من الاراضي الرطبة واليابسة والثابتة والكروم والاشجار وغير ذلك وقفه و موقوفه تولیت این صدقات را با مرحوم حاجی ملا علی رضای همدانی مذکور واگذاشته و بعد از او با اعلم و افضل و اعرف اولاد ذکورش و مع الانقراض با اناث نسل ذکورش و مع الانقراض ذکوراً و اناثاً با اعلم و اعرف و اتقی بلده رشت با جماعه مشار الیها بعد از انجام مزار مزبور از کرمان بقم آمد بیست سال مجاور بود تا در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و هم آنجا درگذشت و مدفون گشت رحمة الله علیها و قباله اوقاف مزبوره بتفاصیلها موشحه بخطوط و خواتم جمعی از علما و مجتهدین دار المرز بنظر رسیده است **رابعه اصفهانی** از زنان زمان سلاطین سامانی بوده و طبعی موزون داشته اند و این بیت از اوست

دعوتم اینست بر تو کای ز دست عاشق کُشد
بر بیت سنگین دل نامهربان خویشتن
تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری
چون بهجر اندر به پیچی پس بدانی قدر من

رباب دختر امرء القیس بن عدی الکلبی از زوجات حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثناء و دارای فضل و جمال میباشد و حضرت سکینه بنت الحسین از بطن او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال محبت به رباب داشته و احترام زیاد با و می‌نموده چنانکه فرموده اند

لعمرك انني لاحب دارا
تكون بها سكينة والرباب
احبهما وابذل جل مالي
وليس لعاتب عندي عتاب
فلست لهم وان غابوا مضيعا
حياتي او يغيبني التراب

از حضرت سکینه مرویست که حضرت امام حسن اعتراضی به برادر بزرگوار خود امام حسین ع در باب افراط محبت رباب فرمودند حضرت امام حسین ع دو شعر مسطور را در آن موقع بنظم آورد و ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید امرء القیس پدر رباب شخص معتبری بود از عیسویان در زمان خلافت عمر نزد آنخلیفه آمده طوعاً قبول اسلام و ایمان کرد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مایل بوصلت با او گردیده او نیز باین معنی راغب شد و سه دختر داشت مسماة به محیات و سلمی و رباب محیات را بحضرت امیر المؤمنین ع و سلمی را بحضرت امام حسن ع و رباب را بحضرت امام حسین ع تزویج نمود و از این سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بود و بنا بر دیانت و درایت و فهم و تدبیری که داشت قدر و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار و اطوار آنحضرت را از خود راضی و خورسند

میساخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة و السلام شهید شد بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت بعد از آنکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدم دیگر سر پیوند کسی را ندارم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که منتهی از مطلب و مرثیه حضرت سید الشهدا

انشاد کرد

ان الذی کانوا نورا یستضاء به — بکربلاء قتیل غیر مدفون

سبط النبی جزاك الله صالحنا — عنا وجنبت خسران الموازین

قد کنت لی جبلا صعبا الوذ به — وکنت تصحبنا بالرحم والدین

من للیتامی ومن للسائلین ومن — یغنی ویأوی الیه کل مسکین

والله لا ابتغی صهرا بصهرکم — حتی اغیب بین الرمل والطین

رباب زوجه اقیشر اقیشر شاعر مشهور اسدی در باب عم زاده او بود و اقیشر بزاوجت رباب رغبت نمود کسان رباب چهار هزار درهم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت برد و متوسل شد و هیچیك از آنها کرهی از کار او نگشودند اقیشر نزد ابن رأس البغل مجوسی دهقان رفته مطلب خود را اظهار کرد مشار الیه تمام چهار هزار درهم را با و مبذول داشت اقیشر اشعار ذیل را در آن باره انشاد نمود

کفانی المجوسی مهر الرباب — فدی للمجوسی خال وعم

شهدت بانك طیب المشاش — وان اباك الجواد الخضم

وانك سید اهل الجحیم — اذا ما تردیت فیمن ظلم

تجاور قارون فی قعرها — وفرعون والمکتنی بالحکم

ابن رأس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیله خود استعانت کردی و هیچکس بتو اعانت نمود من که یکباره ترا حاجت روا نمودم سزای من اینست که اینگونه نسبتها دهی اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی نیستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست ابو جهل بنشانم و اقیشر از المکتنی بالحکم ابو جهل را خواسته چه کنیت او ابو الحکم بوده و کنیه ابو جهل بر وی اطلاق کردن بقصد کنایه است رباب دختری بوده است جمیله و عاقله از بنی ذهل که خداش بن حابس التمیمی با و مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواستگاری آمد چون خداش مالدار نبود پدر و مادر رباب از مواصلت او امتناع نمودند و او برغبت و عشق

وہو اخداش را نگذاشت کہ بترک این تمنا گوید و را و کوی دیگر پوید لہذا بسر منزل رباب معاودت کرد و ہمینکہ بانجل نزدیک شد این ابیات سرود

لنا منک نجحا او شفاءً فاشتفی	الا لیت شعری یا رباب متی اری
و انت صفیتی دون ما کنت اصطفی	فقد طالما عنیتنی و ودتنی
اذا کان ذا فضل بہ لیس یکتفی	لحی اللہ من تسمو الی المال نفسہ
و برک حر امثلہ لیس یصطفی	فینکح ذا مال دمیماً ملوما

رباب در خیمہ این ابیات را استماع کردہ بخداش پیغام داد کہ مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح پدرم بیا و مرا دوبارہ خواستگاری کن بعد ازان بمادر خود گفت ہل انکح الا من اہوی والتحف الا من ارضی یعنی آیا مرا بغیر انکسی کہ دوست داشتہ و باو راضی ہستم تزویج خواہید نمود مادرش گفت نہ دختر گفت اگر چنین است مرا بخداش تزویج کنید مادرش گفت خداش قلیل المال است ترا چگونہ باو دہیم رباب گفت اذا جمع المال سیئ الفعال فقبحا للمال ازینطرف رباب والدین خود را الزام و ازانطرف خداش بامداد بگفتہ رباب بخواستگاری آمد و مقصود را حاصل کردید لہذا خداش ازین معاودت خود خورسند شدہ گفت العود احمد والمراۃ ترشد و العود یحمد و از آنروز العود احمد ضرب المثل و مشہور شد در مجمع الامثال مشہور است کہ اینزن بعد از مزاوجت با خداش بایکنفر از اہل قبیلہ خود کہ سلم نام داشت راہی ہمرسانید و شوہر او آگاہ شدہ او را بکشت و چہار نفر از صحابیات مسماۃ برباب بودہ و آن چہار رباب بنت البراء و رباب بنت الحارثہ و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند ربیحہ دو مغنیہ مشہورہ مسماۃ باین اسم بودہ اند یکی جاریۂ ابن رامین و دیگری جاریۂ ابن شماس و ہر دو طبع موزون داشتہ اند ربیحہ جاریہ ابن شماس و دو جاریۂ دیگر این شخص را کہ خلیدۃ المکیہ و عقیلہ نام داشتہ شماسیات گویند و ہریک را در گفتہ منسوب بابن شماس مینامیند و ربیحہ جاریۂ ابن رامین نیز با سعدہ و سلامۃ الزرقاء از یک مالک بودہ اند و در حق این ربیحہ سرودہ اند

صبا و صبت الی ربیحہ ابن رامین	ہل من شفاء لقلب لج محزون
	الی ربیحۃ ان اللہ فضلہا

بحسنها و سماع ذی اقانین

واینده و بیت از قصیدهٔ طولیه پیا شد و جمیع حال مغنیات مزبوره همه در کتاب آغانی مسطور است **ربیحه** بنت محمد بن علی بن عبید الله بن جعفر زوجهٔ یزید بن عبد الملک اموی است که او را در خلافت برادر خود هشام بن عبد الملک به بیست هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه سعده بنت عبید الله را هم بهمین مبلغ مهر زنی گرفته بود و ذکری ازین ربیحه در حرف حاء در ترجمهٔ حال حبابه نموده ام **ربیعهٔ بنت النضر** دختر نضر بن ضمضم و مادر حارثة بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوهٔ بدر میباشد مشار الیها پس از شهادت پسرش بحضور حضرت رسول ص عرض کرد یا نبی الله پسرم اگر در بهشت است خود را تسلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد چکنم حضرت در جواب فرمودند جنت یکی نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد **رجب بنت القلیجی** دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از اشیاخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه بشمار میآید در سال هشتصد هجری متولد شده و از جدهٔ مادری خود ساره بنت شیخ تقی الدین السبکی اخذ حدیث کرده و در سنه هشتصد و شصت و نه درگذشته است **رزینه** جاریه ایست که صفیه بنت حیی بن اخطب از زوجات حضرت رسول ص او را آزاد کرد و از صحابیات شمرده میشود و خدمت حضرت رسول ص نموده و دختر او امة الله از او روایت حدیث نموده و مخصوص صاحب سلت بودن ـ وزغ غنا شورا او ازما در خود روایت کرده است و مذهب جعفری نروایت مشار الیها الصحیح نمیاید **رشحهٔ کاشانی** اسمش بیگم دختر هاتف کاشانی و زوجهٔ میرزا علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری از و بوجود آمده موسوم بمیرزا احمد و متخلص بکشته این زن سیّده و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و بنات خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه را مدح نموده دیوانی دارد که تقریباً محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع قادر اوست

ان بت گلچهره یارب بسته از سنبل نقاب	یا باافسون کرده پنهان در دل شب آفتاب
دل رفت و زخون دیده مارا	پیدا است بر رخ از آن علامت
میطپد از شوق دل در سینه ام گوئی که باز	تیر دلداری بدل تا بر و محالی میرسد
بقصد صید تو چون رشحه دید گفت عنقا	کسی ندیده شکار مگس کند شهباز

اشکم ز سم بحسر تو هر روز تا سماک	آهم ز دست خوی تو هر شام تا سماک

رضیه دختر شمس الدین التمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هندوستان سلطنت داشته سلسلهٔ شمس الدین از فروع غوریه و حکمران کابل و غزنه که بعضی از نواحی هند را نیز تصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چون درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود التمش در امور سلطنت دخالت مینمود و التمش با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر در سنه ششصد و سی و چهار بتخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت التمش حکمرانی به پسرش رکن الدین فیروزشاه رسید اما چون سخیف العقل بود مادرش کار حکومت مینمود بعد از هفت ماه امرا و اعیان که اینوضع را درست نمیدانستند رکن الدوله فیروزشاه را گرفته حبس کردند و خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و ارکان دولت او یاغی شدند و چند بار فیمابین مشارالیها و یاغیان جنگ در گرفت و رضیه غالب میشد آخر او را گرفته و در قلعه حبس کردند و برادرش معزالدین را بتخت سلطنت دهلی نشاندند و این در روز دوشنبه بیست و هشتم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه در سال ششصد و سی و هفت یا سی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمده بطرف دهلی آمد و در حوالی دهلی در جنگ مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کرده عبد الرحمن ثالث از ملوک اندلس است مشارالیها در نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن ممالک شرقیه اندلس را سیاحت کرده و شان و شهرت فوق العاده حاصل نموده است

رضیه خاتون از مصاحبه های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجه محیی الدین قاضی عسکر روم ایلی بوده و این محیی الدین از علمای آن عصر بشمار آمده و بمناسبت شوهری رضیه خاتون او را عالمه رضیه داماد میگویند رقیقه بنت ابی صیفی دختر ابی صیفی بن هاشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبة الرؤیا گویند بعضی مشارالیها را از صحابیات دانسته اما ابن اثیر از ابو نعیم حکایت کرده که پدر رقیقه با جناب عبد المطلب همسن بوده و هر دو در زمان جاهلیت

حضرت رسالت بعالم دیگر شتافته و حصر نبوت را دراک نکرده و ما ذکر رقیقه را بمناسبت صاحبت الرؤیه بودن او بنماییم اما وجه ملقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکه معظمه قحط عظیمی روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه وآله در آنوقت شش یا هفت ساله بود رقیقه در عالم رؤیا دید شخصی بصدای گرفته ندا میکند ای معشر قریش زمان پیغمبر آخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسیده و اوان ظهور او نزدیک گردیده مقرر است که بیمن مقدم او از بلای قحط و غلا آسوده شوید و می باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که جسیم و سفید اندام باشد با مژگان انبوه و چهره طولانی اولاد و ذریه خود را همراه بردارد و از هر بطنی یکنفر او را متابعت کند و همگی ابدان خود را با آب شسته تطهیر نمائید و معطر سازید پس از استلام رکن بر کوه ابوقبیس صعود کرده آن شخص بدعا طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و غائله قحطی برفع و زایل گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرد همه گفتند عبد المطلب دارای این شمایل است پس بنابراین متابعت او نمودند و او نواده خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرایط مذکوره بکوه ابوقبیس رفتند و عبد المطلب ببرکت وجود خیر البرایا استسقا نموده این دعا خواند

اللهم ساد الخلة وكاشف الكربة أنت معلم غير معلم ومسئول غير مبخل وهذه عبادك وإماؤك بعذرات حرمك يشكون اليك سنيهم التي اذهبت الخف والظلف اللهم فامطر علينا مغدقا مريعا وابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران که میرسانیدگوید

بشيبة الحمد اسقى الله بلدتنا	وقد فقدنا الحيا واجلوذ المطر
فجاد بالماء جوني له سبل	سحا فعاشت به الانعام والشجر
منا من الله بالميمون طائره	وخير من بشرت يوما به مضر
مبارك الاسم يستسقى الغمام به	ما في الأنام له عدل ولا خطر

شيبة الحمد لقب جناب عبد المطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم میباشد رقیه کریمه حضرت نبوی یا ربیبه آن بزرگوار است و در کتابخانه نگارنده رساله ایست مخصوص در اینمسئله و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهة تزویج آنها ذو النورین گفتند هنگامی که حضرت رسول در مکه معظمه اقامت داشتند رقیه را بعثمان تزویج

نمودند وقتی عثمان با زوجه خود و بعضی از مسلمین بارض حبشه رفتند و بعدها از آنجا بمدینه منوره آمدند وفات رقیه در سال دویم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جنگ بدر بمدینه رسید و بسبب ناخوشی رقیه حضرت رسول عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوهٔ بدر نهی فرمودند و درحق ایشان
وعثمان گفته اند

اعجب بزوجین یری انسان	رقیّة وبعلها عثمان

ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند بآنها عطا فرمود و او را عبد الله نامیدند و آن پسر پنج شش سال ماند بعد از آن خروس چشم او را درید و صورتش آماس کرد و در جمادی الاولی سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس درگذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمزاوجت ام کلثوم خواهر رقیه نایل گردید و ترجمهٔ حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد در خبر است ابتدا دو پسر ابی لهب که عتبه و عتیبه باشند عقد کردند وقتی که سورهٔ تبت نازل شد ابولهب و زوجه اش شرمسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نور نمودند

رقیه
دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیدة النساء فاطمه سلام الله علیها بوجود آمده مشارق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از کراماتی که نسبت بسیده مشار الیها داده اند اینست که هنگام مسافرت از مدینه یکنفر از آل یزید بطرف آن معظمه آمده خواست او را شهید کند دستش در هوا و پایش در رکاب مانده روحش از بدن جدا شد شیخ حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیدهٔ رقیه و خواهر او حضرت زینب کسی مدفون نیست خلاصه مقبرهٔ در مصر باسم ایشان و خواهر علیهما صلوات الله الملک الاکبر میباشد که زیارتگاه است

رقیه
دختر محمد بن علی بن وهب القشیریة از محدثه های مصر است و مدتی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد الثعلبی و رقیه بنت التجانی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابیه هم مسماة باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الأسلمیة و پوشیده نیست که جمع رقیه رقیات میباشد و قیس الرقیات پدر عبید الله است و عبید الله از مشاهیر شعرای بنی امیه بوده و پدر او را قیس الرقیات گفته اند بجهة اینکه زنهای متعدده باین اسم داشته یا اینکه

چند نفر از جده های او مسماة برقیه بوده اند یا چند نفر از معشوقه های او باین نام نامیده شده و از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید

کأن اسماء اضحت بعض اسمائی	ادعی باسماء نبزا فی قبائلها

برعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثناء دختری مسماة برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رملة بنت زبیر و زبیر از عشرهٔ مبشره میباشد امشار الیها را شخصی موسوم بعثمان بن عبد الله بزنی گرفت و از و عبد الله بن عثمان بوجود آمد و این عبد الله بن عثمان وقتی حضرت سکینه بنت الحسین را تزویج کرده بنا براین رملة بنت الزبیر مادر شوهر حضرت سکینه است بعد از آن در حبالهٔ نکاح خالد بن یزید درآمد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او به نظم آورد

الیس یزید السیر فی کل لیلة	وفی کل یوم من احبتنا قربا
احن الی بنت الزبیر وقد علت	بنا العیس خرقا من تهامة او نقبا
اذا نزلت ارضا تحبب اهلها	الینا وان کانت منازلها حربا
وان نزلت ماء وان کان قبلها	ملیحا وجدنا ماءه باردا عذبا
تجول خلاخیل النساء ولا اری	لرملة خلخالا یجول ولا قلبا
اقلوا علی اللوم فیها فاننی	تخیرتها منهم زبیریة قلبا
احب بنی العوام طرا لحبها	ومن حبها احببت اخوالها کلبا

وبعضی بیت مسطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق دانسته اند بیت

فان تسلمی نسلم وان تتنصری	تخط رجال بین اعینهم صلبا

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملک بن مروان این بیت شنیده بخالد گفت آنحضرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله و من نحلنیه لعنة الله یعنی خدا لعنت کند آنکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند آنکه آنرا بمن نسبت داده کذا فی الاغانی رملة بنت شیبه دختر شیبة بن ربیعه و عمزادهٔ هند بنت عتبه زوجهٔ ابی سفیان است رمله از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و خود اسلام قبول نمود هند دختر عم او ویرا بابیات ذیل هجو کرد

	لحی الرحمن صابئة بوج

ومکتۃ او باطراف المجون	تدین لمشر قتلوا اباھا
اقتل ابیک جائنک بالیقین	رملیہ بنت الحارث صحابیہ ایت

انصاریہ کہ دختر حارث نجار و زوجہ معاذ بن عفرا بود و در عصر حضرت نبوی صلی اللہ علیہ والہ وسلم خانہ داشتہ کہ آنرا مسافرخانہ قرار دادہ و ایلچیان و اشخاصی کہ برای درک حضور حضرت بدانساحت میآمدہ و طرف توجہ میشدند در انخانہ منزل برای آنہا معین میکردند رمیکیہ جاریہ ام الاولاد معتمد بن عباد امیر اشبیلیہ است کہ پیش بنام اعتماد ذکری از و شد مشار الیہا از نسا ء اندلس است کہ بفضل و ادب اشتہاری یافتہ اند و تمام فرزندان ذکور و اناث معتمد از بطن او بوجود آمدہ اند اگرچہ مشار الیہا مانند اقران خود در موسیقی ربطی نداشتہ اما حسن و ملاحت و طلاقت و فصاحت و حلاوت گفتار و لطافت و ظرافت را بدرجہ کمال دارا بودہ و معتمد کہ از اعاظم ملوک الطوایف مسلمین مغاربہ محسوب میشود با او مانوس و از مصاحبت او نہایت محظوظ میگردیدہ و بنابر محبت و الفت معتمد با و احترامی کامل حاصل نمودہ کو بیاد روزی رمیکیہ برخی از زنان بینوا در پیشگاہ سرای سلطنت دید پا برہنہ در گل ولای راہ میروند و شیر میفروشند او نیز ہوس کرد کہ پا برہنہ در گل راہ رود و بشغل ایشان تشبہ نماید در ہمانحال در ایوان القصاص گلی ترتیب داد مرکب با انواع طیبات و بخور و گلاب و مشار الیہا با دختران و جواری معتمد مشکہا بر دوش افکندہ در آن گل راہ رفتند و بسان نسوان بادیہ تکلف شیرفروشی کردند تا باین آرزو نایل گردید گویند وقتی کہ معتمد بدست امیر المسلمین دوچار مذلت گشت و با رمیکیہ در قلعہ اغمات مقید و محبوس گردید با آنہمہ بذل و مخارج و نفقات کہ معتمد نسبت بمشار الیہا کرد بود روزی رمیکیہ بجہتی دلتنگ شدہ بمعتمد گفت من ہرگز از تو خیری ندیدم معتمد در جواب گفت ولا یوم الطین و بدینجواب حال آن روز را بخاطر رمیکیہ آوردہ او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بظہور رسانید کہ نسوان را بصفت ناسپاسی ستودہ است معتمد بعد از آنکہ از تخت امارت اشبیلیہ ازعاج شد در اول عیدی کہ در رسید در آن عید خود و دختران خود را

بیچارہ و پریشان حال دید این ابیات سرود	فیما مضی کنت بالاعیاد مسرورًا
فسائک العید فی اغمات ماسورًا	تری بناتک فی الاطمار جائعۃ

يغزلن للنّاس ما يملكن قطميرا	بزن نحوك للتّسليم خاشعة
ابصارهن حسيرات مكاسيرا	يطأن في الطين والأقدام حافية
كانّها لم تطأمسكاو كافورا	همانا بيت اخير اشاره واست بيوم التلين كن اشارتست

روب مني صاحب صحايف الاخبار در جلد سيم اين كتاب در ضمن وقايعي كه در سال نهصد و شصت و هشت در هندوستان واقع شده و او ايراد مينمايد ميگويد روب مني مغنيه بود هنديه بجمال حسن و جمال آراسته و در فن موسيقي و دقايق دلربائي شهرتي عظيم بهم رسانيد جلال الدين محمد اكبرشاه خواست او را بچنگ آرد همانا مشار اليها با امير مملكت خود رابطه و علاقه داشت و معاشقه درميان بود زهر نوشيد. و بمرد كه بچنگ جلال الدين محمد اكبر نيفتد ربا دختر غطريف سلمى و معشوقه عتبة بن الحباب بن المنذر بن الجموح الانصاري بوده چون عاشق او عتبه در گذشته بر روى نعش او افتاده و با سوز و گداز مرثيه تماستر ابيات مسطور در ذيل را گفته آخر الامر صيحه كشيده و جان داده است ميگويد

اعلل نفسي انّما بك لاحقة	تصبّرت لا انّي صبرت وانّما
امامك من دون البريّة سابقة	ولو انصفت روحي لكانت الى الردي
خليلا ولا نفس لنفس موافقة	فما احد بعدي وبعدك منصف

ربا خواهر و هم پيشه سلامة القس جاريه مغنيه است كه در حسن و هنر مشهور و قليل النظير بوده و ابن قيس الرقيات الشاعر ربا و سلامه را با يند و بيت ستوده و انها هين دو شعر را مي سرايند

فلم تترك للقس عقلا ولا نفسا	لقد فتنت ربا وسلامة القسّا
سلافا واخرى منهما تشبه الشمسا	فتاتان اما منهما فشبيهة الهد

مقصود از قس عبد الرحمن بن ابي العمار الجشمي است كه بكثرت زهد و ورع مشهور بوده و سلامة القس منسوب باوست ريحانه دختر شمعون بن زيد بن قنافه از طايفه بني قريظه است ابن اثير گويد اين ريحانه از جواري سعادتمند حضرت رسول صلعم بوده حضرت بمشار اليها تكليف فرمودند كه او را تزويج كنند و در سلك زوجات مطهرات منسلك باشد ريحانه كنيزي آنحضرت را بر همسري ترجيح داد حرف الزاء زبيده خاتون دختر جعفر بن منصور دوانقي و زوجه هرون الرشيد است ملكه خيره و بانوى

۴۷ لغوه

متعصب نبوده هرون الرشید با او در امور مملکت مشورت کردی و او از فرط دانش و عقیده هارون را دلالت بخیرات کردی و در راهها و وادیه‌ها برکه‌ها و چاهها ساخت بتخصیص در راه کعبه در نصیبین شهر تبریز را او بنا کرده و امروز آثار خیرات آن ملکه کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و باهر است در مرثیه محمد امین پسر خود گفته

ای جان جهان جهان ناخوش بی تو		بغداد پریشان و مشوش بی تو
رفتی تو و من بی تو بماندم فریاد		تو در خاکی و من در آتش بی تو

زیب النسا بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه است و پوشیده مباد که شاه مزبور پنج پسر و پنج دختر داشت بهادر شاه اعظم شاه معظم شاه محمد اکبر کام بخش زیب النسا زینت النسا زبدة النسا بدر النسا مهر النسا زیب النسا از بطن دلرس بانو دختر شاه نواز خان در سنه ۱۰۴۸ بوجود آمد حافظ قرآن بود و نحو و صرف و فقه را بخوبی آموخته بود و خطوط نستعلیق و نسخ و شکسته را خوب مینوشت میل کلی باشعار داشت بسیاری از شعرا و علما نوکر و جیره خوار او بودند و شوهر اختیار نکرده در سنه ۱۱۱۳ وفات یافت و آنچه مشهور است که مخفی تخلص او ست محض غلط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود نوکر بیگم ممدوحه و دیوان مخفی که بنام وی شهرت دارد از مخفی شاعر است و یا از مخفی رشتی که مصاحب امام قلیخان حاکم فارس بود که بسبب کثرت شرب کوکنار بسیار لاغر اندام بود نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت مخفی بسیار لاغر شده جواب داد که لاغری من از آنست که مردم اکثر در صدر مکاتیب مینویسند که مخفی مباد از این دعای بد کاهیده ام و در حقیقت منم که اینقدر رسم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نمیماند خان از این مطایبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار مسطور در ذیل از افکار زیب النسا بیگم است

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا	رباعی	بت پرستی کی کند گر برهمن بیند مرا
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل		هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا
بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد	رباعی	کور به چشمی که لذت گیر دلداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت		غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد
کار ما آخر شد و آخر ز ما کاری نشد	رباعی	مشت خاک ما غبار کوچه یاری نشد
سالها خون جگر در ناف آهو شد گره		مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد
ای آبشار نوحه کنان بهر چیستی	رباعی	چین بر جبین فکنده ز اندوه کیستی

درد دست چه درد بود که چون من تمام شد ‌‌ ‌ سر را به سنگ میزدی و می گریستی
از تاب و تب مهر سما را که خبر کرد ‌ ‌ ‌ ‌ رباعی ‌ ‌ و زگریهٔ من ابر و هوا را که خبر کرد
بیرون همه سرسبز و درون هم همه پرخون ‌ ‌ ‌ از حالت من برگ حنا را که خبر کرد
گرچه من لیلی اساسم دل چون مجنون در نواست ‌ ‌ غزلها ‌ ‌ سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست
بلبل از شاگردیم شد همنشین گل بباغ ‌ ‌ ‌ در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست
در نهان خونم بظاهر گرچه برگ تازه ام ‌ ‌ ‌ حال من در من نگر چون برگ سرخ اندر حناست
دختر شاهم و لیکن رو بفقر آورده ام ‌ ‌ ‌ زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساست

در کتابی بنظر گذشت که بیگم با نواب عاقل خان رازی اکثر طرح مشاعره می انداخت و اشعار خود را میفرستاده باهم بی باکانه گفتگو دست میداد بیگم مطلع این غزل را نزد عاقل خان رازی فرستاد

عشق تا خام است باشد بستهٔ زنجیر شرم ‌ ‌ ‌ پخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست
بیگم بعد از ملاحظه فی البدیهه این بیت نوشت ‌ ‌ ‌ پاکبازان محبت را بود دایم حیا
چون تو مرغ بی حیا را کی حیا زنجیر پاست ‌ ‌ ‌ گویند روزی رازی این شعر را نزد بیگم فرستاد
آن چیز کدام است که چیزی نخورد ‌ ‌ ‌ استاده شود لیکن باز میبرد
بیگم بسبیل ارتجال این بیت را در جواب فرستاد ‌ ‌ ‌ آن چیز همان است که پیدا شده زان
از مادر خود بپرس که آن چیز کدام است ‌ ‌ ‌ آورده اند که روزی بیگم در باغ بگلگشت و

تماشا مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بخاطر آن گذشته برخواند چهار چیز که دل میبرد کدام چهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقاً عالمگیر هم عقب دختر میآمد بیگم از گوشهٔ چشم نگریست

و مصرع اخیر فی الفور بدل کرده بآواز بلند خواند ‌ ‌ ‌ چهار چیز که دل میبرد کدام چهار
نماز و روزه و تسبیح و دیگر استغفار ‌ ‌ ‌ نقلست که روزی بیگم این مصرع نزد ناصر علی

سرهندی فرستاد از هم نمیشود ز حلاوت جدا لبم وی بطور مزاح زیر آن نوشت گویا رسید بر لب زیب النسا لبم بیگم ازین جواب سوخت و چهره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بذو الفقار علی سر بریدمی زینت النسا بیگم خواهر زیب النسا بیگم زینة المساجد شاهجهان آباد دهلی بنا کرده اوست و در صحن همان مسجد قبر زینت است

دبرلوح مزارش این بیت از کلام او کنده‌است	مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است
سایهٔ از ابر رحمت قبرپوش ما بس است	زهره تخلص و نام شاهد داست زهره در خیال

در فن رقاصی و علم موسیقی یکتای روزگار ناظم و ناثر زبان اردو و دری گویند در شهر لکهنو مکان و سکن داشت و در علم عروض و قافیه گوی سبقت از هم چشمان ربود غزل اردو بفصاحت میگوید و نستعلیق را خوب مینویسد و گاهی شعر فارسی هم موزون میکند و در عقد نکاح یکی از دولتمندان

در آمده زندگی بعیش بسر میبرد از آن است	همی چه بجا است که در پیش مردمان
پروانه را ببزم بغل گیر کرد شمع	رفته رفته تا بجالم مهربان گردد حبیب
این جرأت ها که من دارم کهن خواهد شدن	جز از من که برد تا به غلام بابا
زهره در بزم غزل تازه نوای دارد	

حرف سین

سجاح بنت حارث موصلی دختر حارث بن سوید است از مردم موصل او کیش نصاری داشت و سخت فصیح و شیوا بود سخنان بسجع گفتی و چنان شیرین و رنگین بهم پیوستی که مردمان شیفتی و فریفتهٔ خویش فرمودی چون مناعت محل او در دلها وقعی انداخت سر به پیغمبری برداشت و مردم را بسوی خویش دعوت کرد نخستین جماعت بنی تغلب ورا اجابت کردند چه نژاد وی از بنی تغلب بود پس دینی پدید آورد دینی از ترسائی و نیمی از مسلمانی گفت عیسی را فرزند خدا و نشوان گفت چه او روح خدا و بندهٔ خدا است و فرمان کرد که در هر شبانروز پنج نماز بگذارید و مسلمانرا میازارید و از زنا کردن بپرهیزید و حرام شمارید و از اکل لحم خنزیر باک مدارید و حلال دانید و نام او در موصل و جزیرهٔ از حد عراق تا حدود شام بلند گشت چون این بشنید بیمناک شد و با خود اندیشید که اگر با او در آویزد و رزم دهد بعید نیست که شکست خورد صواب چنان شمرد که با او طریق مدارا سپرد و نیز دکیت او رسولان چرب زبان گسیل ساخت و با تشاد تحف و هدایا پرداخت و خواستار ملاقات شد چون از هر دو جانب رشتهٔ مهر و صداقت محکم گشت به دیدار یکدیگر شتافتند و از هر دو سوی خیمها برافراشتند و لشکرگاه کردند و در میان هر دو لشکر خیمهٔ افراخته کردند پس مسیلمه در انجا در آمد و سجاح نیز حاضر گشت این هنگام مجلس را از بیگانه بپرداختند مسیلمه مزخرفات خود را براه قرائت کرد و در طلب مناکحت او آیتی آورد و سجاح نیز بحکم وحی خود مسر شرح

او درآورد پس سه روز با هم بخفتند و آنچه در دل داشتند گفتند اینوقت سجاح بلشکرگاه خود باز شد گفت مسیلمه را بر حق یافتم و صحیح او شدم گفتند مهر تو چیست گفت جنبش مهر رفته مهر را از خاطر من بشترد قوم او را ملامت کردند چندانکه ناچار مراجعت کرد و از مسیلمه طلب کابین نمود مسیلمه گفت هیچ مؤذن داری گفت آری اینک شبث بن ربعی مؤذن من است مسیلمه او را طلب کرد و گفت امت سجاح را بگو نماز صبح و خفتن را بکابین سجاح از شما برگرفتم و نصف غلات یمامه را براو مسلم داشت لاجرم سجاح مراجع خویش باز گشت و از برای اخذ غلات سه کس بیامه فرستاد در اینوقت خالد با لشکر برسید و عمال سجاح را فیروزی توقف نماند گویند در جزیره خود بماند تا آنگاه که معویه بن ابی سفیان پادشاهی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سوده بنت زمعه بن قیس بن عبد ود بن نضر بن مالک بن عامر بن لوی بن غالب القرشیه العامریست و نسب او با پیغمبر در لوی پیوسته شود و کنیت او ام الاسود است و مادرش شموس بنت قیس بن عمرو بن زید بن لبید بن خداش است و او نخست زوجه پسر عم خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از و پسری داشت که عبد الرحمن نام داشت و در حرب جلولا کشته شد بالجمله سوده در اوایل بعثت مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اول سفر حبشه نمود و پس از مدتی مراجعت کرد یکشب بخواب دید که پیغمبر بسوی او آمد و پای بر گردن او نهاد سکران چون بشنید گفت من خواهم مرد و محمد ترا بزنی خواهد برد و هم شبی در خواب دید که متکی بود و ماه آسمان بروی افتاد قصه این خواب را با شوهر نیز برداشت سکران گفت زود باشد که من وداع جهان گویم و تو در کنار محمد شوی هم در اینوقت مریض شد و بسرای دیگر تحویل داد سوده بود تا خدیجه وفات کرد آنگاه نامزدگی خوله بنت حکیم که زوجه عثمان بن مظعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر بخانه زمعه رفت و او را بچهارصد درهم کابین بست و در سال هشتم هجری پیغمبر خواست او را طلاق گوید عرض کرد میخواهم در سلک زوجات مطهرات باشم و نوبت خود را بعایشه بخشیدم مرا طلاق مگوی مسئول او پذیرفته شد و بروایتی بعد از طلاق رجوع فرمود و چنین حدیث کنند که کاسه سوده بسخنان فریبنده رسول خدا را خندان میساخت گویند وقتی عرض کرد که من دوش با تو نماز گذاشتم چندان رکوع خود را بدراز کشیدی که من بینی خود را گرفتم تا مبادا خون برود پیغمبر تبسم فرمود بالجمله

رسول خدای در حجة الوداع زنان خود را با خود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجة الوداع اسلام بود
وا کر دن شما ساقط شد از این پس پشت حصیر را غنیمت دانید و از خانه بدر مشوید و هیچ سفر نکنید ابو هریره
گوید بعد از پیغمبر ص تمامت ازواج سفر حج کردند الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش گفتند چنانچه با شوهر
دیگر هیچ دابه سوار نشویم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعه چهار حدیث علمای
عامه روایت کرده اند در اواخر حکومت عمر بن خطاب سوده وفات کرد اسماء بنت عمیس چنانکه
در حبشه دیده بود نعش سوده از بهر او ترتیب نعش کردند و بدان نعش بر داشتند و اول کس بود که از بهر
او نعش بساختند عمر چون آن بدید اسماء را دعا کرد و گفت سترتها ستر ک الله بعضی گویند نخستین برای زینب
بنت جحش نعش بساختند واقدی گوید که سوده در زمان حکومت معویه وداع جهان گفت
سیده بیگم بنت سید ناصر از سادات جرجان و معاصر رشید و طواط بود شعر را چنین موزون می فرمود

دلی دارم به پهلو بیقرار از هجر یار خود
بدرد دل چنان کریم که خون کردد دل خارا
از آن پیوسته در عالم چنین سرکشته میکردم
کلی از باغ وصل او نچیدم بر مراد خود
ز استغنا ندارد کوش بحیا ر آن جفا پیشه
بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز
ازین سوزی که من دارم ز عشق او پس از مردن

چه کردم پیش بی دردان ز درد بیقرار خود
چو یاد آرم من سرکشته از یاد دیار خود
که می بینم چو زلف او پریشان روزگار خود
چو غنچه کرچه خون دیدم دل امیدوار خود
اگر در پیش او صد بار کویم حال زار خود
سر و سامان نمی بینم من مسکین بکار خود
بخواهم سوخت آخر سیده لوح مزار خود

حرف السین

نواب سلطان شاهجهان بیگم دامت شوکتها

بنت نواب جهانگیر خان بهادر شمشیر جنگ من طایفه میرازی خیل که یکی از طوایف افاغنه
مشهور آفاقست در سنه ۱۲۵۴ هجری از بطن مرحومه سکندر بیگم بوجود آمده بهوپال که محل حکمرانی نواب
عملیه مشار الیها است شهریست واقعه در اقلیم دوم طول الفاصله (۱۱۱) درجه و عرضا (۲۳
درجه از خط استوا و صوبه مالوه منجمله هست و دو صوبه هند که حکما فرنگ اورا سنترل انڈیا
مینامند یعنی وسط هند خاتون ممدوحه پشت در پشت فرمانفرما و حکمران الله یار است بفضایل صوری
و معنوی آراسته نواب علیه مشار الیها در سال فرخنده فال ۱۲۸۵ بعد از وفات والدین خود بسریر

نکرانی ذیل رفت و تمام ممالکات نود را که (۲۴۴۲۷۱) میل مربع مساحت دارد و در آن هفتصد هزار نفوس تخمینا ساکن میباشند سیر نموده و تجربه نموده در آبادانی ملکت و آسایش رعایا سعی بلیغ داشته از پیشگاه اعلیحضرت ملکه انگلند و قیصر هند کوئن وکتوریا و نوابینان دولت برطانیه مورد تحسین و آفرین گردیده بحصول خطاب (کرون آف اندیا) و رئیس اعظم و الا ورطبقه اعلای ستاره هند سرمایه مباهات در امثال و اقران حاصل کرده و شوهر عالی گوهر الشان المؤید بنصر الله سید محمد صدیق حسن خان بهادر علامه وقت یکصد کتاب در اکثر علوم تصنیف و تالیف فرموده اند و بصفات حسنه یکتای روزگار آنچنان ذات بابرکات خاتون مکرم بیگم ممدوحه وحید العصر است عمارات عالیه مثل تاج محل و نشاط افزا و قدیر شاه جهان و غیره بصرف لکوک زر مسکوک بنا نموده دار الاماره را زینت العماد فرموده و بداد و دهش و خیرات و مبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامخه و مدارس عالیه و بیمارستان و جاده های آهنی و پلهای محکم اساس و تشیید سلسله تاربرقی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا برای مدت دراز گذاشته و ای استعداد علمی و سلیقه خداداد که از تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تهذیب النسوان و خزینة اللغات ثابت و متحقق است بطریق تفنن طبع گاهی شعر بزبان اردو و فارسی موزون مینمایند برخی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تذکره شمع انجمن و نگارستان سخن و صبح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طور کلیم و بزم سخن و غیره مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکرة الخواتین بواسطه آئین بند شهرستان سخندانی میرزا ابو الفضل مولانا عباس شهیر بالشروانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار بیگم ممدوحه عالیة الشان بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخنوران شرف بین بحیز تحریر آمد و هو هذا

برخیزم و نگاه بهر چار سو کنم	رباعی	باشد که رفته رفته ترا روبرو کنم
این جست و خیز ساغر کم ظرف و تنک است تا		مستی اگر کنم بشکوه سبو کنم
افتادگی بود مرا گذر آن سرو روان را	رباعی	من مرده خوشم زیست مبارک دگران را
ای چرخ چه کردی سلیمان و سکندر		گر تو هوس عیش بود شاه جهان را
هر دم ز حسن یار من ریزد تجلای دگر	غزل	چشمم بود در هر نظر محو تماشای دگر

هر ذرهٔ خاک درش خورشید تابان دیگرش — از پرتو مهر رخش دارد تجلای دگر
خوبان دنیا گو همه خوبند از سر تا بپا — نام خدا آن دلربا دارد سراپای دگر
از بوریای زاهدان بوی ریا آید بجان — پیر نماز عاشقان باشد مصلای دگر
باور مکن قول عدو ساغر کجا و شیشه کو — ای محتسب این هایهو دارم ز صهبای دگر
من میروم سوی حرم دل میکشد سوی صنم — من میروم جای دگر دل میبرد جای دگر
جانم به تنگ آمد از او یارب چسان سازم بدو — من میزنم رای دگر او میزند رای دگر
ای عشق بی پروا بیا تا وارهم از ماسوا — جز درد تو نبود مرا در دل تمنای دگر
از شرم رنگ آل او دیگر بود احوال او — گل بر سر آن لاله رو دارد تماشای دگر
ای مونس غمخوار من خلقی پی آزار من — بس شهر ایزد یار من دارم نه پروای دگر
شاد جهانم بیگمان هم تا جو در بنیان — جز یاد داور در جهان دارم نه سودای دگر

شفا بنت عبد الله بن عبد شمس بن خالد بن صداد و بروایتی صرار بن عبد الله بن قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی القرشی مادر سلیمان ابن ابی خثمیه است و اسمش لیلی است و شفا بر اسمش غلبه کرده است و مادرش فاطمه بنت ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است قبل از هجرت مسلمانی گرفت و گاهی رسول خدا در نزد او خواب قیلوله میکرد آنست و عمر بن الخطاب رای او را صائب میدانست **شیرین** دخترکی رومی بود که در سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرویز از آن پیش که پادشاه شود گاه گاهی بسرای او شتافته با شیرین ساز موددت میکرد و روزی انگشتری خویش بدو عطا کرد مولای او را غیرت بجنبید و با یکی از مردم خود گفت این کنیزک را با خود برده در رود فرات غرقه ساز آن جوان شیرین را بگرفت و بر دو خواست در رود غرقه کند شیرین چندان بنالید که بروی رحم آورد و او را در جائی بآب افکند که بتوانست بیرون شد پس شیرین بر آمد و بدیر راهبی پناه جست و معتکف گشت آنگاه که خسرو بتخت جای کرد روزی گروهی از لشکریش بران دیر عبور کردند شیرین آن انگشتری بدیشان داد تا بنزدیک خسرو آوردند و پرویز سخت شاد شد و کس بفرستاد تا او را بعظمت تمام بسرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان گشت و فرهاد کوهکن که برتیشه

نقاشان چین بود شیفته او گشت و طاق بستان را به پیراست و صورت او را نیز در سنگ رسم
کرد و اینکه مورخین سنگ بریدن کوه بیستون را بتمامت صنعت فرهاد دانسته بر خطا رفته اند
چه در کوه بیستون تمثال داریوش فارسی است که رسم کرده اند و آن یازده صورت که بر
دنبال یکدیگرند تمثال آن اسیران و پادشاهان است که در مملکت بابل و بلاد و امصار کنار فرات
و شهر موصل و جزایر خالدات و اراضی بیت المقدس فرمانگذار بودند و نامهای ایشان بمیخی
است که هر یک را سطری در کنار آن تمثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم
است گئوماتای مگوشی دوم آترینا سیم نتی فسرای چهارم فرادارتش پنجم نارتیای ششم چترتخمای
هفتم وهیازداد هشتم ارخا نهم فرادای دهم سارقها ساکان اینجمله با تمثال داریوش یازده
باشد و آن لوحها که بر سنگ برده اند دبیران خطها مرقوم داشته اند قصه داریوش است که بعد از
فتح بابل و برانداختن خاندان بختنصر این یازده تن غلبه جسته و ایشانرا اسیر فرمان و عرضه شمشیر
ساخته اکنون با سر قصه شیرین آئیم از پس آنکه خسرو و فرزندان او مقتول گشت و سه ماه از آن
واقعه بر گذشت شیرویه کس نزد شیرین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بسرای من
درآی و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان مملکت نزد تو
انجمن نشوند من نزدیک تو حاضر نشوم شیرویه ناچار رضا داد و قوم را فراهم کرد و شیرین بیامد و
از پس پرده بنشست شیرویه گفت اکنون که خسرو از جهان برفت روا باشد که مرا شوهر کنی و بانوی
سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سر بدین فرمان درآرم که هر خواسته و مال که مرا بوده باز
دهی و آن سیصد تن بنده که زر خریدان منند مرا سپاری و آنگاه اجازت دهی که سر دخمه خسرو
را گشاده و او را وداع گفته باز آیم پس بکنار تو خواهم بود شیرویه اینجمله را بپذیرفت و شیرین بسرای خویش
باز آمد و آن مال و بندگانرا بگرفت و جمله آن زر و خواسته را بمساکین و درویشان عطا کرد و بهر ق
بداد تا از بهر خسرو رباطی کنند و آن بندگان را بجملگی آزاد ساخت آنگاه بیامد و سر دخمه خسرو را
بر گشود و روی بر چهره خسرو نهاد و مقداری زهر که با خود داشت بنوشید پس برخواسته پشت
بر دیوار نهاد و بمرد مردمان را از آنحال سخت شگفت آمد و همچنان سر آن دخمه را استوار کردند و برفتند
و با شیرویه بگفتند ـــ شهربانو بنت پادشاه یزدجرد بن شهریار کسری پادشاه فارس

برکشید

که نام اصلی وی شاه زنان ست زوجه جناب سید الشهدا روحی له الفدا مادر فاطمه عروس حضرت قاسم بعد از انکه اسیر شده او را بمدینه آوردند عمر او را میان امیر المؤمنین و حسنین مخیر کرد که هر یک را خواهد بشوهری اختیار نماید شهر بانو از جهة احترام فاطمهؑ به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام راضی نشد بحضرت امام حسنؑ هم بسبب انکه طلاق بسیار میداد راضی نشد لهذا قبول مزاوجت حضرت امام حسینؑ را نموده در حباله نکاح آنسرور درآمده در خدمت انجناب بود تا روز عاشورا در کربلا انجناب وصیت بشهر بانو فرمودند که بعد از شهادت من بر پشت ذو الجناح بخیمه گاه ذو الجناح را سوار شو و بجائی که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهر بانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحیة و الثناء بنا بوصیت انحضرت هنگامیکه سوار بر ذو الجناح شد و خواست برود دخترش فاطمه عروس حضرت قاسم عرض کرد ای مادر مرا از خود جدا مکن و همراه خود ببر پس او را نیز ردیف خود سوار ذو الجناح نموده روانه شدند ذو الجناح چنان آنها را سیر داد که گویا زمین زیر پایشان پیچیده میشد تا رسیدند بزمین ری در اندک زمانی پس شهر بانو بفاطمه فرمود پیاده شو چون پیاده کردید فرمود ای فاطمه در این شهر دوستان ما و محبان پدرت هستند و اخوال و اقربای من از طایفه یزدجرد در اطراف بلده ری میباشند کفیل امورات تو خواهند شد و من بوصیت پدرت که مأمورم باید بروم جایز نیست که از حکم امام تخلف نمایم پس شهر بانو روانه شد در حوالی شهر ری غاری بود و در آن غار رفته غایب شد بسیار شایع است میان مردم که دیده شده است در قله آن کوه چیزی که شبیه بود بمقنعه و ازار و میتوانست مرد نزدیک آن مقنعه و ازار بشود بلکه زنیکه آبستن بپسر هم باشد نمیتوانست نزدیک بشود اما فاطمه تنها ماند آورده اند که در روده بار زنی بود از نسل عمار یاسر و نام آن رابعه بود چون شنید که دختر سید الشهداؑ بولایت ری وطن ساخته است در خدمت انمخدره آمده بخدمت گذاری مشغول بود و چندان در خدمت انمخدره بماند که فرزند ارجمند وی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارد ملک شاه غازی بن یزدجرد بن شهریار ملک عجم قاسم ثانی را بالقلعه شمیران برده و او را بسیار گرامی داشت

حرف الصاد

صفیه زوجه دهم رسول خدا بنت حی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط هارون بن عمران علیه السلام از قبیله بنی النضیر است مادر او خره بنت سموال باشد نخست زن سلام بن مشکم بود از او جدا شده و بنکاح کنانه بن

الربیع بن ابی الحقیق درآمده و کنانه در حرب خیبر کشته شد و صفیه اسیر گشت و رسول خدایش خاص خود ساخت
و تزویج کرد و آزاد ساخت و اعتاق او را صداق او فرمود و چون از خیبر کوچ خواستند کرد راحلهٔ
پیغمبر را حاضر کردند پای مبارک پیش نهاد تا صفیه قدم بر نهاده سوار شود صفیه ادب کرد و زانوی
خود را بر ران پیغمبر نهاد و بر نشست آنحضرت با جامهٔ او را پوشیده داشت و باز دامن مبارک بر
پشت شترش ببست و خود پیش روی سوار شد و چون شش میل راه طی مسافت کردند در منزل تبار خواست با او
زفاف کند صفیه رضا نداد پیغمبر برنجید و در منزل صهبا با ام سلیم مادر انس فرمود ساختگی صفیه کن که با او زفاف
خواهم کرد و او هنوز هفده سال تمام نکرده بود و نیک زیبا رخسار بود بالجمله ام سلیم او را خوشبوی
کرد و بیاموخت که از رسول خدای سر برنتابد پس در آن منزل زفاف کرد و آن شب ابو ایوب
انصاری سلاح جنگ بر خود راست کرد و در گرد خیمهٔ پیغمبر بحراست بود بامداد که پیغمبر از خیمه برآمد
بانگ سلاح ابو ایوب بشنید فرمود کیستی گفت منم ابو ایوب صفیه زنی جوان است شوهر و
پدر او را مقتول ساخته اید بیم کردم که مبادا ناشایستی از او پدید آید فرمود اَللّٰهُمَّ احْفَظْ اَبَا اَیُّوبَ
کَمَا حَفِظَ نَبِیَّكَ بالجمله ام سلیم گوید صبحگاه صفیه را بیکسوی لشکرگاه بردم و پرده برکشیدم
تا غسل کند و گفتم پیغمبر را با خود چگونه یافتی گفت آنشب تا صباح با من سخن کرد و فرمود چرا در منزل
پیش بزفاف رضا ندادی عرض کردم چهودان نزدیک بودند بیم کردم که ترا آسیبی رسانند پیغمبر را
این سخن خوش آمد بالجمله رسول خدای در صباح زفاف قروت و روغن و خرما و سویق طلب
کرد و چنگالی کرده ولیمه بداد و صفیه خرما در آب گذاشته صبحگاه و از آن نبیذ مردم را بداد و بعد از
ورود بمدینه رسول خدای صفیه را در خانهٔ حارث بن النعمان فرود آورد و زنان چون وصف
جمال او را شنیده بودند بدیدار او شتافتند و عایشه با چادری و نقابی بناشناخت خود را بمیان
انداخت پیغمبر او را بشناخت و چون بیرون شد از قفا چادر او را بکشید و گفت ای شقیرا صفیه را
چون یافتی گفت یهودیه را در میان یهودان دیدم فرمود مگوی که او مسلمان و حسن الاسلام گشته
ام سنان اسلمیه گوید از زنان پیغمبر چهار تن بلباس دیگرگون بدیدار صفیه شدند عایشه و زینب
بنت جحش و حفصه و جویریه پس حفصه با جویریه همی گفت زود باشد که این جاریه بر ما غلبه کند
جویریه گفت او از قومیست که زنان ایشان نزد شوهر کم بخت باشند عایشه گوید نوبتی در سفر

شتر صفیه ماند و شد و زینب را شتری افزون از خود بود فرمود چه شود اگر صفیه را شتری دهی تا او را
بمنزل رساند عرض کرد من باین یهودیه چیزی دهم پیغمبر برنجید و دو ماه یا سه ماه ترک او بگفت زینب
چنان از آمدن پیغمبر مایوس شد که سریری که از حجرا او بود برداشت از پس آنمدت یکروز رسول
خدای بخانه او درآمد و آشتی کرد گویند در مرض موت رسول خدای زنان در گرد او انجمن بودند
صفیه گفت یا رسول الله سوگند با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با
یکدیگر غمز کردند پیغمبر بدانست و مکروه داشت فرمود سوگند با خدای که راست میگوید و
نیز گفته اند یکروز پیغمبر بر صفیه درآمد و او را گریان یافت بپرسید گفت عایشه و حفصه میگویند ما
بهتریم از تو چه ما را شرف قرابت است و هم زنان او نیم فرمود چرا نمیگوئی پدر من هرون و عم
من موسی و شوهر من محمد است و بروایتی حفصه را گفت اتقی الله یا حفصه و یکروز عایشه در
تشنیع صفیه با پیغمبر گفت بس است ترا که او چنین و چنان است یعنی کوتاه است آنحضرت
را خشم آمد و گفت لَقَدْ قُلْتِ كَلِمَةً لَوْ مُزِجَ بِهَا الْبَحْرُ لَمَزَجَتْهُ یعنی کلمه گفتی که اگر
لونی داشت و در بحر افتاد دریا را دیگرگون ساخت در سال سی و شش هجری و بروایتی در زمان
حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر آن نماز گذاشت اهل سنت جماعت ده حدیث از او آورده
اند یک حدیث متفق علیه است و دیگر در کتب دیگر است صدر تخلص نواب صدر محل
یکی از شاهدان بزم واجد علی شاه است خوش طبع و خوش گفتار این ابیات
بزبان اردو از مشار الیها است بیت

مین ہون جدا الگ الگ لوگ جدا الگ الگ
منہ کو چھپا کے یار نے مجھسے کیا الگ الگ
چلیو خدا کیواسطے یاد فنا الگ الگ
من ہون دواسی دور دور مجھسی دوا الگ الگ
نالی گئی الگ الگ آہ رسا الگ الگ
سینہ کا ہی لطف الگ سب کا مزا الگ الگ

جوش جنان مین راتدن سب کے رہا الگ الگ
بیٹھی ملائین نینی کو ہاتھ بڑا یا جب ادہر
شمع جلا لی آئی ہین آج وہ میری قبر پر
خاک ہو زندگی بہلا تیری مریض عشق کی
ہجر مین خوب خاک اڑی انکو ہوا نہ کچھہ اثر
حسرت و آرزوی وصل اور مصیبت فراق

حرف الضاد

ضبیعه بنت خزیمة بن ثابت انصاری ذو الشهادتین خواهر ام عطیة الانصاری از جلیه

صواحبات پیغمبر است در مرثیه پدر خود گوید	عین جودی علی حزینة بالدمع

قتبل الاحزاب یوم الفرات	قتلوا ذا الشهادتین عتوا	ادرک الله منهم بالترات
قتلوه فی فتیة غیر عزل	یرعون الرکوب للدعوات	نصر احمد الموفق ذا العدل
ودانوا بذاک حتی الممات	لعن الله معشرا قتلوه	ورماهم بالخزی والآفات

ضعیفی معاصر حکیم آزری بود این مطلع از او

دیدم آن روی و فزون شد آرزو برآرزو | در دلم بود آرزو و نیست بیش از سر آرزو

آورده اند که شوهر پیری داشت آنهم شاعر بود گاهی با هم کلمات مطایبه بر زبان میاوردند روزی ضعیفی این رباعی گفته بر زبان راند

ای مرد ترا به مهرم انگیزی نیست	هم پیر و ضعیفی و ترا چیزی نیست
با این همه میدهی نهیبم ز زدن	خود قوت آن ترا که برخیزی نیست
شوهر نیز این رباعی در جواب گفت	ای زن دگر انکه با من آمیزی نیست
کار تو بغیر فتنه انگیزی نیست	دارم همه عیب را که گفتی امّا
عیبی بتر از بلای بی چیزی نیست	

حرف الطا

طلیحه بنت عبد الله در سرای رشید ثقفی بود او را طلاق گفت پدر او را عبید الله دانند در باب ظای معجمه نامی در صواحبات دیده نشد

حرف العین

عایشه زوجه سیم رسول خداؐ و دختر ابو بکر بن ابی قحافه بود و هو عثمان بن عامر بن عمر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن لوی است و نسب او با پیغمبر در مره پیوسته شود و کنیت او ام عبد الله است همانا وقتی عرض کرد که یا رسول الله زنان را همه کنیت است کنیت من چه باشد فرمود بنام خواهرزادهٔ خود مکنی باش که عبد الله بن زبیر باشد و مادر عایشه ام رومان بنت عامر بن عویمر بن عبد شمس بن عتاب بن اذینة بن سبیع بن دهمان بن الحارث بن غنم بن مالک بن کنانه است و کابین او چهارصد درهم است بالجمله در خبر است که رسول خدا او را در هفت سالگی عقد بست عقد او در شهر شوال و زفاف او نیز در سال دیگر بشوال افتاد و نه سال و ده ماه بسرای پیغمبر بود و هنگام وفات رسول الله بیست ساله بود این دو شعر را در مدح رسول خدای از عایشه روایت کنند

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده	لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد

(۲۱)

عمرہ دختر سعد بن عبداللہ بن فدار بن ثعلبہ الاغادیہ است چندان حریص بود بشوہر کردن کہ چون خواستمار درآمدی فیقول خطب فتقول نکح ویقول انزلی وتقول انخ یعنی خواہندہ میگفت خواستمارم بی توانی پاسخ میداد من زن توام چون میگفت فرود آی پاسخ میداد کہ شتر را بخوابان بالجملہ چہل شوہر کرد وازیشان فرزندان آورد کہ ہمہ پدر قبیلہ بزرگ شدند نخستین زنان مردی از قبیلہ ایاد شد واز پس یشکر بن عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلان او را بگرفت وخارجہ بزاد ولکنی بانام خارجہ گشت واز خارجہ قبیلہ بزرگ پدید آمد انگاہ عمرو بن ربیعہ بن حارثہ بن عمرو مزیقیا او را بسرای آورد وسعد را بزاد کہ پدر قبیلہ حیا وطایفہ مصطلق است وایشان اندر خزاعہ بعد از و در سرای بکر بن عبدمناۃ بن کنانہ درآمد ولیث ودئل وعریج را بزاد کہ پدران قبایل بزرگند انگاہ زوجہ مالک بن ثعلبہ بن اسد شد وغاضرہ وعمر را بزاد پس جشم بن مالک بن کعب بن القین بن جسر از قضاعہ او را بگرفت وعرابیہ کہ پدر بطن بزرگی است بزاد انگاہ ضجیع عامر بن عمرو بن لحیون البہرانی از قضاعہ شد وبہرا وثعلبہ وہلال ولحو وضبیر را بزاد وازپس او زن عمرو بن تمیم شد واسید وہجیم را بزاد کہ سید حسیب واند قبیلہ بزرگ نسب بانام خارجہ میرسانند عکرشہ دختر اطرش بن رواحہ است درخبر است کہ بر معویہ درآمد متوکئۃ علی عکاز لہا یعنی درحالتیکہ تکیہ زدہ بود بر عصائی کہ بن آنرا باہنی زدودہ مخنوف داشتہ بود پس معویہ را بخلافت سلام داد وبنشست معویہ گفت من امروز نزد تو امیر المومنین شدم واز پیش نبودم قالت نعم اذ لاعلی حی گفت امروز چون علی علیہ السلام زندہ نیست تو در نزد من امیر المومنین شدی معویہ گفت تو الحسن منی کہ شمشیری حمایل کردی ودر صفین میان دو صف در ستادی وہمی گفتی ایہا الناس علیکم انفسکم لایضرکم من ضل اذا اہتدیتم ان الجنۃ لایحزن من قطنہا ولایہرم من سکنہا ولایموت من دخلہا فابتاعوہا بدار یدوم نعیمہا ولاتنصرم ہمومہا وکونوا قوما مستبصرین فی دینہم مستظہرین علی طلب حقہم ان معویۃ دلف الیکم بعجم العرب غلف القلوب لایفقہون الایمان ولایدرون ما الحکمۃ دعاہم الی الباطل فاجابوہ واستدعاہم الی الدنیا فلبوہ فاللہ اللہ عباد اللہ فی دین اللہ

وایاکم والتواکل فان ذلک ینقض عری الاسلام ویطفئ نور الحق وهذه بدر الصغری والعقبة الاخری یا معشر المهاجرین والانصار امضوا علی بصیرتکم واصبروا علی عزیمتکم فکأنی بکم غدا قد لقیتم اهل الشام کالحمر الناهقة تقصع قصع البعیر

در جمله میگوید امیر دم بر شماست که خویش را وا پائید زبان نرسانند شمارا کسی که گمراه شد گاهی که بطریق هدایت سپارید همانا آنکس که در بهشت جای کند هرگز ملول و محزون نشود و آنکس که از بهشت ماوی جوید هرگز پیر نشود و آنکس که داخل بهشت شود هرگز نمیرد پس بخرید بهشت را بجای خانه که نعیمش پاینده نباشد و اندوهش منقطع نگردد و از جماعتی باشید که در دین خود بینا و در طلب حق خود توانا هستند هان امیر دم بدانید معویه آهنگ شما نمود با جماعتی از اوباش عرب که در دلهای ایشان محبوب و تاریک است نه ایمان دانند و نه حکمت شناسند ایشان را بسوی باطل دعوت کرد و اجابت نمودند و در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجمن شدند القد القد ای بندگان خدا در دین خدا ثابت باشید و کار دین را بیکدیگر باز نگذارید که این خصلت اسلام را نقض کند و نور حق را فرو نشاند هان ای مهاجر و انصار این احد و نه ایست مانند بدر صغری و عقبه اخری کار بر بصیرت و صبر بر عزیمت فرمائید گویا می بینم که فردا بمقاتله اهل شام حاضر خواهید شد و ایشان بانگ در خواهند زد مانند حمارها از نهیق و دهانها از دود دم آکنده و خواهند ساخت چون شتران از نشخوار چون معویه خطبه عکرشه را تا بدینجا قرائت کرد روی با او آورد و گفت گویا می بینم که بر همین عصا که در دست داری تکیه زده و انسجتان را همی گوئی و لشکریان در گرد تو فراهم آمده اند و همی گوئی این کلمات عکرشه دختر اطرش است اگر نه قضا این رفته بود و لشکر شام را هزیمت میکردی لاکن تقدیر خداوند دیگرگون نشود هان ای عکرشه چه بر این داشت ترا که از اینگونه سخن کنی قالت یا امیر المؤمنین یقول الله تبارک وتعالی یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم وان اللبیب اذا کره امرا لن یحب اعاربه گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک و تعالی میفرماید ای جماعتی که ایمان آوردید پرسش مکنید از چیزهائی

که اگر آشکار شود بار ما بیاید شمارا همانا مرد عاقل چیزی را که بکردد طبع اوست اجازت آنرا از دوست
نمیدارد و تذکره آنرا مکروه میشمارد معویه گفت سخن بصدق کردی اکنون حاجت خویش را باز
نمای گفت صدقات ما را ماخوذ میدارند و از اغنیای ما تا بخش میکنند بر فقرای ما امروز کار
بمیزان عدل تخته نمیشود چه ما را بهره و نصیبه نیست از مساکین ما جبر کسری نمیشود و فقرای ما را
سعت عیشی حاصل نمیگردد اگر اینکار ساخته رای تست مثل تو کس باید غفلت را پشت پای
زند و دامن توبت بدست گیرد و اگر بیرون رای تست روا نیست مانند تو کس اعانت
خیانت کند و ظلم و ستم را معمول دارد معویه فرمان کرد صدقات ایشان را بخش کنند و از
طریق عدل و انصاف انحراف نجویند عصمتی سمرقندیه زنی سخندان و خوش کلام بود
و گاهی اشعار لطیف و دلچسب میفرمود

تا فکندست مرا بخت بد از یار جدا
غم جدا میکشدم چرخ ستمکار جدا

حرف الفاء

فاقره زوجه مره اسدی بطراوت رخسار و حلاوت گفتار در میان زنان نامبردار بود
چنان افتاد که شوهرش سفری دراز پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را عبدی بود
که ملازمت خدمت او داشت اندک اندک دل بسوی عبد رفت و هر گاه تصمیم عزم میداد
که با او درآمیزد هم خویشتن داری میکرد و دیگر روز عشق او افزون و صبرش اندک شد و همچنان هنگام
قصد فساد نفس خویش را مخاطب داشت فقالت یا نفس لاخیر فی الشرة فانها
تفضح الحرة و تحدث العرة و از آن امر اعراض کرد دیگر باره خواهش نفس فزایش
گرفت و او را آهنگ داد همچنان عنان بکشید و گفت یا نفس موتة مریحة خیر من
الفضیحة و رکوب القبیحة و ایاک و العار و لبوس الشنار و سوء الشعار و
لوم الدیار اندک خویشتن داری کرد زمانی دیر برنگذشت که باز نفس خواهش آغازید
و این کرت دست فضیحت بازید قالت ان کانت مرة واحدة فقد تصلح الفاسدة
و تکوم العائدة گفت اگر یک کرت بود فواید عواید آن را توان برد و اصلاح مفاسد
آن توان کرد این بگفت و غلام را پیش خواند و فرمان کرد که شبانگاه در خوابگاه من حاضر
باش چون شب برسید او را بکنار درآورد و با او بخفت و کام براند چون از آن کار قبیح بپرداخت

و آتش شهوت فرو مرد پشیمان گشت و گفت خیر قلیل و فضحت نفسی یعنی بهره اندک بردم و خود را فضیحت نمودم اما از انسوی شوهر او عزه که بسیار سال میگذشت و ملازم سفر بود آهنگ مراجعت نمود در عرض راه غرابی را نگریست که بانگ برآورد بآن علمی که متداول بود از نعیب غراب بدانست که زنش هم اکنون تدارک زنا میکند بر نشست و اسب بتقریب براند وقتی به پس در رسید که غلام از شکم زن برخاسته بود و فاقره از آن کردار نا بهنجار پشیمان شده این سخن اعادت کرد خیر قلیل و فضحت نفسی مرد چون این سخن بشنید در بجنبید و در آمد و گوشت میان دو کتف او از غایت غضب لرزش همی داشت فاقره گفت ترا چه افتاده و این رعده چیست گفت از آن کلم که تو گفتی فاقره دانست که راز او از پرده بیرون افتاده نعره بزد و بهره این شعر بخواند

لحی الله رب الناس فاقر میتة	واهون بها مفقودة حین تفقد
لعمرك ما تعتاد فی منك لوعتر	ولا انا من وجد علیك مسهد

و آنگاه تیغ بکشید و غلام را بکشت فاطمه دختر اسود بن عبد الاسد برادر زاده ابو سلمه بن عبد الاسد مخزومی است و او از اشراف قبیله بنی مخزوم است در ایام توقف پیغمبر در مکه دست بدزدی بر آورد و بهنگام سرقت ماخوذ شد او را آنحضرت رسول آوردند فرمان رفت که دست او را قطع کنند خویشاوندان او با خود اندیشیدند که هیچکس را آن دلیری نباشد که از بهر شفاعت او زبان بگشاید جز اسامة بن زید پس بنزدیک او شدند و او را از در ضراعت بشفاعت برانگیختند اسامه بنزدیک پیغمبر آمد و در عفو گناه فاطمه آغاز نیازمندی نهاد از گفتار او رنگ دیدار رسول خدای دیگرگون شد و فرمود لا یشفع فی حد فان الحدود اذا انتهت الی فلیس لها مترك ای اسامه آیا حدی از حدود خدا را از در شفاعت بیرون شدی اسامه چون این مدید از کرده پشیمان شد و عرض کرد یا رسول الله از بهر من استغفار کن آنگاه پیغمبر فرمود ای گروه مردمان امم سالفه عرصه هلاک شدند از بهر آنکه چون مکین از اکابر ایشان دست بدزدی بر آوردی او را ترك گفتند و حد بر وی نراندند و چون ضعیفی این گناه کردی اقامه حد بر وی روا داشتند سوگند بدان خدائی که نفس محمد در ید قدرت اوست که اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند بفرمایم تا دست او قطع کنند و بفرمود دست فاطمه مخزومی را قطع کردند

انگاه بروی ترحم کرد وعطا بداد فاطمه گفت آیا توبت من بدرجهٔ قبول پیوست پیغمبر فرمود از گناه خود چنانی که از مادر زاده باشی این حدیث دلالت کند که شفاعت در حدود الله حرام باشد

قناء النساء بیگم یکی از پردگیان جهانگیر شاه بود و طبعی موزون داشت این ابیات از وست

هنگام سحر دلبر من جلوه گر آمد	صد فتنهٔ خوابیده و محشر بسر آمد
مکن تکرار ای دل هر نفس درس محبت را	مده زهر دو عالم نشئهٔ صهبای حیرت را
من از فراق تو الماس غم بدل خوردم	تو دل شکستی و سودای وصل ما خوردی

حرف القاف

قرة العین خلیفهٔ باب الله مروج مذهب بابی همانا این زن زرین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صالح قزوینی است پدرش یکی از جملهٔ فقها بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی عمزادهٔ وی است که او نیز فضلی بکمال داشت و عمش ملا محمد تقی مجتهدیست که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این دختر نیز در علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی با حظی وافر بود از سوء قضا شیفتهٔ کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جملهٔ اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را بدانست و اصحاب میرزا علی محمد باب بارادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را بدر الدجی و وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بلقب قرة العین لقب یافت مجلس خود را چون حجلهٔ عروس پیراسته میکرد و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده برایشان برمیامد و بخت برفراز تختی جلوس کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد میکرد و از احادیث و آیات شرحی بکمال میراند انگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بروی چیره نگردد مستمعین بر پای میشدند و بپای سریر او میرفتند و بر دست و پای او چهره میسودند ملا محمد تقی عم او چون کردار او را التفرس کرد از در طرد و منع بیرون شد قرة العین بر قتل عم خویش فتوی راند در ۱۲۶۳ه اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم بشهید ثالث ملقب گشت اما قرة العین از پدر و شوهر ترک رشتهٔ موالفت کرد و طریق مخالفت گرفت و از قزوین با اصحاب خویش باهنگ خراسان بیرون تاخت چون در منزل بدشت که بیکفرسنگی

بسطام است مقام کرد حاجی محمد علی ملقب بعلی اعلی هم از خراسان برسید و با قرة العین یکدیگر را
دیدار کردند و چند کرت مجلس را از بیگانه پرداخته بمشاورت نشستند و در رواج دین باب
رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قرة العین منبری در انجمن اصحاب نصب
کرده بی پرده بر منبر صعود نموده گفت هان ای اصحاب این روزگار ما از ایام فترت شمرده شود
امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است انگاه که باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و این
ادیان مختلفه را یکی کند بتازه شریعتی خواهد آورد و قران خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد
و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده
بر خویش روا مدارید که شما را عقابی نخواهد بود چون این سخن بپایی برد مردمی که در گرد منبر بودند
سر بگریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی
داشتند از ارادت باب باز گشتند و یکباره بیرون شده طریق مساکن خویش برداشتند
و جماعتی ازین سخنان شاد خاطر شده انگاه علی اعلی باتفاق قرة العین راه مازندران گرفت
چون باراضی هزارجریب رسید مردم هزارجریب برایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشان را
بنهب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان علی اعلی و قرة العین جدائی افتاد و علی اعلی
طریق بارفروش گرفت و قرة العین در اراضی مازندران با جمعی از اصحاب خویش ده بده همی
عبور کرد و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد تا انکه به بند نور کجور از مضافات
مازندران رسید و در انجا بحکم شاهی دستگیر سپاه شده او را بدار الخلافه طهران آوردند هر قدر
او را نصیحت کردند نه پذیرفت او را در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در سنه ١٢٦٤ افتاد
و طبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروف است این اشعار از دیوان اوست

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم و البلا	همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره بلا
اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتن من بیگنه	لقد استقام بسیفه فلقد رضیت بما رضا
سحری نگار ستمگرم قدحی نهاده به بسترم	واذا رایت جماله طلع الصباح و کانما
نه چه زلف غالیه بار او نه چه چشم فتنه شعار او	شده نافه همه ختن شده کافری همه خطا
تو غافل از می و شاهدی پی مرد زاهد و عابدی	چکنم که کافر و جاحدی ز خلوص نیت اصفیا

تو بملکت و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری
بگذر ز منزل ما و من بگزین بملکت فنا وطنا
لمعات وجهک اشرقت بشعاع طلعتک اعتلا
چه شنید ناله مرکن بی ساز من شده برکنا
چه شود که آتش حیرتی بزنی بقلة طور دل
فی خان بغتة عشق او همه شب تجلی کروبیا
من و عشق آن مه خوبرو که چه زد صلای بلا برو
تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم
بله ای گروه امامیان بکشید ولوله رامیان
کرتان بود طمع بقا درتان بود هوس لقا
طلعات قدس بشارتی که ظهور حق شده برملا
بله ای طوایف منتظر ز غیابت شه مقتدر
شده طلعت صمدی عیان که بیاکند علم بیان
بتموج آمده آن یمی که به کربلاش تخرمی
صمدیم ز عالم سرمدم احدم ز منبع لا احدم
منم آن ظهور حکیمی آن بنیت لی منی
بله ای گروه عمائیان بزنید غلغله ولا
بزنید نغمه ز هر طرف که ز وجه طلعت ما عرف
طیر العماء تکففت دیک الثناء تصففت
نوران نور ز شهر فا طیران طور ز شهر طا
دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه با صفا
کسی ار نکرد اطاعتش بگرفت حبل و لااتش

ولها

اگر آن نخوست تو در خوری وگر این بدست مرا سزا
فاذا فعلت بمثل ذا فلقد بلغت بما تشاء
ز چه رو الست بربکم نزنی بزن که بلا بلا
فسنا الی مهر ولا ونجی سے طلع مجللا
فسلکته و دکته متدکدکا متزلزلا
رسد این صفیر مهیمنی که گروه غم زده الصلا
بنشاط قهقهه شد فرو که انا الشهید و به کربلا
بنشین چه طوطی دمبدم بشنو خروش نهنگ لا
که ظهور دلبر ما عیان شده فاش ظاهر برملا
ز وجود مطلق مطلقا بر آن صنم بشوید لا
بزن ای صبا تو بحشرش بگروه زنده دلان صلا
مه مفتخر شده مشتهر متبهتا متجللا
که ز وهم و کمال حجابیان جبروت اقدس اعتلا
منتظر است بهر دمی دو هزار وادی کربلا
پی اهل افئده آمدم وهم الی لمقبلا
منم آن سفینة امنی ولقد ظهرت وقد علا
که جمال دلبر ماثیان شده فاش ظاهر برملا
رفع القناع وقد کشف ظلم اللیال قد انجلا
ورق البهاء تدفدفت رکزوا الیه مهرولا
ظهران روح ز شهر با ولقد علا وقد انجلا
شده مختفی شده در خفا متستر تلألأ ثرا
کندش بعید ز ساحتش و بدز قهر بیاد لا

قتیله بنت النضر بن الحارث بن علقمة بن کلدة بن عبد مناف بن عبد الدار و از زوجه

عبد الله بن حارث بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف در یوم بدر نضر بن حارث اسیر شد و بہ فرمان رسول صلعم مقتول گشت قتیله این اشعار را در مصیبت پدر بگفت و بحضرت رسول صلعم فرستاد چون مرثیه او در حضرت رسول معروض افتاد فرمود اگر قبل از قتل نضر این شعر بمن رسیده بود او را معفو میداشتم ابیات

يا راكبا انّ الأثيل مظنّة ... من صبح خامسة وانت موفّق
بلّغ به ميتا فانّ تحيّة ... ما ان تزال بها الركائب تخفق
منّي اليه وعبرة مسفوحة ... جادت لمائحها واخرى تخنق
فليسمعنّ النضر ان ناديته ... ان كان يسمع ميت او ينطق
ظلت سيوف بني ابيه تنوشه ... لله ارحام هناك تمزق
صبرا يقاد الى المدينة راغما ... رسف المقيد وهو عان موثق
امحمد ولانت نجل نجيبة ... في قومها والفحل فحل معرق
ما كان منزل لو مننت وربّما ... منّ الفتى وهو المغيظ المحنق
النضّر اقرب من قتلت وسيلة ... واحقهم ان كان عتق يعتق

حرف الكاف

کنیز بیگم از نساء لکھنو بودہ زبانش شیرین و کلامش نمکین و طبعش رنگین این اشعار از وست

یقین کیجیے دولت ستم این یار نہیں ... دل طپیدہ پہلو میں جو قرار نہیں
نہ مجکو دیجیے بوسہ میں آپ لیلونگی ... میں آپ ہی تو اٹھا لی کسیکی جا نہیں
ستایا مجکو زمانہ نی آخر ستم چورنگ ... کیا نہ کونسا یاروں نی مجھہ پہ وار نہیں
فلک زدہ ہی جو کنا تو اندنون صاحب ... بغور ہمنی بہ دیکھا کسیکی یار نہیں

کوکب تخلص ستارہ بانو دختر شیخ الشعرا مصلح الدین سعدی شیرازی است این مطلع از وست

عشقبازان رو بسوی قبلهٔ آن کو کنند ... هر کجا محراب ابرویش نماید رو کنند

کاملہ بیگم دہلویہ از مخدرات عهد اکبر شاه هندی بود در مرثیهٔ فیضی فیاضی این رباعی از وست

فیضی مخور این غم که دولت تنگی کرد ... با پای امید عمر تو لنگی کرد
میخواست که مرغ روح بیند رخ دوست ... زین واسطه از قفس شب آهنگی کرد

کنیز فاطمه والدهٔ شاه سلیمان کابلی بوده است این بیت از و یافته شده

سزد که تخت بر آسمان برد پدرم | کنیز فاطمه و مادر سلیمانم

گلبدن بیگم دختر بابر پادشاه است طبعی موزون داشته این فرد از وست

هر پری رویی که او با عاشق خود یار نیست | تو یقین میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست

گلچهره بیگم نیز دختر دیگر بابر پادشاه بوده است گاه گاهی شعری میگفته این بیت از و

هیچ که آن شوخ گل رخسار با اغیار نیست | راست بوده است آنکه در عالم گلی بی خار نیست

حرف لام لبابه بنت الحارث بن حزن الهلالیه من بنی هلال بن عامر بن صعصعه زوجه عباس بن عبد المطلب گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورده او در سرای عباس شش فرزند آورد نخستین فضل بود که لبابه بنام او مکنی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو الفضل کنیت یافت و دیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عبد الرحمن و دیگر ام حبیب عبد الله بن یزید هلالی در حق او این شعر گوید

بجبلٍ تعلمه وسهلٍ | ما ولدت نجیبة من فحلٍ
اکرم بها من کهلة وکهلٍ | کستةٍ من بطن ام الفضلِ
وخاتم الرسل وخیر الرسلٍ | عم النبی المصطفی ذی الفضلِ

و خواهرهای ام الفضل از جانب پدر و مادر یکی میمونه زوجه رسول خدا است و دیگر لبابه صغری چه او لبابه کبری است و دیگر عصما و دیگر هنیره و دیگر عزیله و خواهرهای ام الفضل از جانب مادر یکی اسماء و دیگر سلمی و دیگر سلامه و نیز بعضی زینب بنت خزیمهٔ هلالیه را خواهر او دانسته اند و هند بنت عوف بن الحارث بن حاطه بن جریرة بن حمیر مادر اینجمله است لبابة الصغری خواهر لبابه کبری است و نسب و حسبش مرقوم شد در اسلام لبابه صغری سعادتی دریافت و او مادر خالد بن الولید است لیلی بنت ابی حثمه بن حذیفه بن عاصم بن عامر بن عبد الله بن عبید ابن عویج بن عدی بن کعب القرشی زوجهٔ عامر بن ربیعه گویند صاحب هجرتین است و در دو قبله نماز گذاشت لیلی بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را از جملهٔ ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را برسول خدا هبه ساخت لیلی بنت قائف الثقفیه در خبر است که هنگام غسل دادن زینب

دختر رسول خدا حاضر شد

حرف المیم

میمونه زوجهٔ یازدهم پیغمبر بنت الحارث بن حزن بن بجیر بن الهزم بن رویبه بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه هی عامریه هلالیه مادر او هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث از قبیلهٔ حمیر و بروایتی از کنانه بود نخست او را نام بره بود پیغمبر میمونه فرمود و هند مادر میمونه را داماد های بزرگ بود چنانکه گفته اند هی اکرم عجوز جمعت علی الارض اصهارا یعنی ازین که بنا باشد داماد های نیکو فراهم آورده یک دخترش میمونه با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام الفضل با عباس عم پیغمبر بود و هند را جز حارث پدر میمونه شوهر دیگر بود که عمیس خثعمی باشد از وی نیز دختران داشت اسماء بنت عمیس را جعفر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابوبکر بن ابی قحافه بگرفت و بعد از ابوبکر او را علی علیه السلام تزویج کرد و اسماء را از همهٔ این شوهران فرزندان آمد بالجمله دختر دیگر او را که زینب بنت عمیس باشد حمزة بن عبدالمطلب خواست و دختر دیگر سلمی بنت عمیس را شداد بن الهاد عقد بست بالجمله میمونه در جاهلیت زوجهٔ مسعود بن عمرو ثقفی بود چون از او جدا شد بنکاح برادر حویطب بن عبدالعزی یا حویطب بن عبدالعزی یا فروة بن عبدالعزی یا سبرة بن ابی رهم یا عبد یالیل بن عمرو درآمد شوهر دوم نیز وفات کرد و رسول خدا او را در سال هفتم هجری هنگام مراجعت از عمرة قضا تزویج کرد و در ارض سرف که در نواحی مکه است با او زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل چهار سال در همان منزل وداع جهان گفت و در محل قبه زفاف مدفون گشت گویند میمونه زنیست که نفس خود را به پیغمبر بخشید آنگاه که خبر خواستاری بدو بردند بر شتری سوار بود گفت شتر و آنچه بر سر آن است از خدا و رسول است این آیت فرود شد یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی اتیت اجورهن وما ملکت یمینک مما افاء الله علیک وبنات عمک وبنات عماتک وبنات خالک وبنات خالاتک اللاتی هاجرن معک وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المؤمنین از این آیت مکشوف افتاد که هرگاه پیغمبر زنی را تزویج خواهد کرد و او خویشتن را به پیغمبر هبه کند بر رسول خدا روا باشد و این خاص پیغمبر است دیگر مردم را روا نباشد که بی تعیین کابین زنی را صحیح

سازند و بروایتی زینب بنت جحش یا زینب بنت خزیمه یا زنی از بنی عامر نفس خود را بر پیغمبر هبه کرد و گروهی
که چنان ندانند که میمونه نفس خود را با پیغمبر هبه ساخت کابین او را چهارصد درهم دانسته اند
بالجمله میمونه گوید وقتی من و پیغمبر هر دو حاجت بغسل داشتیم من از انائی آب بر داشتم و غسل
کردم مقداری آب بماند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کردم من از آنجا غسل کرده بودم
فرمود لَيْسَ عَلَى الْمَاءِ جَنَابَةٌ و هم از او حدیث کنند که شبی در نوبت او رسول
خدای از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در بیت پیغمبر باز آمد و در یکوقت میمونه در گشود
رسول خدای او را سوگند داد که در بگشای عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان
دیگر میشوی فرمود چنین نکردم بتقضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه و
یک و بقولی استوارتر در شصت و یک یا شصت و سه و بروایتی شصت و شش هجری
بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه بود نه ام سلمه و گویند ابن عباس
بر او نماز گذاشت و خواهرزادهای او یزید بن الاصم و عبد الله شداد بن الهاد در قبر او درآمدند و
او را بخاک سپردند از مرویات او در کتب عامه هفتاد و شش حدیث است ازین هفت حدیث
متفق علیه است در فرد بخاری دو و در فرد مسلم پنج و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای سیر
پیغمبر با این یازده زن زفاف فرمود خدیجه علیها السلام و زینب بنت خزیمه در ایام حیات پیغمبر از
جهان بشدند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ماریه نخستین کنیز کانی که با رسول خدا
طریق مضاجعت سپردند ماریه بنت شمعون قبطیه بود که او را مقوقس ملک اسکندریه با خواهرش
شیرین بحضرت رسول هدیه فرستاد و مادر ماریه کنیزکی سفید پوست و زیبا رخسار بود بالجمله ماریه
مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملک یمین را در او تصرف کرد و او را دوست همی داشت و ابراهیم
از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال شانزدهم هجری از جهان برفت جسدش را در بقیع با
خاک سپردند متقلبه لقب فارعه دختر هشام بن عروة بن مسعود ثقفی است و مادر حجاج بن یوسف
است و از آن پیش که در حباله نکاح یوسف درآید زن مغیرة بن شعبه بود و شیفته جمال نصر بن حجاج
از قبیله بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود بطراوت دیدار و حلاوت گفتار مطمح انظار بود و فارعه
در هجر او چون صبر اندک گشت کلمات عشق آمیز و اشعار دل آویز گاه و بیگاه بر زبان او میرفت

از قضا یکشب عمر بن الخطاب بر در سرای او عبور داشت شنید فارعه را استماع نمود که این شعر انشاد میکرد

	الا سبیل الی خمر فاشربها		ام لا سبیل الی نصر بن حجاج

عمر گفت من هذه المتمنیة این عاشق آرزومند کیست قصه او باز نمودند صبحگاه نصر را حاضر نمودند و در جمال او سخت خیره ماند فقال انت الذی تتمناك الغانیات فی خدورهن لا ام لك اما والله لا تزیلن عنك رداء الجمال پس روی با او کرد و گفت تدری اتحس که زنان پری رخسار از پس پرده با آرزوی تو می گویند سوگند با خدای که حلیه جمال ترا از تو پیدا ساختم مرتفع سازم و فرمان کرد تا حجامی گیسوهای او را پاک بستر دو انگاه نیکت در روی او نظر کرد و گفت انت مخلوقا احسن اکنون نیکوتر شدی نصر گفت این چه گناه است که بر من بگیری عمر گفت این گناه بر من است که ترا در دار هجرت گذاشته ام و حکم داد تا او را بر شتری بر نشاندند و بجانب بصره کوچ دادند و مجاشع بن مسعود السلمی را مکتوب کرد متمنی یعنی نصر را نیکو بدار و در میان زنان مدینه اصب من المتمنیة مثل شد و از انسوی چون نصر وارد بصره گشت مجاشع بر مناسبت قرابتی که با او داشت او را بسرای خویش در آورد و شمیله زوجه مجاشع که نیکوروی تر از زنان بصره بود تقدیم خدمت او همی کرد و دل در هوای او بست و نصر نیز دل بدو داد و هیچیک از حال آن دیگر آگهی نداشت و چون مجاشع مواظب نصر و ملازم سرای بود ایشانرا مجال نمیرفت که راز دل با یکدیگر مکشوف دارند چندانکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن کتابت و قرائت دانا بودند و مجاشع را بهره از خواندن و نوشتن نبود روزی جوشش عشق نصر را انضرت کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نگاشت انی قد احببتك حبا لو كان فوقك لاظلك ولو كان تحتك لاقلك یعنی چنانت دوست میدارم که اگر حب من بالا گیرد مظله کرده و اگر در تحت قدمت در آید تو را حمل کند شمیله در زیر کلمات او نوشت وانا یعنی من نیز چنانم که توئی مجاشع گفت نصر چه نگاشت شمیله گفت رقم کرد که شتر شما چند شیر دهد گفت تو چه نوشتی گفت وانا مجاشع گفت ما هذا الهذا الطبق این سوال و جواب با هم راست نیاید و قدحی که حاضر بود برداشت و دانه بر فراز آن خطوط گذاشت و پسری که نگارنده و خواننده بود حاضر کرد تا آن کلمات را روشن ساخت مجاشع چون این بدید با نصر گفت عمر تا جلای از مدینه بیرون شدن نفرمود هم اکنون برخیز و بهر جا که خواهی باش نصر ناچار بیرون شد و در سرای

دیگر سکون نبود و بلای عشق بروی استیلا یافت چندانکه زمین گشت و ملازم بستر شد و زنان بصره این بدانستند و آن گفت بین المتمنی همین مثل کردند مجاشع نیز این قصه بشنید و بدیدار او شتافت و بروی رحم کرد و بازخانه شد و شمیله را گفت کرده نانی با روغن بیالای و نزدیک نصر برد و او را قوتی بخش پس شمیله نان برگرفت و نزدیک نصر شد و او را بسینه خود چسپانید و از آن نان قدری بخورانید در زمان نصر نیرو گرفت یکتن از آن مردم که بعیادت نصر حاضر بود گفت قاتل الله الاعشی مگر حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت

لو اسندت میتا الی نحرها	عاش ولم ینقل الی قابر

و چون از و بازگشت آنچنان نصر رنجور گشت روزی چند بدینگونه گذاشت تا از جهان بگذشت اما از آنسوی فارعه در سرای مغیرة بن شعبة الثقفی نیز بسیت یکروز بامدادان مغیره بروی در آمد و نگریست که فارعه خلالی در کف دارد و بتخلل مشغول است فقال یا فارعة لئن کان خلالك من الغدا انك لجشعة وان كان من العشا انك لبشعة اعتدی فانت طالق گفت اگر این از بهر غذائی است که بشکم کردی عجب حریص بوده و اگر از بهر غذای شبانه است دانی که بی تخلل شب بر آن بگذرد بوی بد بیرون آید و او را طلاق گفت فقالت سخنت عیناك من مطلاق وما هو الا من شظیة السواك فارعه گفت هر دو چشمت بسوگواری بگریند آنست که تو فهم کردی بلکه این تخلل از بهر بر آوردن شظایای مسواک بود مغیره از کرده خود پشیمان شد و سودی نداشت از پس او یوسف بن الحکم بن ابی عقیل بن مسعود الثقفی او را بزنی گرفت و حجاج از وی متولد شد ملکه دختر پادشاه سبا بطراوت رخسار و صلاوت گفتار نامبردار بود سه تن از صنادید عرب او را خواستار شدند نخستین مدرك دوم خنبیس بن شریس سه دیگر شماس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هریک صفات خویش را از در صدق عرضه دهید تا هر کرا بخواهم از در اختیار اختیار کنم پس مدرك ابتداء سخن کرد فقال ان ابی کان فی العز الباذخ والحسب الشامخ وانا شرس الخلیقة غیر رعدید عند الحقیقة گفت پدر مرا مکانتی بلند و نژادی ارجمند بود و مرا نیز نهادی سخت و سرکش است چون کار پیش آید از جای نروم و بیمناک نشوم قالت لا عتاب علی الجندل

کنایت از انکه از مرد وجه ستایش کنی این مثل را از برای کاری کویند که چون واقع شد باز کردد و تدارک آن نتوان کرد بالجمله از پس مدرک ضبیس بن شرس سخن کرد فقال انا فی مال اثیث وخلق غیر خبیث وحسب غیر غثیث اخذ والنعل بالنعل واجزی القرض بالقرض کفت من با مالی فرد و خلقی سره و نژادی خالص و استوارم مدرا بینه کیفر کنم و نیکی را نیکوئی پاداش دهم فقالت لایسرك غائبا من لایسرك شاهدا این سخن نیز مثل شد آنکاه شماس بن عباس آغاز کرد فقال انا شماس بن عباس معروف بالندی والباس حسن الخلق فی سجیة والعدل فی قضیة مالی غیر محظور علی القل والکثر وبابی غیر محجوب علی العسر والیسر من شماس بن عباسم بمال و باس من در میان ناس معروف و موصوفست و جبلت من بسجاحت خلق و عدالت در حکم مفطورست مال خود را چه فقیر باشم و چه غنی از خواهنده دریغ ندارم و در ضیق معیشت و خصب نعمت بر روی آینده در نه بندم قالت الخیر غنیح والشر محذور این سخن نیز مثل شد انکاه مدرک و ضبیس را دست طرد و رد بر سینه ملتمس کذاشت و روی با شماس کرد و کفت یا شماس فقد حللت منی محل الاهزع من الکنانة والواسطة من القلادة لدماثة خلقك وكرم طبعك كفت ای شماس محل و مکانت تو از برای من چنان زیبا و درخورست که سهم در کیش و حبه تیره و کوهر در مرسله و قلاده چه تو خلق نیکو و خلق مستور است و انکاه شماس را جفت کرفت میسون بنت بجدل است و او را معویه فرمان کرد تا از منزل و مرعش با حشمتی و حرمتی که لایق او بود کوچ داده نزدیك معویه آوردند میسون از آنکاه که از سرای خود برکشت تا انیوقت که بر معویه پیوست همه وقت از خانه خود یاد میکرد و افسوس میخورد و از اقامت در شام قرین احزان و آلام بود دیکر روز معویه کوش فرا داشت و میسون این اشعار مسطور ذیل را انشاد میکرد

لبیت تخفق الارياح فيه	احب الي من قصر منيف
واكل كسيرة من قعر بيتي	احب الي من اكل الرغيف
واصوات الرياح بكل فج	احب الي من نقر الدفوف
ولبس عباءة وتقر عيني	احب الي من لبس الشفوف
وكلب ينبح الاضياف حولي	

احبّ الیّ من هرّ الوف | وبکر یتبع الاظعان طالب
احبّ الیّ من بغل زفوف | وخرق من بنی عمّی ضعیف
احبّ الیّ من علج عنیف

چون معویه این اشعار را شنید قال ما رضیت ابنة بجدل حتی جعلتنی علجاً عنیفاً گفت دختر بجدل راضی نشد تا کاهی که مرا علج عنیف لقب کرد

مهری از اهالی هرات بود زوجه حکیم عبد العزیز در زمان شاه رخ میرزا مصاحب گوهر شاد بیگم بود شیرینی کلام و طبع موزونش دل می ربود اشعار مرقومه از نشار الیها است

پنج هر خاری که آن از خاک من حاصل شود | زاهدا از مسواک سازد دست ولا العقل شود
ولها
کردم براوج برج سه خویشتن طلوع | هان ای حکیم طالع مسعود من نگر
ولها
یارب که سرشتم ز چه آب و چه گلست | میلم همه سوی دلبران چگل است
گر میل مرا بسوی پیران بودی | از پیر ضعیف ناتوانم چه گلست

شیرخان در مراة الخیال نوشته که روزی مهری پیش گوهر شاد بیگم بالای بام نشسته بود اتفاقاً شوهر مهری خواجه حکیم عبد العزیز در پایان قصر ظاهر شد بیگم خواجه را طلبید خواجه با ضطراب و عجلت تمام خواست که خود را بخدمت بیگم رساند در ضمن آمدن استعجال چون پیر بود حرکات عجیبه از وی مشاهده افتاد بیگم به مهری فرمود که برحسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود

مرا با تو سر یاری نمانده | سر مهر و وفاداری نمانده
ترا از ضعف و پیری قوت و زور | چنانکه پای برداری نمانده

بیگم بخندید و صله لائق به او بخشید این غزل از وی مشهور و معروف بود لهذا مرقوم کردید

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود | از سو دیم بیکجرعه می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسیم سبب حرمت می | در هر کس که زدم بی خرد و لا العقل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع | داشت خود او بزبان آنچه مرا در دل بود
در چمن صبحدم از گریه و زاری دلم | لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود
آنچه از بابل و هاروت روایت کردند | سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را | حیف صد حیف که آیند و لت مستعجل بود

مهستی اززنان گنجه بود و در بعض تذکرها نیشابوری و بعضی بدخشانی نوشته اند طبع موزون و قامت رعنا داشت و در بزم سلطان سنجر سلجوقی بعزت بسر میبرد و این اشعار ازو دیده شده

قصاب چنانکه عادت اوست مرا
افکند و بکشت و گفت این خوست مرا
سر باز بقدر سی نهد بر پایم
دم میدهم تا بکشد پوست مرا

افسوس که از طرف گلت خار گرفت
زاغ آمد و لاله را به منقار گرفت
سیماب زنخدان تو آورد مداد
شنجرف لب لعل تو زنگار گرفت

شبها که بناز با تو خفتم همه رفت
درها که بنوک غمزه سفتم همه رفت
آرام دل و مونس جانم بودی
رفتی و هر انچه با تو گفتم همه رفت

من عهد تو سخت سست میدانستم
بشکستن آن درست میدانستم
هر دشمنی ای دوست که با من کردی
آخر کردی نخست میدانستم

جام را بر کف دست تو نشست دگر
ید بیضا دگر و دست تو دست دگر

مطلع غزل ولها

از من طمع وصال داری
الحق هوس محال داری
وصلم نتوان بخواب دیدن
این چیست که در خیال داری
جائی که صبا گذر ندارد
آیا تو کجا مجال داری

گویند شبی مهستی بر سبیل کسب هوا از مجلس سلطان سنجر بیرون آمد دید که برف باریده است بعد ازان که بر گشت شاه هوا را استفسار فرمود مهستی عرض کرد

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد
وز جمله خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت
بر گل ننهد پای زمین سیمین کرد

ماه لقا نام وی چندا پری رخی خلینا کری در حیدرآباد دکن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام الملک آصف جاه امیرانه میزیست بحدیکه هر گاه هر چند من طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب امارت متروکه آن بر نوچیان وی تقسیم شد با شعرا و فقرا بسیار صحبت داشت و خود اکثر اوقات رخت مردانه در بر کرده تیغ بر کمر بسته سوار بر اسب شده از خانه بیرون میآمد گویند مسجدی در حیدرآباد دکن ساخته شاعری در ماده تاریخ المسجد گفت چو محراب مسجد خاص و عام است فلک گفتا که این بیت الحرام است

بجوان

چون ماه لقا شنید بسیار پسندید و خندید و یکهزار روپیه سکهٔ هندوستان جایزه و بدو بخشید و این بیت و رباعی

ازوست

بروز حشر الهی چو نامهٔ عملم — کنند باز که امروز باز خواه منست
بکن مقابله آن را بسر نوشت ازل — کمی و بیشی اگر باشد آن گناه منست
گرانی همی کند بار تبسم لعل جانان را — که آن لب از نزاکت برندارد سرخی پان را

حرف النون

نور جهان بیگم بانوی حرم جهانگیر

پادشاه که احوالش از غایت شهرت مستغنی از بیان است و کلامش جسته جسته زبان زد سخنوران این شعر

ازوست

نور جهان گرچه بصورت زنست — لیک بباطن زن شیرافکن است
گشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است — کلید قفل دل ما تبسم یار است
نه گل شناسد نی رنگ و نی بو نه عارض و نه زلف — دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است

روزی جهانگیر پادشاه از بیگم سوال کرد که هنگامیکه زن و مرد باهم جمع شوند گر لذتی

باشد ای جان من بیگم فی البدیهه جواب داد — بوقتیکه مردان بخوابند نیز گر لذتی باشد بجان من

ونیز در وقتیکه بیگم حایضه بود شاه میل صحبت او کرد نور جهان بیگم این بیت برزبان آورد

بخون من اگر شاه مایل است خوشنود میگردد — بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد

قبرش در شاهدره لاهور است و این بیت بر لوح آن نقش است — بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی
نی پر پروانه سوزد نی صدای بلبلی — وقتیکه جهانگیر زمام سلطنت بوی سپرد این بیت
بر دراهم و دینار نقش کرد بیت — به حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور
بنام نور جهان پادشاه بیگم زر — نهانی مصاحب و همنشین حرم بیگم

والدهٔ شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آواز جمال دلکش و فطرت بلند وی برزبانها افتاد بزرگان هر قوم او را خواستگاری می نمودند بنا بران نهالی مستوره این رباعی بگفت و در چهارسوی بازار آویزان کرد مقرر برانکه هرکس آن رباعی را جواب گوید در حبالهٔ نکاحش درآید که از موزونان آن روزگار هیچکس از عهدهٔ جواب بر نیامده و هی هذا

از مرد برهنه روی زر می طلبم — از خانهٔ عنکبوت پر می طلبم
من از دهن مار شکر می طلبم — وز پشهٔ ماده شیر نر می طلبم

بعد از فوت نخالی سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه پی بمطلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است برهنه رو که تحصیل زر است	تن خانهٔ عنکبوت و دل بال و پر است
زهر است جفای علم و معنی شکر است	هر پشه از و چشید و آن شیر نر است

حرف الواو (اعلیحضرت) (وکتوریا پادشاه انکلستان و امپراطریس هندوستان) اسم ملکهٔ معظمه پرنس الکساندرین وکتوریا دختر ادوارد دوک دوکنت چهارمین پسر ژورژ سیم پادشاه انکلستان است و مادر ایشان ماری لویزا وکتوریا دختر دوساکس کبورک بعد از ژورژ سیم پسر اولش ژورژ چهارم بتخت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر او را بتخت نشاندند از او هم اولادی نماند لهذا سلطنت باعلیحضرت ملکهٔ حالیه که برادرزادهٔ او میباشند تعلق یافت تولد اعلیحضرت معظمه در روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی از عمارات سلطنتی لندن موسوم به (کنسنکتن) اتفاق افتاد اول اسم ایشان را از اسم امپراطور روس گرفته و اسم دیگر را که وکتوریا باشد از اسم مادر ایشان ماخوذ داشتند پدر و مادر معظمه هنگام طفولیت زیاد ایشان را دوست میداشتند و منتهای مواظبت و اهتمام را در پرورش و تربیت آن معظمه مینمودند در سن هشت ماهگی پدر ایشان وفات کرد و بفاصلهٔ یک هفته ژورژ سیم نیز فوت شد و وفات او هم مانند غالب سلاطین انکلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چنانکه بعد از تولد پرنس وکتوریا از کیلیوم چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه مرد وارث سلطنت به وکتوریا برگشت مادر پرنس وکتوریا بعد از وفات شوهر دل خود را به دختر والا گهر خویش خوش کرد و اوقاتش را تماما صرف تربیت و پرورش دختر میکرد تا بسن پنجسالگی رسید از آن پس معلمین بسیار قابل با هنر برای تعلیم و تربیت و تحصیل پرنس کرد آورده بتعلیم و تربیت ایشان پرداختند و چنان شد که در سن یازده پرنس السنهٔ المان و فرانسه و ایطالیا را بخوبی حرف میزدند و السنهٔ قدیمی علمی لاتین و یونان را نیز میدانستند و در ریاضیات کامل شده و علاوه در علم موسیقی و فن رقص و ساز و صنعت نقاشی مهارتی تمام حاصل کرده بودند دولت انکلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنس سالی ده هزار لیره بمقرری قدیم ایشان که ششهزار لیره بود افزود در سن دوازده سالگی بمجلس دربار ملکه زوجهٔ عمومی خود رفتند و از آن وقت بعد در مجالس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالبا با والده

خود شان بعضی از صفحات انگلیس سفر میکردند و از مسافرات خود اطلاعات مفیده و فواید منظوره حاصل
مینمودند در سن هفده سالگی والی پرنسس پادشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ارنست و پرنس البرت سفری
بلندن آمده و چندی در قصر کنسینگتن مهمان شدند در عرض این مدت فیمابین پرنسس و پرنس البرت در باطن
عشقی پیدا شد والی پرنسس نیز خیلی میل و آرزو داشت که المعظمها را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند
سال بعد از این واقعه روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۷ مسیحی پرنسس بسن هیجده رسید که بقانون ملت
انگلیس حد تکلیف و رشد است در اینوقت ملت انگلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف تعارفات و هدایا
برای پرنسس و والده ایشان میرسید و مردم به تبریک و تهنیت میآمدند در آنوقت یک مهمانی و بال
بزرگ دولتی داده شد و در آن مجلس پرنسس را زیاده محترم و برمادرش مقدم داشتند باینطور تو پرنسس
از طفولیت بحد تکلیف و رشد رسید روز عید میلاد پرنسس بود که در همان روز گیلیوم چهارم در قصر وینذر
بمرض تب و نوبه فوت شد پرنسس که بهیچوجه از این واقعه اطلاع نداشت باستراحت در قصر خود خوابیده
بود چند نفر از وزراء با کشیش بزرگ بتعجیل و شتاب تمام از وینذر بلندن آمده دو ساعت قبل از طلوع افتاب
بقصر پرنسس رسیدند در حالی که تمام عمله و خدمه قصر خواب بودند حتی دربانان بزحمت زیاد دربانان را از خواب
بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبیده گفتند به پرنسس عرض کن چند نفر از وزرا آمده
و میخواهند بحضور مشرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنسس در خواب شیرین است
و کسی جرات نمیکند المعظمها را بیدار کند وزرا گفتند برو هر قسم هست پرنسس را بیدار کن ما وزرای درباریم
و برای مطلب مهمی نزد ملکه محترمه خود مان آمده ایم و اگر خواب پرنسس حرام شود با این مهم بزرگی که در
پیش است چندان عیبی نخواهد داشت و حمل بر سوء ادب نخواهد بود دو سه دقیقه بعد پرنسس از شدت
تعجیل با همان لباس خواب باطاق ایشان داخل شد و کشیش بزرگ تفصیل را بعرض رسانیده اعلام کرد
که از امروز شما پادشاه انگلیس هستید پرنسس از این خبر خیلی افسرده خاطر شده و فوراً کاغذ تسلیت و تعزیت
بزوجه عموی خود نوشتند و همان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کرده کسی پرسید چرا با و ملکه خطاب
میکنید و حال انکه شما خودتان امروز پادشاه هستید در جواب گفتند برای اینکه نمیخواهم از نوشته من
بداند که من ملکه و پادشاه هستم و او نیست بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شوری منعقد شده
وزرا مشاوره و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه چه قسم رفتار خواهد کرد پس از

انقضای مجلس هیکلی القیصر پادشاه شده یک یک رفته قسم بتبعیت و انقیاد و خلوص و صداقت خورده
دست اعظمه را بوسیدند پادشاه نیز در جواب آنها نطق بسیار مفصل خوبی کردند که از آنزو و درجه قابلیت
و تربیت و حسن کفایت خود شان را بر تمام واضح و آشکار گردانیدند و همه دانسته شد که معلمین آن
معظمه زحمات بیفایده نکشیده بودند در روز بیست و یکم ماه ژون در یکی از عمارات دولتی موسوم
به سنت جمس مجلس بزرگی منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهالی شهر و خارج در میدان مقابل برای
تماشا گرد آمدند پادشاه با کمال تجمل و دستگاه سلطنتی القیصر آمده خطابه خوانده شد که کیلیوم پادشاه
وفات کرده و ملکه بجای او و تخت سلطنت نشسته اند هر دم شهر جشن بزرگ گرفته آتشبازی سلامهای
توپ شد و تهنیت نامه جات از هر طرف رسید از جمله از پرنس البرت که او و ملکه غالباً در خیال همدیگر
بودند بعد پادشاه از قصر کنسنگتن نقل مکان به بوکینگهام کرده در انجا قرار گرفتند و در اولین مجلس دربار
ایشان در این عمارت متجاوز از دو هزار نفر مردم بحضور آمده معرفی شدند بعد از آن پادشاه برای
تغییر دادن هیئت اجزای پارلمنت به پارلمنت رفته در مجلس لردها که جای سلاطین است
نشسته با کمال دانائی و بینائی و ربط و اطلاع در امور سیاسیه گفتگو و رسیدگی نموده و مخصوصاً نطق
بسیار شیرین عالمانه کردند که محل تحسین و تمجید تمام مردم گردید در ماه اوت اعلیحضرت معظمه القیصر و بیندزر
رفته ماه بعد در آنجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر بدار الحکومه شهر لندن رفته هنگام حرکت
و عبور از کوچه و بازار مردم اظهار شادی و بشاشت میکردند و همه آواز طول و سلامتی ایشان را
میخواندند ترتیب امور این حکومت را در کمال خوبی و دستور العمل داده و خوب از عهده بر آمدند در
بیست و پنجم ماه نوامبر برای گشودن پارلمنت حاضر گردیده و در کمال شایستگی و خوبی از عهده نطق
و تقریر اعلانات متداوله رسمیه بر آمدند پارلمنت برای مخارج و مصارفات شخصی اعلیحضرت پادشاه
سالی معادل سیصد و شصت و پنجهزار لیره مقرر کرد و بر مقرری مادر آن معظمه افزوده تا به سیصد
هزار لیره رسید در بیست و هشتم ماه ژون سال ۱۸۳۸ در یکی از کلیساهای بزرگ دولتی لندن مجلس تاج
گذاری منعقد شد جمیع اهالی انگلیس تقریباً از خارج و داخل آنروز را در شهر جمع شده بودند تمام قشون انگلیس
که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده با لباس نظام در کوچه های شهر صف کشیده بودند در ساعت
قبل از ظهر بنای شلیک را گذاردند و بیرقهای دولتی را در تمام عمارات و ابنیه دولتی بر افراشتند

آنوقت اعلیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسکه نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسا حرکت
کردند کالسکه های سفرا و مامورین مخصوص دول از جلو بودند و کالسکه شاهزادگان و خانواده سلطنت از
عقب و دوازده کالسکه ملکه که در هر یک دو نفر مرد و دو زن بودند پشت سر آنها میرفت کالسکه های
اعلیحضرت معظمه تمام شش اسبی بود و عقب سر ایشان کالسکه هشت اسبی قدیم دولت انگلیس میرفت بعد
از آن کالسکه سایر نجبا و اعیان و اشراف و ارکان دولت انگلیس حرکت میکرد با این هیئت و حشمت
ملکه معظمه وارد کلیسا شده در جای خود نشستند و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کشیش بزرگ
شروع کرد باجرای لوازم تاج گذاری اول بچهار سمت کلیسا روی کرده چهار مرتبه سؤال نمود که آقایان
من اینک در اینجا ملکه و پادشاه شما را بشما نشان میدهیم و اعلان میکنیم که پادشاه حقیقی شما جز او کس نیست
آیا شما که حاضرید او را بدین سمت میشناسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دفعه با آواز بلند
شنیده میشد که خدا این ملکه و پادشاه ما را سلامت بدارد پس از آن برسم معمول نماز و دعا برگذار
شد کشیش بزرگ برخاسته پادشاه را قسم داد پادشاه دست خود را بر روی توریة و انجیل گذاشته
قسم یاد کردند که باین توریة و انجیل عهد میکنیم آنچه آن روز در مجلس شوری بشما وعده کردم برخلاف
آن عمل نکنم ولی بامداد و یاری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کشیش بزرگ قدری از عطریات
دعا خوانده بسر و دستهای پادشاه مالیده بعد معظمها از جائی که بودند برخاسته بر روی صندلی که از
قدیم الایام جمیع سلاطین انگلیس روی آن تاج بسر گذاشته اند نشسته کشیش مزبور مجدداً با روغن مقدس
شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده مهمیز و شمشیر دولتی را تقدیم نمودند بعد از آن لباس سلطنت
در بر کرده انگشتری و نعلینی که از اثاثه پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده
انگشتری را در انگشت و چوب را در دست گرفتند آنوقت کشیش بزرگ پیش آمده بکمال احترام
تاج سلطنتی را با دو دست گرفته بر سر پادشاه گذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم
با ساز و ناقوس و آواز ملتی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از بیرون هم توپهای عمارات
دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند پس از آن اول کشیش بزرگ پیش آمده
با کمال احترام دست بر روی تاج گذاشته دست پادشاه را بوسیده و از قول خود و تمام
نمایندگان مذهب اقرار بر اطاعت و انقیاد نمود سایرین نیز بهمین طریق دست ملکه را بوسیده

الماحت کردند وضع ساخت تاج مزبور از اینقرار است زمینهٔ آن از نقره و طلاست کلاهی از مخمل قرمز با نقره و خز دارد که توی آن قرار داده اند یک قطعه یاقوت بسیار بزرک با یک یاقوت احمر مسطح و شانزده قطعه یاقوت دیگر از همان قسم یاقوت و یازده قطعه زمرد و چهار قطعه یاقوت سبز و هزار و سیصد و شصت و سه قطعه الماس برلیان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس رُوز و صد و چهل و هفت قطعه الماس مسطح و چهار دانه مروارید بسیار درشت و دویست و هفتاد و سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت آن معین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت لیره است مجلس تاج گذاری منقضی شده پادشاه با تاج مکلل بجواهر از کلیسا بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف اظهار خورسندی و شادمانی میکردند و دستمالهای خود را تکان داده فریاد میکردند خداوندا تا پادشاه ملکه ما را سلامت بدار تا مدت چند روز اهالی شهر تعطیل داشتند و از اعلی و ادنی مشغول عیش و عشرت بودند از شب تاجگذاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه بجمیع تماشاخانها و موزیک خانها و سایر گردشگاهها قدغن شد که مردم را مجانا راه داده مطالبه پول از احدی ننمایند آخر روز بعد از تاجگذاری پادشاه برای اینکه خود شانرا بمردم بنمایند هر روزه بکالسکه نشسته در باغهای عمومی لندن گردش میکردند در تمام شهرها و قطعات ذور و نزدیک انگلیس جشن بزرگ گرفتند مخارج تاجگذاری ملکه از جهة متجاوز از شصت و نه هزار و چهارصد و بیست و یک لیرهٔ انگلیسی نشد و حال آنکه در موقع تاجگذاری ژورژ چهارم بیش از دویست و بیست و هشت هزار لیره صرف و خرج شد پادشاه ملکه پرنس لیوپلد که دائی اعلیحضرت ملکه بود در تنهائی آن معظمه بسیار افسوس میخورد زیرا که اوایل شباب و مبادی عمر ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای معظمه صعب و دشوار میدید باین لحاظ چند مرتبه از ایشان خواهش و تکلیف کرد که محض اینکه تنها نباشید و کمکی در امورات و زحمات دولتی داشته باشید پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنند ولی آن اعلیحضرت تکلیف مزبور را قبول نمینمودند و میگفتند هنوز ما هر دو جوانیم و موقع عروسی ما نرسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت هنوز چندان اقامتی در انگلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع اینمملکت و احوال اینجا اطلاع حاصل ننموده و زحمتی که لازم است در این راه نکشیده است پس از چندی دیگر باره پادشاه بلژیک

بخیال عروسی افتاده و برای این کار پسرهای خود را بلندن بحضور اعلیحضرت پادشاه فرستاده کاغذی نوشت که این دو پسر من هر دو برای خدمت شما حاضر نا هر کدام را خواسته باشید قبول فرمائید در پذیرائی شاهزادگان آمعظمه کمال تکریم را نموده و از اظهار محبت و مهربانی چیزی فرو گذار نکردند و چندی ایشان را نزد خود شان نگاه داشتند شاهزادگان مشارالیهما هر دو جوانان خوبروی بلند قامت و خوش اندام بودند خاصه پرنس آلبرت که بسیار صاحب حسن و جمال بود پس از مدتی که شاهزادگان در انگلستان توقف نمودند آخر الامر پرنس آلبرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً مکنون ضمیر خود را ابدائی خود شان نوشتند و خواهش کردند که عجالتاً آمعظمه مطلب محرمانه نزد او باشد تا رسماً بمجلس پارلمنت اظهار شود در ضمن پرنس آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا ملازم خدمت و مواظب صحبت ایشان بعد هر دو شاهزاده به مملکت المان مراجعت کرده و اعلیحضرت ملکه منیت خود شان را در باب مزاوجت با پرنس آلبرت بوزرای شوری اظهار داشتند وزرا تماماً این منیت پادشاه را تحسین و تصویب نموده خیال ایشان را پسندیدند و گفتند ما میدانیم که امورات و مهام دولتی زیاد و رسیدگی تمام آنها برای شخص اعلیحضرت شما بتنهائی کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خطیره سلطنت برای شما کمکی لازم و اینخیالی که فرموده اید خیالی بسیار خوب و مبارک است ما و دیگر که آمعظمه برای افتتاح پارلمنت بمجلس لردها رفتند در ضمن منیت خود شانرا در خصوص مزاوجت با پسر دائی خود به اعضای مجالس پارلمنت اظهار داشتند همه اهل مجالس پسندیدند و تمجید کردند و فی الحال مجالس پارلمنت سالی سی هزار لیره برای مخارج و مصارف شخصیه پرنس آلبرت مقرر کردند خود پادشاه منصب و رتبت سرداری کل نظام انگلیس را با لقب آلتس رویالی باو مرحمت فرمودند روز دهم ماه فوریه برای عروسی معین شد روز ششم اینماه پرنس آلبرت با پدر و برادرش بانگلستان آمده در قصر بکینگهام بلس بحضور ملکه مشرف شدند پرنس آلبرت نامزد کردن بند جواهر نشان برسم هدیه و پیشکش تقدیم حضور ملکه نموده پادشاه نیز نشان و حمایل گارتیر (زانو بندرا) به پرنس مرحمت فرمودند روز دهم فوریه چنانکه معین کرده بود در یکی از کلیساهای بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و امرای دولت فیمابین اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت عقد مزاوجت بسته شد مولود اول آن اعلیحضرت دختر بود ثانی پسر همینکه این فرزند بوجود آمد ملت انگلیس بسیار خوشوقت شدند که نسل ذکور برای ولیعهدی

دولت انگلیس بوجود آمده است چنانچه وقت بعد از عروسی روزی اعلیحضرت ملکه با پرنس در کالسکه
گردش میکردند جوانی از پهلوی کالسکه طپانچه بطرف آن اعلیحضرت خالی کرد و بلا فاصله لولهٔ دیگر را
خالی نمود ولی از حسن اتفاق هیچیک بپادشاه نخورده فوراً جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده سنه ۱۸۳۹
در این سنه جنگ انگلیس با افغانستان درگرفت و کابل مسخر سپاه انگلیس شد مملکت پنجاب و خاک
او و نیز در همین سال بخاک هند متصرفی انگلیس متصل گردید سال بعد سفها و اشرار دیگر بار قصد جان
پادشاه معظمه را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند در سال ۱۸۴۲ اعلیحضرت ملکه
با پرنس آلبرت بمملکت اسکاتلند سفر کردند و از آنجا بسایر بنادر معظمهٔ انگلیس و بعد از سیر حدود و
نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز بفرانسه رفته مهمان پادشاه فرانسه
شدند در اول سال ۱۸۴۴ پدر پرنس آلبرت وفات کرد و بعد از آنکه اعلیحضرت پادشاه بلندن
مراجعت کردند نیکلا امپراطور کل ممالک روسیه به مهمانی المعظمه آمدند اگرچه طبیعةً امپراطور نیکلا
قدری تند و غیور بودند اما اعلیحضرت ملکه المرحوم را زیاد دوست میداشتند زیرا که امپراطور پرنس
آلبرت را دوست میداشت و اعلیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند
و مکرر شنیده میشد دعا میکردند که خدایا یکروز بعد از شوهرم مرا زنده مگذار چندی بعد آن معظمه
با پرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکنفر از اهل ایرلاند سوء قصدی در بارهٔ ملکه کرده تیری بجانب
ایشان خالی کرد ولی چون مقدر نشده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید در عرض این مدت خداوند
دو اولاد دیگر بملکه کرامت فرمود و یک پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز ایرلاندی
هنگام توقف اعلیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده علی الغفله با چوب دست خود
سخت بسر ایشان زد بطوریکه کلاه را خورد کرده زخم منکری به پیشانی آن اعلیحضرت وارد آورد
مقصر را بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۲ یک شخص بسیار
متمولی از اهالی انگلیس مرد و در وصیت نامه اش دویست و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت
اعلیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر المعظمه بدنیا آمد در سال ۱۸۵۴ دولت
انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپ با دولت روس اعلان جنگ
کرد و عساکر متحدهٔ فرانسه و انگلیس برای جنگ به قرم رفتند و سه محاربهٔ شدید در جنگ آلما

و بلاک لا و اوا تیکرمان از قشون انگلیس بظهور رسید در سال ۱۸۵۵ نیکلا امپراطور روس مرحوم شد ما بعد
امپراطور فرانسه باتفاق امپراطریس اوژن بعزم دیدن اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت بلندن آمدند
برای پذیرائی این دو مهمان عزیز و دوست انگلیس جشن بزرگ در تمام مملکت گرفته شد و سالی از
تمام قشون نظامی انگلیس دیدن نمود و بصاحبمنصبان و سربازان زخمی جنگ قرم نشان و امتیازات بخشش
و اعطا کردید بفاصلهٔ دو ماه بعد اعلیحضرت معظمه و پرنس آلبرت باز دید امپراطور و امپراطریس
فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۷ پرنسس بطریس دختر ملکه متولد شد در سال ۱۸۵۸ دختر اول معظم لها را
برای پسر پادشاه پروس عروسی کردند در ۱۸۶۰ اما در اعلیحضرت ملکه وفات کرد در روز یکشنبه ۱۵
دسامبر سنه ۱۸۶۱ پرنس آلبرت نیز دنیای فانی را بدرود نمود از این واقعه پادشاه معظمه زیاده
از حد متالم و متاسف گردیده بجدی غصه میخوردند که نزدیک بود خود را تلف کنند تا دو سال
تمام مشغول عزاداری بودند چنانکه هنوز هم لباس عزا در بر دارند و از عیش و مهمانی دوری میکنند
امسال چون سال پنجاهم سلطنت معظمه است از آنجا که ملت انگلیس منتهای رضا و شکرگذاری
و ارادت و اطاعت را نسبت بملکه دارند لهذا به تهنیت و تبریکات این عید جشن بزرگ گرفتند
الحق در عهد سلطنت این پادشاه دولت و مملکت انگلیس ترقیات زیاد نموده چنانکه تا بحال در عهد
کمتری از سلاطین دنیا این قدر ترقیات متوالیه از برای ملتی حاصل شده اینها تمام از حسن مراقبت خود
ملکه بوده است و بهمین جهت است که ملت انگلیس اینطور با دل و جان پادشاه و ملکه محترمهٔ
خود را دوست میدارند و بدعاگوئی ایشان مشغول هستند

حرف الهاء

هند بنت عتبه زوجهٔ ابوسفیان خصمی او با رسول خدا و انگیختن وحشی بقتل حمزه سید الشهداء
در غزوهٔ احد مشهور است بعد از فتح مکه آن هنگام که با رسول خدای بیعت میکردند نقابی از چهره آویخته در
میان نسوان کاملگفت انکار و نقاب از روی برکشیده گفت منم هند پیغمبر فرمود چون مسلمان آمدی
خوش آمدی عرض کرد سوگند با خدای از این پیش اهل هیچ خیمه را در روی زمین از خیمهٔ تو دشمن تر نداشتم
و اینک هیچ اهلی را از اهل خیمهٔ تو دوست تر ندارم پیغمبر فرمود آنچنی بزیادت خواهد بود پس عرض
کرد که میخواهم در بیعت دست بدست تو رسانم فرمود من با زنان مصافحه نکنم و این اصح است
از آنکه گویند جامهٔ بر دست نهاد تا زنان بر فراز آن جامه دست او مس کنند یا آنکه قدحی

آب آوردند و پیغمبر دست بر آن آب فرو برد و بعد از آن زنان دستهای خود را فرو دادند با جمله بسرای خود باز شدند و هر بت که در سرای داشت خرد در هم شکست و گفت ما از شما مغرور بودیم و چندین طریق جهل سپردیم آنگاه بزغالهٔ برسم هدیه بحضرت رسول صلعم فرستاد و پیام داد که امسال گوسفندان ما اندک اند و کم بار گیر اند پیغمبر دعا کرد تا گوسفندان او بسیار شد گفت هٰذا مِن بَرَکَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِه هفت بت عفیفه در منتخب التواریخ مذکور است که آن هفت دختر پاکدامن از نژاد سومره بودند در حینی که سلطان علاء الدین پادشاه دهلی بر اهالی سند تاخت و بنیاد مردم سومره بر انداخت اهل و عیال مردم سومره فرار نمودند و بگوشه های خزیدند ایشان نزد آن تفرقه از جمله فراریان بودند اتفاقاً در اثنای راه از همراهان خود جدا افتادند آواره واندوهناک رو براه نهادند و گریزان می رفتند افواج شاهی که بتعاقب اهل فرار بهزیمت جلو ریز بودند برخی از آن با ایشان فرا رسیدند آن پاکدامنان تعجیل بخداوند بسته چارهٔ کار خود را از آن کارساز عالم درخواستند در حال بقدرت پروردگار جل جلاله زمین از هم شگافته گردید و آن هفت گلدستهٔ عفت را درون خود جا داد سواران این حال را از دور ملاحظه کردند و حیرت زده بدانجا رسیدند دیدند که گوشهای چادر ایشان از جهت عبرت ابنای روزگار بیرون مانده گویند از مخدرات صاحب توفیق و خداوند تحقیق بودند در شبهای متبرکه زنان جوق جوق و دسته دسته بزیارت آن مریم صفتان شتابند و ببرکت صدق نیت و ولادت مراد می یابند منقول است که بعضی اناث را در حین زیارت حالتی روی میدهد که یکبار از تعلقات جسمانی و جسم و هوس نفسانی مجرد شده مشاهدهٔ امور غیب و معاینهٔ اسرار لاریب نمایند و در وجد آیند در آن هنگام هرچه بر زبان ایشان جاری گردد هر آینه ظهور جلوهٔ تمثیت می پذیرد مزار ایشان در ارض سیاهو کی واقع است همدمی بتخلص شریفه بانو زنی بود عفیفه از سادات جرجان واقعهٔ مملکت ایران این غزل از مشار الیها دیده شد

من سوخته لاله رخانم چه توان کرد — واله شدهٔ سبز خطانم چه توان کرد
صد تیر بلا و ستم و جور رسیده — زان ناوک دلدوز بجانم چه توان کرد
مجنون صفت از عشق بتان زار و نزارم — دیوانهٔ لیلی صفتانم چه توان کرد
جز نام تو ام هر نفسی ذکر دگر نیست — نامست شده چون شهره زبانم چه توان کرد
ای همدمی از جور رقیبان ستم کار

بر عرشش برین برفت فغانم چه توان کرد جامه کالکوئی در آمد مست در کاشانه ام	واین بیت نیز ازوی دیده شد خبر ای همدم که افتاد آتشی در خانه ام

حرف الیا

یاسمن بو زوجه میرزا عسکری دامغانی

از قرار مذکور چندی در کلبرگه دکن که در هندوستان واقع است توقف داشتند شوهرش در انجام مرد و یاسمن با حرم سرای یکی از امرای دولت تیموریه بدهلی رفت و تا پایان عمر بعزت و فراغت بسر برد خط ثلث و نسخ و شفیعا و نستعلیق را نیکو می‌نوشت و این ابیات ازوست

بآه و ناله کردم صید خود وحشی نگار را بنوشیدم سحر که چون شراب بیریائی را شدم همدم میخواران بخلوتخانه حیرت	بزور جاذبه کردم رام با خود کج کلاها گرو کردم بجام می لباس پارسائی را شکستم ساغر و پیمانه زهد و ریائی را

گرفتم دامن صحرا شدم همپیشه مجنون را
سبق آموز گشتم درس عشق بینوائی را

خاتمه

پس از ادای حمد و درود بیقیاس بر هوشمندان صاحب خرد و ممیزان نیک و بد ظاهر است که پر بهاتر زیوری که جمال کمال انسانیت را لایق و سزاوار فاخرتر خلعتی که بقامت قابلیت آدمی موافق و برازنده است محارست و مطالعه تواریخ و اشعار و ممارست در تحصیل کمالات است که در مجالس ارباب دانش سرمایه بلندی و پیرایه کرامت و ارجمندی است و الحق مذاق جانرا در سر خوان محامد و فضایل بجای نمک و دیده فهم و ادراک را در دیده حقایق و دقایق بمنزله عینک است فقرات عبارات در نوازش جانها هر یک زبانی است و جواهر کلمات در نوردن غمها هر یک دندانی بنا بر این حسب الامر سلاله دودمان عزت و دستان القا وده خاندان رفعت و احسان زیب اریکه حکمرانی و زینت بخش پایه امارت و فرمان والی نواب علیه عالیه شاه جهان بیگم الملقب به کرون آف انڈیا در نیشه اعظم دلاور طبقه اعلای ستاره هند حکمران بهوپال ادام الله اقبالها این طرفه مجموعه مسرت بخشای بهجت افزا مسماء به تذکرة الخواتین که مبنی بر ذکر خیرات حسان است بزیور طبع در آمد و در توصیفش

سفینه چند بیتی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم گردید این طرفه سفینه که در وی کشتی تا
قماش معنی است گیرند بکف چو اهل فضلش چون کشتی نوح و کوه جودی است هر سوی
ز اهل حال بحق هر گوشه ز اهل قال نزهیست هر صفحه ز قوت روح خوانی کز وی صد عمری
توان زیست هر سطر معنی روان بخش جوئی که ز آب زندگانی است در پوست چو گل
نگنجد از شوق پر بسکه ز رنگ و بوی معنیست هر صفحه ز شوخی معانی چون پرده چشم مست
لیلی است امید که بدولت اقبال مطالعه آن پردازند
و خواطر را از فواید آن بهره ور سازند بحق الحق
والنبی المطلق بتاریخ شهر ربیع الاول
سنه ۱۳۰۶ بخط اقل بندگان
میرزا مهدی شیرازی
بزیور طبع در آمد